



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا
علیها یصی

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

امام علی (ع) و ارکان اربعه

(سلمان، ابوذر، مقداد، عمار)

نقش ارکان اربعه در تبیین جانشینی امام علی (ع)

فدائشده، شمس‌روای

کارشناس ارشد تاریخ اشعری

کارشناس فلسفه و حکمت اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علي (ع) و ارکان اربعه (سلمان، ابوذر، مقداد، عمار): نقش ارکان اربعه در تبیین جانشینی امام علي (ع)

نویسنده:

فاطمه خسروي

ناشر چاپی:

امیر فدک

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	امام علی(ع) و ارکان اربعه (سلمان، ابودر، مقداد، عمار) : نقش ارکان اربعه در تبیین جانشینی امام علی (ع)
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۲۴	اشاره
۲۵	مقدمه
۲۶	رساله اول: بررسی ابعاد وجودی امام علی(علیه السلام)
۲۶	اشاره
۲۷	ولادت و نسب امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)
۳۱	امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) و بعثت پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)
۳۴	پرورش امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در دامان پیامبر(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)
۴۰	علم امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام):
۴۵	حدیث ثقلین :
۵۳	زهد امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام):
۶۲	عدل امام علی(عَلَيْهِ السَّلَام):
۷۰	حکومتداری و سیاست امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام):
۷۷	شجاعت و حلم امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام):
۸۱	جنگ بدر:
۸۵	جنگ احد:
۹۲	جنگ حنین:
۹۵	جنگ خندق :
۹۹	جنگ خیبر:
۱۰۵	حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَام) افضل صدیقین:

۱۰۷	شفقت و مهربانی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) :
۱۱۸	امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و خانواده:
۱۲۹	علم غیب و معجزات امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ):
۱۳۶	شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ):
۱۴۴	فضائل و مناقب امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ):
۱۵۵	رساله دوم : تحلیل و بررسی نقش صحابه و یاران امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تبیین جانشینی حضرت علی (علیه السلام) (سلمان ، مقداد ، ابوذر و عمار)
۱۵۵	اشاره
۱۵۶	مقدمه
۱۵۹	فصل اول : کلیات و تعاریف
۱۵۹	اشاره
۱۶۰	بخش یک: کلیات
۱۶۰	بیان مسئله
۱۶۱	سؤالات تحقیق
۱۶۱	سوال اصلی
۱۶۱	سوال فرعی
۱۶۱	فرضیه ها
۱۶۲	سابقه تحقیق
۱۶۲	ضرورت تحقیق
۱۶۲	هدف ها
۱۶۳	روش انجام تحقیق
۱۶۳	بررسی جریانهای مهم مدینه در سقیفه
۱۶۵	معرفی ارکان اربعه
۱۶۵	سلمان فارسی
۱۶۷	مقداد بن اسود
۱۶۸	ابوذر غفاری
۱۷۰	عمار بن یاسر

۱۷۲	ترتیب ارکان اربعه
۱۷۳	دلایل انتخاب ارکان اربعه
۱۷۵	ذکر احادیثی در فضیلت ارکان اربعه
۱۷۷	تعاریف
۱۷۷	اشاره
۱۷۷	امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)
۱۷۷	صحابه
۱۷۸	یاران
۱۷۹	جانشین
۱۸۲	تبیین
۱۸۲	ارکان اربعه
۱۸۳	سقیفه بنی ساعده
۱۸۵	فصل دوم : بررسی و تحلیل جریان سقیفه و واکنش ارکان اربعه
۱۸۵	اشاره
۱۸۶	مقدمه
۱۸۷	بخش یک: بررسی عوامل پیدایش سقیفه و تحلیل آن
۱۸۷	اشاره
۱۹۱	فضای سیاسی حاکم بر جامعه بعد از سقیفه
۱۹۱	اشاره
۱۹۲	حرمت شکنی
۱۹۶	اعمال زور و جبر
۱۹۹	برچسب ارتداد بر مخالفان
۲۰۰	ایجاد وحشت و رعب
۲۰۱	مدافعین خلافت در سقیفه
۲۰۱	ابوعبیده جراح
۲۰۶	خالد بن ولید

۲۱۱	مغیره بن شعبه
۲۱۵	بخش دوم: بررسی واکنش ارکان اربعه نسبت به سقیفه
۲۱۵	واکنش ارکان اربعه نسبت به جریان سقیفه
۲۲۷	خلافت الهی در زمین
۲۳۸	رویکرد غیرالهی تعیین خلیفه در سقیفه
۲۴۲	یوم الخمیس
۲۴۴	فصل سوم : تلاشهای ارکان اربعه و علل آن در تبیین جانشینی امام علی(عَلَيْهِ السَّلَام)
۲۴۴	اشاره
۲۴۵	بخش یک: تلاش ارکان اربعه در تبیین جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)
۲۴۵	سلمان فارسی
۲۴۵	اشاره
۲۴۵	سلمان و شفاف سازی جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)
۲۴۹	سلمان و تشیع در ایران
۲۴۹	مقداد بن اسود
۲۴۹	اشاره
۲۴۹	مقداد و شفاف سازی جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)
۲۵۱	ثبات عقیده مقداد در دفاع از امامت
۲۵۳	واکنش مقداد به روند خلافت
۲۵۵	ابوذر غفاری
۲۵۵	اشاره
۲۵۵	ابوذر و شفاف سازی جایگاه امام علی(عَلَيْهِ السَّلَام)
۲۵۹	ابوذر و تشیع در شام و جبل عامل
۲۶۰	ابوذر و تبعید به ریزه در دفاع از ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)
۲۶۲	تبعید ابوذر به ریزه در منابع اهل سنت
۲۶۲	عمار بن یاسر
۲۶۲	اشاره

- ۲۶۳ عمار و شفاف سازی جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) -
- ۲۶۵ عمار، حامی ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در جنگ جمل
- ۲۶۷ عمار، حامی ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در جنگ صفین
- ۲۶۸ تذکر دادن عمار به عمرو عاص درباره حقانیت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)
- ۲۶۹ دفاع عمار از ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در هنگام شهادت :
- ۲۷۰ بخش دوم: علل حمایت ارکان اربعه از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)
- ۲۷۰ وصایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در آیات و روایات
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۱ آیات
- ۲۷۱ آیه ۵۹ از سوره مبارکه نساء
- ۲۷۳ آیه ۶۱ از سوره مبارکه آل عمران (آیه مباهله)
- ۲۷۵ آیه مباهله در منابع اهل سنت
- ۲۷۵ آیه ۵۵ سوره مبارکه مائده (آیه ولایت)
- ۲۷۷ آیه ولایت در شان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) :
- ۲۸۰ آیه ۱۱۹ از سوره مبارکه توبه
- ۲۸۱ آیه ۲۳ از سوره مبارکه شوری (آیه مودت)
- ۲۸۲ احادیث
- ۲۸۲ حدیث يوم الانذار:
- ۲۸۳ حدیث غدیر خم
- ۲۸۵ روایات معتبره از علماء اهل سنت در نقل حدیث غدیر خم
- ۲۸۹ حدیث ثقلین
- ۲۸۹ اشاره
- ۲۹۰ حدیث ثقلین در منابع اهل سنت
- ۲۹۱ حدیث سفینه
- ۲۹۲ حدیث کساء
- ۲۹۲ اشاره

۲۹۳	آیه تطهیر در شأن اهل بیت (عَلَيْهِ السَّلَام)
۲۹۴	حدیث منزلت
۲۹۴	اشاره
۲۹۶	اسناد حدیث منزلت از طرق اهل سنت
۲۹۹	ویژگی های برتر امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)
۳۰۳	اعتراض حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَام) به جریان سقیفه
۳۰۴	انحراف خلفا از نقشه راه پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)
۳۰۷	نتیجه گیری
۳۱۰	فهرست منابع و مآخذ :
۳۲۲	درباره مرکز

امام علی (ع) و ارکان اربعه (سلمان، ابوذر، مقداد، عمار) : نقش ارکان اربعه در تبیین جانشینی امام علی (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه : خسروی، فاطمه ، 1357 -

عنوان و نام پدیدآور : امام علی (ع) و ارکان اربعه (سلمان، ابوذر، مقداد، عمار) : نقش ارکان اربعه در تبیین جانشینی امام علی (ع) / فاطمه خسروی.

مشخصات نشر : اصفهان: انتشارات امیر فدک، 1399.

مشخصات ظاهری : 304 ص.

شابک : 978-622-7524-08-6

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. 294-303.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع) ، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع : *Proof of caliphate -- Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661

موضوع : علی بن ابی طالب (ع) ، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- اصحاب

موضوع : *Ashab -- Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661

موضوع : علی بن ابی طالب (ع) ، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- فضایل

موضوع : Virtues -- Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661

موضوع : صحابه -- سرگذشتنامه

موضوع : Muhammad, Prophet, d. 632 -- Companions -- Biography

موضوع : سقیفه بنی ساعده

موضوع : *Saqifeh Bani Saede

رده بندی کنگره : BP223/5

رده بندی دیویی : 297/452

شماره کتابشناسی ملی : 7387996

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

ص: 1

اشاره

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وارکان اربعه: سلمان. ابوذر. مقداد. عمار

نقش ارکان اربعه در تبیین جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فاطمه خسروی

ص: 2

انتشارات امیرفدک: اصفهان - خیابان هشت بهشت غربی نبش تقاطع ملک ساختمان فدک

تلفن: 031-32730360 - همراه: 09133135694 کد پستی: 81546-43138

Fadak.mansori@gmail.com

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و ارکان اربعه (نقش ارکان اربعه در تبیین جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ))

فاطمه خسروی

آماده سازی: انتشارات امیرفدک

مدیر مسئول: دکتر سید محمد رضا منصورى تهرانى

مدیر تولید: راضیه جوهریان

مدیر فنی: مرضیه رستمی

ویراستار ادبی: هژیر خسروی 44

صفحه آرا و طراح جلد: الهام کاویانی

* چاپ * صحافی: امیرفدک

* چاپ اول: 1399 * تعداد: 1000 * قیمت:

© حق چاپ: 1399، انتشارات امیرفدک

شابک: 978-622-7524-08-6 978-622-7524-08-6

هر گونه استفاده از مطالب این کتاب اعم از بازنویسی، خلاصه سازی، نقل مطالب آموزشی، برداشت به صورت دست نویس، کپی، تکثیر و هر گونه چاپ سنتی و دیجیتال، استفاده به صورت کتاب الکترونیکی، لوح فشرده، قراردادن مطالب بر روی اینترنت و وب سایت ها و هر گونه شبکه ی کامپیوتری دیگر و به طور کل هر گونه استفاده ی اشخاص حقیقی و حقوقی در جهت منافع مادی و معنوی خود، بدون اجازه ی کتبی ناشر ممنوع و بر اساس بند 5 ماده ی 23 قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و قوانین مربوط به جرایم رایانه ای کشور قابل پیگیری در محاکم قضایی است.

ص: 3

بررسی ابعاد وجودی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 11

ولادت و نسب امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 12

پرورش امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دامان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) 19

علم امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 25

حدیث ثقلین 30

زهدامام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 38

عدل امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 47

حکومتداری و سیاستمداری امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 55

شجاعت و حلم امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 62

جنگ بدر 66

جنگ احد 70

جنگ حنین 77

جنگ خندق 80

حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) افضل صدیقین 90

شفقت و مهربانی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 92

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و خانواده 103

علم غیب و معجزات امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 114

شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 121

رساله دوم :

تحلیل و بررسی نقش صحابه و یاران امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در تبیین جانشینی حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَام) 139

مقدمه 140

بخش یک : کلیات 144

بیان مسئله. 144

سؤالهای تحقیق 145

فرضیه ها 145

سابقه تحقیق. 146

ضرورت تحقیق. 146

هدف ها 146

روش انجام تحقیق. 147

بررسی جریانهای مهم مدینه در سقیفه. 147

معرفی ارکان اربعه. 149

سلمان فارسی.. 149

مقداد بن اسود. 151

ابوذر غفاری.. 152

عمار بن یاسر 154

ترتیب ارکان اربعه 156

دلایل انتخاب ارکان اربعه. 157

ذکر احادیثی در فضیلت ارکان اربعه. 159

تعاریف 161

امام على (عَلَيْهِ السَّلَام) 161

صحابه 161

ص: 5

یاران. 162

جانشین.. 163

تبیین.. 166

ارکان اربعه. 166

سقیفه بنی ساعده 167

بررسی و تحلیل جریان سقیفه و واکنش ارکان اربعه 169

مقدمه. 170

فضای سیاسی حاکم بر جامعه بعد از سقیفه 175

اعمال زور و جبر 180

برچسب ارتداد بر مخالفان. 183

ایجاد وحشت و رعب.. 184

مدافعین خلافت در سقیفه. 185

ابوعبیده جراح. 185

خالد بن ولید. 190

مغیره بن شعبه. 195

بخش دوم: بررسی واکنش ارکان اربعه نسبت به سقیفه. 199

واکنش ارکان اربعه نسبت به جریان سقیفه. 199

خلافت الهی در زمین.. 211

رویکرد غیرالهی تعیین خلیفه در سقیفه. 222

تلاش های ارکان اربعه و علل آن در تبیین جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) 227

بخش یک: تلاش ارکان اربعه در تبیین جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) 228

سلمان و شفاف سازی جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) 228

ص: 6

سلمان و تشیع در ایران. 232

مقداد بن اسود. 233

مقداد و شفاف سازی جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 232

ثبات عقیده مقداد در دفاع از امامت.. 234

واکنش مقداد به روند خلافت.. 236

ابوذر غفاری.. 238

ابوذر و شفاف سازی جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 238

ابوذر و تشیع در شام و جبل عامل. 242

ابوذر و تبعید به ریزه در دفاع از ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 243

تبعید ابوذر به ریزه در منابع اهل سنت 245

عمار بن یاسر 245

عمار و شفاف سازی جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 246

عمار، حامی ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جنگ جمل 250

عمار، حامی ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جنگ صفین 250

تذکر دادن عمار به عمروعاص درباره حقانیت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 251

دفاع عمار از ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در هنگام شهادت : 252

بخش دوم: علل حمایت ارکان اربعه از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) 253

وصایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آیات و روایات 253

آیات 254

احادیث 265

اسناد حدیث منزلت از طرق اهل سنت 279

ویژگی های برتر امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) 282

اعتراض حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَام) به جریان سقیفه 286

ص: 7

انحراف خلفا از نقشه راه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) 287

نتیجه گیری 290

فهرست منابع و مآخذ 293

ص: 8

این کتاب را تقدیم می‌کنم به آن آفتابی که با طلوعش شب بیدادگران زمان را به پایان می‌رساند و پرچم سبز ایمان را برافراشته و قوت قلبی است برای دلهای آکنده از عشق الهی ، همو که مهدی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است و قائم و در لحظه های انتظار دوستان خود پنهان.

در این کتاب سعی شده است در حد توان علمی نویسنده، ابعاد وجودی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، جایگاه ایشان در نزد حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، جریان سقیفه، حمایت و پشتیبانی ارکان اربعه (سلمان، مقداد، ابوذر و عمار) از مقام وصایت و جانشینی حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و ذکر مقام ملکوتی و معنوی ایشان مطرح گردد. علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بعد از حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) یکی از چهره های برجسته تاریخ اسلام است که در طول قرنها هواداران و مخالفان زیادی بر آن شده اند که مساله وصایت و جانشینی حضرت را بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مورد بحث و بررسی قرار دهند و تنها در این بین افکار و عقایدی شایسته هستند که خالی از حسد، کینه و دشمنی اند و بر اساس عقل، تدبیر، علم و منطق به بررسی این موضوع پرداخته اند. این کتاب در 2 رساله تنظیم شده است. در رساله اول به بررسی و کنکاش در ابعاد وجودی و شخصیت گهربار امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرداخته شده است و در رساله دوم مساله وصایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، جریان سقیفه و دفاع جانانه صحابه رسول الله (سلمان، مقداد، ابوذر و عمار) مورد تفحص قرار گرفته است. لازم به ذکر است که رساله دوم پایانامه مقطع ارشد بنده است که در اینجا بر خود لازم میبینم از استاد راهنما جناب آقای دکتر سید محمدرضا حسینی و استاد مشاور جناب آقای دکتر حسن قریشی نهایت تشکر و سپاسگزاری را داشته باشم. باشد که این اثر مقبول درگاه حق و همچنین مولایم علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) واقع شود.

رسالة اول: بررسی ابعاد وجودی امام علی (علیه السلام)

اشاره

ص: 11

«[امام علی (علیه السلام)] در شهر مکه در خانه کعبه در روز سیزدهم ماه رجب سال سی ام از عام الفیل (یعنی سی سال پس از داستان لشکر کشی ابرهه به شهر مکه برای خراب کردن خانه کعبه) به دنیا آمد، و کسی نه پیش از آن حضرت و نه بعد از او در (خانه کعبه و) بیت الله الحرام به دنیا نیامد، (واین) بزرگداشتی بود از جانب خدای تعالی و اکرامی بود که نسبت به مقام شامخ و با عظمتش عنایت فرمود.»⁽¹⁾ «حاکم در مستدرک خود می گوید: اخبار در این زمینه متواتر است و جمعی از علمای عامه بر آن اتفاق کرده اند: "تواتر الاخبار فیه و تابعه جمع من علماء العامه". و نمونه های دیگر در این زمینه عبارتند از: نور الابصار شبلنجی ص 76 - کفایه الطالب گنجی شافعی ص 261 - فصول المهمه ابن صباغ ص 114 - شرح عینیہ آلوسی ص 15 - مرآه الکائنات محمد بن احمد ص 383 ج 1 تذکره ابن جوزی و...»⁽²⁾ این اعجاز در تولد او را مصداق این آیه کرد: «... وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا...» و او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم و رحمتی باشد از سوی ما و این امری حتمی است. (مریم-21) نام پدر حضرت امیر(علیه السلام) حضرت ابوطالب می باشد «همانگونه که علمای بزرگوار شیعه مانند: شیخ مفید، شیخ طوسی، طبرسی و دیگران فرموده اند: ایمان "ابوطالب" و اسلام او نزد علمای شیعه مورد اتفاق بوده و اجماعی است، و کسی در آن اختلاف نکرده است، و اگر اختلافی دیده می شود در برخی کتابهای اهل سنت

ص: 12

1- ارشاد، ج 1، ص 3-2.

2- در مکتب امام امیرالمومنین علی (علیه السلام).

است، که سخن آنها نیز خالی از اعتبار و دلیل بر بی اطلاعی یا غرض ورزی آنها می باشد. زیرا گذشته از اشعاری که از ابوطالب نقل شده، پشتیبانی بی دریغ وی از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و ایثار گریهایی که از او در این راه نقل شده است، برای اثبات مدعای ما کافی است» (1) امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مورد ایشان فرموده است: «ان مثل ابی طالب مثل اصحاب الکهف اسروا الایمان و اظهروا الشرک فاتاهم الله اجرهم مرتین»، «یعنی حکایت ابوطالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان خود را مخفی داشتند و تظاهر به شرک می کردند از این رو خداوند دو بار به آنها پاداش عطا فرمود.» (2) «وی یکی از 10 فرزند پسری عبدالمطلب است که ملقب به شیخ بطحا و از ابطال و قهرمانان عرب بود. (3) «ومادر ایشان فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف رضی الله عنها بود که (صرفنظر از این که مادر علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود) همچون مادری برای رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) (نیز) بود، و آن حضرت در دامن آن بانوی (سعادت‌مند) نشو و نما کرد، و (همیشه آن بزرگوار) سپاسگزار نیکیهای آن زن بود، و در ردیف نخستین کسانی بود که به آن حضرت ایمان آورد، و به همراهی مهاجرین با او (به مدینه) هجرت کرد، و چون از دنیا رفت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را در پیراهن مخصوص خود کفن کرد تا بدان وسیله از آزار حشرات زمین در قبر آسوده بماند و آنها (به خاطر آن پیراهن) از او دور گردند، و (پیش از دفن) حضرت در قبر او خوابید که (بدان سبب) از فشار قبر آسوده و در امان باشد، و

ص: 13

-
- 1- خلاصه تاریخ اسلام زندگانی حضرت امیرالمومنین و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی، ج 2، ص 3-4.
 - 2- خلاصه تاریخ اسلام زندگانی حضرت امیرالمومنین و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی، ج 2، ص 4.
 - 3- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 43.

اقرار به ولایت (وامامت) فرزندش امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را پس از این که در قبرش نهاد به او تلقین فرمود که هنگام پرسش (در قبر) بدان پاسخ دهد، و او را به این همه مخصوص گردانید به خاطر آن رتبه و قدر و منزلتی که نزد خدای عز و جل و آن حضرت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ) داشت، و این جریان (نزد تاریخ نویسان) مشهور است.» (1) «وامیر المومنین علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و برادران آن بزرگوار نخستین کسانی بودند که نسبت آنها از دو سو (هم از سوی پدر هم از سوی مادر) به هاشم بن عبد مناف می رسد.» (2)

- ابوطالب بن عبد المطب بن هاشم بن عبد مناف-فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف و اگر به نسب پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ) هم توجه شود می بینیم که امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سلسله نسل خویش به حضرت ابراهیم و پیامبران عظیم الشان دیگر هم می رسد. «محمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مره بن كعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر ابن کنانه بن خزیمه بن مدكه بن الیاس بن مضر [بن] نزار بن معد بن عدنان بن ادد بن مقوم بن ناحور بن تیرح بن یعرب بن یشجب ابن نابت بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارح بن ناحور بن ساروح بن راعو بن فالخ بن عمیر بن شالخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح بن لامک بن متوشلخ بن اخنوخ (در پاورقی: اخنوخ نام ادیس) بن یرد بن مهلیل بن قینن بن یانش بن شیث ابن آدم، علیه السلام.» (3) «میر سید علی

ص: 14

1- ارشاد، ج 1، ص 3.

2- ارشاد، ج 1، ص 4.

3- سیره ابن هشام، ج 1، ص 18.

همدانی فقیه شافعی در مودت هشتم از موده القری نقل از عباس بن عبدالمطلب که سلیمان بلخی حنفی هم در باب 56 ینابیع الموده آورده و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب 7 بعد از صد باب از کفایت الطالب به مختصر اختلافی در الفاظ و کلمات نقل نموده اند که چون علی (علیه السلام) از مادرش فاطمه متولد شد، فاطمه نام پدرش اسد را بر او گذارد جناب ابوطالب از آن اسم راضی نبود، فرمود فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه ابوقیس (بعضی گفتند فرمود برویم در مسجدالحرام) خدا را بخوانیم، شاید ما را خبر دهد از اسمی برای این بچه چون شب شد، هر دو به کوه ابوقیس (یا مسجدالحرام) رفتند و به دعا مشغول شدند جناب ابوطالب دعای خود را به شعری انشاد نمود و گفت:

یا رب هذا (یاذا) الغسق الدجی

والقمر (والفلق) المبتلج المضی

بین لنا من (عن) امرک الخفی (المقضى)

ماذا تری فی اسم ذا الصبی (1)

در آن حین صدائی از طرف آسمان بلند شد، ابوطالب سر بلند نمود، لوحی مانند زبرجد سبز دید که بر او چهار سطر نوشته اند، لوح را بر گرفت و بر سینه خود چسبانید دید این اشعار ثبت است

خصصتما بالولد الزکی والطاهر المنتخب الرضی

واسمه من قاهر العلی علی اشتق من العلی (2)

کنجی شافعی در کفایه الطالب نقل نموده که ندائی بر خاست و این دو شعر را

ص: 15

1- ای پروردگار ای صاحب شب ظلمانی و ماه نور دهنده آشکار کن برای ما از خزان اسرار غیب خود اسم این نوزاد را [چه بگذاریم].

2- اختصاص دادم شما را به فرزند (نوزاد) پاک و پاکیزه که انتخاب کرده شده و بی نهایت از او راضی هستم واسم او از جانب خدای اعلی - علی گذارده شده که مشتق از علی اعلی می باشد.

در جواب ابو طالب گفت:

یا اهل بیت المصطفی النبی خصصتم بالولد الزکی

ان اسمه من شامخ العلی علی اشتق من العلی(1)

فسر ابوطالب سرورا عظیما و خر ساجدا لله تبارک و تعالی(2) آنگاه ده شتر به شکرانه این امر عظیم قربانی نمود و آن لوح را در مسجدالحرام آویختند، و بنی هاشم به آن لوح بر قریش افتخار می نمودند و آن لوح بود تا زمان جنگ حجاج با عبدالله زبیر مفقود شد.»(3)

امام علی (علیه السلام) و بعث پیامبر (صلی الله علیه و آله)

« زمانی که علی (علیه السلام) دیده به جهان گشود، بیش از سی سال از عمر پیامبر نگذشته بود و پیامبر در چهل سالگی به رسالت مبعوث گردید، بنابراین علی (علیه السلام) در موقع بعثت پیامبر بیش از ده سال نداشت.»(4) بنابراین حضرت علی (علیه السلام) در ده سالگی در آغاز بعثت، اولین مردی بود که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) لبیک گفته و پشت سر آن حضرت نماز خواند.

ص: 16

1- ای خاندان رسالت و اهل بیت پیغمبر برگزیده مخصوص گردانیدم شما را به این نوزاد پاک و پاکیزه به درستی که اسم او در گنجینه ی اصرار[اسرار] خود علی است که از نام خود که علی است اشتقاق یافته.

2- جناب ابوطالب که موفق بدرک سعادت این اشعار شد از شدت خوشحالی و سرور به سجده افتاد و حضرت باری تعالی را شکرگذاری کرد.

3- شبهای پیشاور، ص 675

4- سیره پیشوایان، ص 26.

حدیث الدار ویوم الانذار(1) متعلق به همین دوره از سن امیر المومنین علی (عَلَيْهِ السَّلَام) است.

طبق آن حدیث که متواتر فریقین است، علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در سن سیزده سالگی دعوت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را اجابت کرده و از ایشان بیعت نمود. نکته برجسته در این حدیث که از طرف مدافعین امامت بر آن تاکید بسیار شده، انتخاب صریح حضرت

ص: 17

1- پیامبر اسلام به مدت سه سال، از دعوت عمومی خود داری می ورزید پس از سه سال فرشته وحی نازل شد و فرمان خدا را ابلاغ کرد که پیامبر دعوت همگانی خود را از طریق دعوت خویشان و بستگان آغاز نماید. « واندز عشیرتک الاقرین و اخفض جناحک لمن اتبعک من المومنین فان عصوک فقل انی بری مما تعملون » (شعرا 214-216)، «بستگان نزدیک خود را از عذاب الهی بیم ده، و پروبال مهر و مودت خود را بر سر افراد با ایمان فرو گستر [نسبت به آنان ابراز علاقه و محبت کن] پس اگر با تو از در مخالفت وارد شوند بگو من از کارهای (بد) شما بیزارم. ... پیامبر به علی (عَلَيْهِ السَّلَام) دستور داد که تعدادی از شخصیت‌های بزرگ بنی هاشم را برای ضیافت ناهار دعوت کند و غذایی آماده سازد. مهمانان همگی در وقت معین به حضور پیامبر شتافتند اما با یاوه گوئیهای ابو لهب جلسه به پایان رسید و باز پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برای بار دیگر آنها را دعوت کرد و پس از صرف غذا سخنان خود را چنین آغاز کرد: «هیچ کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، نیاورده است. من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش، دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می کند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟ تنها کسی که در این جمع به خواسته پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لبیک گفت حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَام) بود که در آن وقت نوجوانی بیش نبود و بعد از سه مرتبه تکرار درخواست از سوی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و لبیک گوئی از جانب حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَام) مقام وصایت و جانشینی و برادری برای آن حضرت تثبیت شد. آنجا که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: «هان ای خویشان و بستگان من علی برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است. سیره پیشوایان، ص 35-37. - رفتار دیگری از طرف پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که مؤید این مطلب و نشانه آن است که امامان معصوم (عَلَيْهِ السَّلَام) علی رغم خردی سن از بلوغ عقلی و کمال معنوی برخوردارند، بیعت کردن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَام) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَام) در سن خردسالی ایشان است و در ظاهر با هیچ کودک دیگری جز آن دو بیعت نکرد. همچنین در داستان مباحله که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آن دو را علی رغم خردسالی، برای مباحله همراه خود بردند. (رک: ترجمه ارشاد شیخ مفید ج 2 ص 36) به همراه بردن ایشان توسط پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نشانه بلوغ آن دو بزرگوار، شدت آبروی آنان نزد خدای سبحان، کمال عقلی و معنوی ایشان و ارجحیت ایشان بر تمامی انسانهای دیگری است که از نظر سنی از این دو بزرگوار بسیار مسن تر بودند، لذا شایستگی ایشان است بر تمامی بشریت و لیاقت ذاتی آنان بر امر امامت.

علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به عنوان وزیر و جانشین و وصی از طرف حضرت ختمی مرتبت می باشد، اما نکته ظریف دیگری که در آن مشهود است پذیرفتن بیعت ایشان و انتخاب جانشینی ایشان از طرف پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، علی رغم سن کم و خردسالی حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است، زیرا لازمه بیعت، بلوغ است؛ عمل پیامبر تاکید قاطعی است بر این مهم که وجود مبارک حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) علی رغم سن اندک از نظر خرد و عقل و بلوغ، در حد کمال است. از طرفی واکنش حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آن سن کم نسبت به دعوت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خود نشانه انتخابی است بزرگ که از کمال خرد و عقل ایشان حکایت می کند. نگرش حقیقت جو و تأمل بی غرض بر این امر، شایستگی ایشان را برای منصب امامت و وصایت، برای هر انسان منصفی آشکار می کند. و نشانه بارزی است بر لیاقت ذاتی ایشان بر امر وصایت و امامت و خواست ازلی حضرت احدیت بر این امر.

پرورش امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دامان پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

محمد بن اسحاق علت روانه شدن امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به خانه پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در ایام طفولیت اینگونه بیان می کند: «..... در جاهلیت قحطی سخت پیدا شده بود، چنانکه اهل مکه از آن سخت برنج آمدند، خاص و عام توانگر و درویش؛ و ابوطالب عم پیغمبر بود، علیه السلام، صاحب عیال بود، و او را نفقه بسیار بکار می بایست. آنگاه سید، علیه السلام، عباس، رضی الله عنه، [را] گفت: یا عم، برادرت ابوطالب عیالان بسیار دارد و او را خرجی بکار می باید..... اکنون بیا تا برویم و ابوطالب را تخفیفی بجوئیم و هر یکی از ما فرزندی از آن وی با خود گیریم و نفقت و موعنت ایشان از وی کفایت کنیم. پس هر دو برفتند بر ابوطالب..... ابوطالب گفت: مرا از عقیل ناگزیر است و نتوانم که یک لحظه او را نبینم، او مرا باز گذارید و باقی شما دانید. پس سید، علیه السلام، علی را برگرفت. و عباس، رضی الله عنه، جعفر برگرفت. پس علی، کرم الله وجهه، پیش سید، علیه السلام، می بود تا سید، علیه السلام، [را] وحی آمد و دعوت خلق آغاز کرد و علی، رضی الله عنه، ایمان آورد...» (1) امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خود در ضمن خطبه قاصعه به دوران تربیتی اش اشاره می کند و می فرماید: «شما قدر و منزلت مرا از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به سبب خویشی نزدیک (پسر عم و داماد او بودن) و مقام بلند و احترام مخصوص (که نزد آن حضرت داشتیم و مرا به خلافت نصب فرمود) می دانید، زمان کودکی مرا در کنار خود پرورش داد، و به سینه اش می چسبانید، و در بسترش در آغوش می داشت، و تنش را به من می مالید، و بوی خوش خویش را

ص: 19

1- سیره ابن هشام، ج 1، ص 223. این مطلب در دلائل النبوه ج 2 ص 162 آمده.

بمن می بویانید، و خوراکی جویده در دهان من می نهاد(چنان که پدر نسبت به فرزند کند) و دروغ در گفتار و خطا و اشتباه در کردار از من نیافت(زیرا به اتفاق امامیه آن حضرت و حضرت زهرا و یازده فرزندانشان "سلام الله علیهم اجمعین" معصوم هستند و هرگز گناه کوچک و بزرگ از ایشان نه عمدا و نه نسیانا و نه خطا سر نمی زند) و خداوند بزرگترین فرشته ای از فرشتگانش را از وقتی که پیغمبر صلی الله و علیه و آله از شیر گرفته شده بود، همنشین آن حضرت گردانید که او را در شب و روز به راه بزرگواریها و خویهای نیکوی جهان سیر دهد (از اخبار چنین معلوم می شود که مراد از آن فرشته روح القدس است که از جبرائیل و میکائیل بزرگتر و همیشه.....

-1

بزرگتر و همیشه با پیغمبر اکرم بوده بعد از آن حضرت هم با ائمه اطهار (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می باشد) و من پی او می رفتم مانند رفتن بچه شتر پی مادرش (شب و روز در خلوت و جلوت با آن بزرگوار بوده و هرگز از او جدا نمی شدم). در هر روزی از خویهای خود پرچم و نشانه ای می افراشت (آشکار می نمود) و پیروی از آن را به من امر می فرمود.....»(1)

«و از زید بن علی بن الحسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل شده است که در آن دوران، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گوشت و خرما را در دهانشان نرم کرده تا خوردن آن راحت تر شده، آنگاه آن را در دهان امام می گذاشت.»(2) «ابن ابی الحدید در شرح خود نوشته: فضل بن عباس گفت: از پدرم پرسیدم رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) کدام یک از پسرانش را بیشتر دوست می داشت؟ گفت: علی بن ابیطالب را، گفتم من تو را از پسران او می پرسم، گفت او را نسبت به پسرانش از همیشه بیشتر دوست می داشت،

ص: 20

1- نهج البلاغه - خطبه قاصعه.

2- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 48.

ندیدم هیچ روزی علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از وقتی که کودک بود از آن حضرت جدا شود مگر زمانی که برای خدیجه در سفر بود، ندیدم پدری را به پسرش مهربانتر از او به علی، و نه پسری را برای پدرش فرمانبردارتر از علی برای پیغمبر.» (1) «مورخین نوشته اند او در دوران کودکی با هر کودکی که کشتی می گرفت او را به زمین می زد. گاهی اسبی را در حال دویدن می دید. او را تعقیب می کرد و سرانجام به او می رسید و پیامبر این جریانات را می دید و چشم انداز خوبی را برای او در ذهن مجسم می کرد.» (2)

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرماید: «... و در هر سالی [پیامبر] (پیش از مبعوث شدن به رسالت یک ماه از مردم دوری گزیده برای عبادت و بندگی) به حراء (کوهی است نزدیک مکه) اقامت می نمود، من او را می دیدم و غیر من نمی دید، و در آن زمان اسلام در خانه ای نیامده بود مگر خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه (زوجه آن حضرت) که من سوم ایشان بودم (در آن روز مسلمان نبود مگر پیغمبر اکرم و خدیجه و من، این جمله صراحت دارد به اینکه امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نخستین مردی بود که به آن حضرت ایمان آورده و اسلام اختیار نمود، و نظیر این سخن فرمایش آن بزرگوار است در سخن صد وسی و یکم که فرمود: «بار خدایا من نخستین کسی هستم که به حق رسیده و آن را شنیده و پذیرفته است، هیچ کس بر من به نماز پیشی نگرفت مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت و پیغمبری را می بوئیدم (هنگام نزول وحی با آن حضرت بوده و به آنچه نازل می شد بدون تردید ایمان می

ص: 21

1- این روایت را فیض الاسلام در ضمن خطبه قاصعه در نهج البلاغه آورده است.

2- در مکتب امام امیرالمومنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 55.

آوردم) و هنگامی که بر آن حضرت صلی الله علیه و آله نازل شد صدای شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول خدا این چه صدائی است؟ فرمود: این شیطان است که او را از پرستش نمودن نو میدی روی داده (چون دانسته که بعد از رسیدن این وحی مردم از ضلالت و گمراهی بیرون آمده از او پیروی نمی کنند نو مید گردیده ناله و فریاد می نماید) تو می شنوی آنچه من می شنوم، و می بینی آنچه من می بینم (در همه چیز با من یکسانی) مگر اینکه پیغمبر نیستی، ولیکن وزیری، و تو بر خیر و نیکوئی هستی.»(1)

«ابوعبدالله الحافظ با اسناد خود از عقیف روایت می کند که می گفت من بازرگان بودم هنگام موسم حج به منی رفتم عباس بن عبدالمطلب هم تاجر بود، پیش او رفتم تا با او کالا مبادله کنم در این بین مردی از خیمه ای بیرون آمد که رو به کعبه نماز می گذارد سپس زنی و پس از او نوجوانی بیرون آمدند و با او به نماز ایستادند، گفتم عباس این چه آئینی است؟ ما که این دین را نمی شناسیم. گفت: این محمد بن عبدالله است می گوید که خدا او را فرستاده است و گنجهای خسروان و قیصرها برای او گشوده خواهد شد، این هم همسرش خدیجه و دختر خویلد است و آن یکی هم علی پسر ابی طالب و پسر عموی او است که به او گرویده اند.»(2) و نیز امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) می فرمایند: «فانی ولدت علی

ص: 22

1- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

2- دلائل النبوه، ج 2، ص 162-163. بروایت بعضی نخستین نمازی که رسول خدا خواند. صلاه وسطی یعنی نماز ظهر است و آن روز هم جمعه بود. سپس خدیجه دختر خویلد رسید و رسول خدا او را خبر داد، پس وضو گرفت و نماز خواند، سپس علی بن ابیطالب رسول خدا را دید و هر چه را دید انجام می دهد، انجام داد. تاریخ یعقوبی ج 2 ص 23.

الفطره وسبقت الى الايمان والهجرة، «من بر فطرت توحيد به دنيا آمدم و در ايمان و هجرت بر ديگران سبقت جستم.» (1) پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هم در این می فرمایند: «يا على انت اول المومنين ايماننا واول المسلمين اسلاما.» (2)

«و در تفسیر طبری به سند خود از محمد بن کعب قرظی روایت کرده که گفت: طلحه پسر شیبه با عباس و علی بن ابی طالب مفاخرت می کردند، طلحه گفت: من کلید دار خانه کعبه ام. عباس گفت: من دارای سمت سقائی حاجیانم. علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: من نمی فهمم شما چه می گوئید، من شش ماه قبل از همه مردم به طرف قبله نماز خواندم، و من مجاهد در راه خدایم خدا هم این آیه را نازل کرد: "اجعلتم سقايه الحاج...." (3) خداوند در قرآن می فرماید: «اجعلتم سقايه الحاج و عماره المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا يستون عند الله والله لا يهدي القوم الظالمين»، «چگونه آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را با رفتار کسی که به خدا و روز جزا ایمان آورده و در راه خدا جهاد نموده برابر می کنید؟ و حال آنکه این دو طائفه نزد خدا یکسان نیستند و خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی کند.» (توبه/19)

«و در تفسیر برهان در ذیل آیه "اجعلتم سقايه الحاج...." از امالی شیخ بسند خود از اعمش از سالم بن ابی الجعد بطور رفع از ابی ذر روایت کرده که در حدیث شوری در ضمن احتجاجاتی که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر صحابه کرده، گفته است که: آن جناب در این مقام فرمود: آیا در میان شما احدی غیر از من هست که آیه

ص: 23

1- نهج البلاغه، خطبه 57.

2- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 62

3- تفسیر المیزان، ج 9، ص 279.

اجعلتم سقايه الحاج وعماره المسجد الحرام كمن امن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله " برایش نازل شده باشد؟ گفتند: نه» (1)

« پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: اول کسی که از شما مسلمانها بر من و بر حوض کوثر وارد می شود اول کسی است که اسلام آورد. و نیز زید بن ارقم گفته اولین کسی که به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ایمان آورده علی بن ابی طالب است.» (2) سئوالی که در اینجا مطرح می شود این است که چرا پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نسبت به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) این همه توجه و التفات دارد؟ چرا در مسیر تربیتی اش لحظه به لحظه و گام به گام با او پیش می رود؟ و چرا از سنین کودکی تا بزرگسالی و تا آخرین لحظات حیات مبارکش اینگونه عمل می کند و در این سیر تربیتی او را از دریای علم و حکمت سیراب می کند؟ اینهمه تلاش برای چه؟ در جواب به این سؤال ذکر این حدیث از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لازم است که ایشان خطاب به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند: « خداوند به من امر فرمود تو را به خود نزدیک کنم و به تو رموز و اسرار اسلام را بیاموزم و تو آنها را فراگیری و آیه ای آمد و تعیها اذن واعیه، و تو گوش شنوای اسلام هستی.» (الحاقه/12) (3)

و همچنین حضرت ابوطالب خطاب به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جمله ای دارد بدین مضمون: «ای پسر من، ملازمت خدمت محمد کن و از خدمت او دور مشو که وی تو را

ص: 24

-
- 1- تفسیر المیزان، ج 9، ص 278.
 - 2- مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 347. این مطلب در کتب مذکور هم آمده است که عبارتند از: تاریخ یعقوبی ج 2 ص 23- سیره ابن هشام ج 1 ص 223- دلائل النبوه ج 2 ص 165- التنبیه و الاشراف ص 198 .
 - 3- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 66.

جز خیر و نیکی نفرماید.» (1) امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مورد ایمان خویش می فرماید: «ما شککت فی الحق مذاریته»، «شک و دو دلی در حق (اصول و فروع دین مقدس اسلام) ننمودم از آن هنگام که به آن نموده شدم (آترا دانستم).» (2)

علم امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

یکی از ابعاد برجسته و غیرقابل انکار حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر خورداری بی حد و حصر ایشان از علم و دانش است، آن هم علم و دانشی که از منبع وحی یعنی وجود مبارک حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سرچشمه می گیرد در اینجا لازم است برای اثبات این ادعا به چند روایت که گویای علم امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اشاره شود. سلیم بن قیس هلالی از امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایتی را نقل می کند بدین مضمون که: «من هر روز برای ورود بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نوبتی داشتم و هر شب نوبتی که در این دو نوبت با آن حضرت خلوت می کردم و از هر موضوعی صحبت می کردیم که آن حضرت میل داشت، همه اصحاب رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می دانند که با احدی از مردم جز من چنین کاری نمی کرد، بسا هم در خانه خودم بودم که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نزد من می آمد (آری) بیشتر این خلوتها در خانه خودم بود، من هر وقت به یکی از منازل آن حضرت می رفتم خانه را برای من خلوت می کرد و زوجه های خود را هم بیرون می کرد تا دیگری با من نباشد و چون برای مجلسی محرمانه در خانه من در می آمد، فاطمه و پسران مرا بیرون نمی کرد. هرگاه از او می پرسیدم به من جواب می گفت و چون خاموش می ماندم و

ص: 25

1- سیره ابن هشام، ج 1، ص 225.

2- نهج البلاغه، حکمت 75.

پرسشهایم تمام می شد با من آغاز سخن می کرد؛ و بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هیچ آیه قرآنی نازل نمی شد جز اینکه برایم می خواند و دیکته می کرد و به خط خود می نوشتم و تاویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من می آموخت؛ و از خدا خواست که به من فهم و نیروی حفظ عطا کند، من آیه ای از قرآن را که به من آموخت و علمی را که به من املاء کرد و نوشتم فراموش نکردم، از آنگاه که برای من این درخواست را از خدا کرد، هیچ علمی که درباره حلال و حرام و امر و نهی که بوده یا می باشد و هیچ کتاب نازل بر یکی از پیغمبران پیش از خود را درباره طاعت و معصیت نماند که به من نیاموزد، همه را به من آموخت و من حفظ کردم و یک حرفش را از یاد نبردم، سپس دست بر سینه من نهاد و از خدا خواست که دلم را پر از علم و فهم و حکمت و نور نماید، من گفتم ای پیغمبر خدا پدر و مادرم قربانت از آن وقت که دعا را درباره من کردی چیزی فراموش نکنم و آنچه هم ننویسم از دستم نرود آیا پس از این بیم فراموشی برایم داری؟ فرمود: نه من از فراموشی و نادانی نسبت به تو بیمی ندارم.»⁽¹⁾

همچنین سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت می کند که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در بستر بیماری که منجر به وفات ایشان شد خطاب به حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) فرمودند: «... علم او [یعنی علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)] به کتاب خدا و سنتم که احدی از امت به جز همسرت همه علم مرا نمی داند، چرا که خداوند علمی را به من آموخته است که غیر از من و او آن را نمی داند، و به ملائکه و پیامبرانش هم نیاموخته

ص: 26

و فقط به من آموخته، و مرا امر کرده که آنرا به علی بیاموزم و من این کار را انجام دادم. بنابراین هیچکس از امت همۀ علم و فهم و حکمت مرا بطور کامل غیر او نمی داند....» (1) و نیز امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند: «رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در بیماری مرگ خود که در آن وفات کرد، فرمود: دوستم را برای من حاضر کنید، آن دوزن بدنبال پدرشان (ابوبکر و عمر) فرستادند، چون رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به آنها نگاه کرد روی از آنها بگردانید و باز فرمود دوستم را برایم حاضر کنید، دنبال علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرستادند و چون او را دید به او متوجه گردید با او حدیث گفت و چون علی از حضور پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بیرون آمد آن دو او را ملاقات کردند و پرسیدند که دوستت با توجه گفت؟ فرمود به من هزار باب باز گفت که از هر بابی هزار باب گشوده شد.» (2)

آنچه مادر دنیای امروز شاهدیم، این است که وقتی شخصی مراتب تحصیلی را از اول ابتدائی تا پایان تحصیلات عالی دانشگاهی طی می کند و یا در حرفه ای مانند نجاری، بنایی، و کارهای صنعتی و.... وارد می شود هدف وی از صرف وقت جهت فراگیری علم مورد نظر رسیدن به مرحله تبحر در آن زمینه و استفاده از آن می باشد، پس، می آموزد تا در زمان مناسب استفاده کند. مسلماً پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هم از تلاش مستمر و خالصانه خود در این زمینه هدفی را دنبال می کند و آن آماده کردن امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای زمان خاص است. زمانی که وی چشم از جهان فرو می بندد و کسی می بایست این مسند الهی را حفظ کند و حافظ دین مردم باشد و امیال دنیا پرستان را نهیب زند و عامل اجرای فرامین الهی، بی کم

ص: 27

1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 204.

2- اصول کافی، ج 2، ص 94.

وکاست، در زمین باشد؛ و این یعنی همان مسند خلیفه الهی که فقط مختص امام است و لا غیر. علمی که وصی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) جهت ادامه راه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باید داشته باشد چنین علمی است که امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) می فرمایند: « (این مردم) نم را می مکنند و نهر بزرگ را از دست می دهند، به او عرض شد، نهر بزرگ کدام است؟ فرمود: رسول خدا و علمی که خدا به او داده است، خدا عز و جل سنت پیغمبران را از آدم (عَلَيْهِ السَّلَام) تا محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برای آن حضرت گرد آورد، به او عرض شد این سنتها چه بود؟ فرمود: علم و دانش همه پیغمبران یکجا، و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آن را به علی (عَلَيْهِ السَّلَام) منتقل کرد، مردی به او گفت: یابن رسول الله، امیر المومنین دانتر بود یا یکی از یاران پیغمبران؟ امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمود: بشنوید، این مرد چه می گوید، خدا گوش هر که را خواهد باز کند، من به او گفتم که خدا علم همه پیغمبران را برای محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) جمع کرد و او هم همه را نزد علی جمع کرد و به او تحویل داد و او باز هم از من می پرسد، علی دانتر است یا یکی از پیغمبران؟! «(1) و این همان جایگاهی است که خداوند در قرآن آن را اینگونه بیان می کند: «لكن الراسخون في العلم منهم و المومنون يومنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك....»، «ولی از میان آنها راسخان در علم و مومنان، بدانچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان می آورند،....» (نساء/162) منظور از راسخان در علم چه کسانی هستند؟ چه افرادی با چه ویژگیهایی؟ و باز خداوند در آیه 7 سوره مبارکه آل عمران می فرماید: «..... و ما يعلم تاويله الا الله و الراسخون في العلم يقولون ءامنا به كل من عند ربنا....»، «..... در حالی که

ص: 28

تأویل آن را جز خدا نداند و آنها که در دانش ریشه دارند گویند: ما بدان ایمان داریم، همه از جانب پروردگار ماست....».

«برید بن معاویه از یکی از دو امام (باقر یا صادق(عَلَيْهِ السَّلَامُ)) روایت کرده در تفسیر قول خدا عز وجل (6- آل عمران) و نمی داند تأویل آن را جز خدا و راسخون در علم - که فرمودند، رسول الله افضل راسخون در علم است خدای عز وجل به او آموخته است هرچه را بدو فرو فرستاده از تنزیل و تأویل، خدا چیزی را که تأویل آن را نمی دانست به وی نازل نمی کرد و اوصیاء بعد از وی هم همه آن را می دانند و آن کسانی که تأویل آن را نمی دانند چون عالم راسخ در علم که میان آنها است از روی علم به آنها بگویند، خدا پذیرش آنها را اعلام کرده به قول خود که می گویند ما بدان ایمان داریم همه آن از نزد پروردگار ماست، قرآن خاص دارد و عام، محکم دارد و متشابه، ناسخ دارد و منسوخ و راسخون در علم همه را می دانند.» (1)

و باز هم خداوند در قرآن می فرماید: «و يقول الذين كفروا لست مرسلًا قل كفى بالله شهيدًا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب»، «و کسانی که کافر شدند می گویند: تو پیامبر نیستی. بگو: شهادت خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما کافی است.» (رعد/43)

«در کتاب بصائر الدرجات به سند خود از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت کرده که در ذیل آیه مورد بحث فرمود: مقصود علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. و در معانی الاخبار به سند خود از خلف بن عطیه عوفی از ابی سعید خدری و در

ص: 29

تفسیر عیاشی از عبدالله بن عطا و در تفسیر برهان از ابن شهر آشوب و در تفسیر برهان از ثعلبی در تفسیر خود به سند خود از معاویه از اعمش از ابی صالح از ابن عباس همین مطلب را روایت کرده اند. «(1) که منظور آیه از کسی که علم کتاب نزد اوست علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. «پس اگر جمله «ومن عنده علم الكتاب» به کسی از گروندگان به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) منطبق گردد قطعا به علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) منطبق خواهد شد. چون او بود که به شهادت روایات صحیح و بسیار، از تمامی امت مسلمان داناتر به کتاب خدا بود. و اگر هیچ یک آن روایات نبود جز روایت ثقلین که هم از طرق شیعه و هم از طرق سنی بما رسیده در اثبات این مدعا کافی بود.» (2)

حدیث ثقلین :

حدیث ثقلین یکی از احادیث معتبر حضرت ختمی مرتبت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) است که در آن هم جایگاه رفیع و ملکوتی خاندان عصمت و طهارت بیان می شود هم مقام بی نظیر علمی آنان مورد توجه قرار می گیرد. در حدیث ثقلین آمده: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ما ان تمسکتما بهما فقد نجوتما- لن تضلوا ابدا.» «بدرستی که می گذارم در میان شما دو چیز گرانبها را که کتاب خدا (قرآن مجید) و عترت و اهل بیت من اند و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند هرکس توسل و تمسک به آن دو بنماید نجات یافته است و هر کس از آن دوری

ص: 30

1- تفسیر المیزان، ج 11، ص 531-532.

2- تفسیر المیزان، ج 11، ص 531.

نماید هلاک شده است- واگر تمسک بجوید به آن دو هرگز نخواهید شد.» در اینجا به چند نکتہ تاریخی اشاره می شود که به بیان کمبودها و نقصانهای علمی کسانی می پردازد که خود را شایسته جایگاه وصایت و جانشینی رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می دانستند : « ابن ابی الحدید گفته است: عمر فتوای بسیار در مورد احکام صادر می کرد و سپس آنرا نقض می نمود و باز فتوای دیگری خلاف آن صادر می کرد. درباره مسئله ارث بردن پدر بزرگ و برادران قضاوتهای بسیاری نمود ولی از ترس، هیچ گونه حکمی در این مسائل صادر نکرد.» (1)

«از آن جمله است داستانی که سنی و شیعه نقل کرده اند که قدامه بن مظعون (شوهر خواهر عمر بن خطاب) شراب خورد. عمر خواست به حد جاری کند. قدامه گفت: جاری کردن حد بر من جایز نیست؛ زیرا خدای تعالی فرماید: «بر آنان که ایمان آورند و کردار شایسته کردند باکی نیستند آنچه بخورند اگر پرهیزکاری کنند و ایمان آرند و کردار شایسته کنند» (مانده 93) پس عمر حد را بر او جاری نکرده رهاپیش ساخت. این جریان بگوش امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَام) رسید به نزد عمر رفته به او فرمود: چرا حد شراب خوار بر قدامه جاری نکردی (و او را حد نزدی؟) گفت او آیه ای از قرآن برای من خواند، و آن آیه را قرائت کرد. امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمود: قدامه و هرکس روش او را در انجام محرمات الهی دنبال کند اهل این آیه نیست؛ زیرا هر آینه کسانی که ایمان آرند و کردار شایسته کنند حرام خدا را حلال نشمارند پس قدامه را باز گردان و توبه اش ده اگر توبه کرد حد شراب خوار بر او جاری ساز، و اگر توبه نکرد او را بکش، زیرا که از دین

ص: 31

و ملت اسلام بیرون رفته است. عمر به خود آمد (که اشتباه کرده) و قدمه از این جریان آگاه شد و توبه کرد که دست از این کار باز دارد پس عمر او را نکشت؛ ولی نمی دانست چگونه حد بر او جاری سازد. به امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کرد: شما بفرمائید چگونه حدی بر او بزنیم؟ فرمود: هشتاد تازیانه بر او بزن، زیرا همانا شراب خوار چون شراب بخورد مست شود و چون مست شود هذیان گوید، و چون هذیان گوید دشنام دهد، پس عمر هشتاد تازیانه بر او زد و به گفتار آن حضرت رفتار کرد.» (1)

و عمر بارها و بارها به ضعف و ناتوانی خود در سمت جانشینی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اعتراف کرده است:

« كاد يهلك ابن الخطاب لو لا على بن ابي طالب »

« اگر علی بن ابی طالب نبود، پسر خطاب (عمر) هلاک می شد. ».

« اعوذ بالله ان اعيش في قوم لست فيهم ابالحسن » «به خدا پناه می برم که در میان مردمی زندگی کنم که تو ای ابالحسن در میان آنها نباشی.».

«الله اعلم حيث يجعل رسالته»

«خداوند داناتر است که فرمان و رسالت خود را در کجا قرار داده و به دست چه کسی بدهد.».

«اللهم لا تنزل بي شديدة الا و ابوالحسن الى جنبي»

«پروردگارا برای من مشکل نفرست مگر اینکه ابوالحسن - یعنی امیر المومنی -

ص: 32

در کنار من باشد» (1).

اسناد گفتار عمر لو لا علی لهلك عمر:

- 1- قاضی فضل الله بن روزبهان متعصب در ابطال الباطل
- 2- ابن حجر عسقلانی متوفی سال 852 در ص 337 تهذیب التهذیب (چاپ حیدر آباد دکن)
- 3- و نیز ابن حجر در ص 509 جلد دوم اصابه (چاپ مصر)
- 4- ابن قتیبہ دینوری متوفی سال 276 در ص 201 و 202 کتاب تاویل مختلف الحدیث
- 5- ابن حجر مکی متوفی سال 973 در ص 78 صواعق محرقة. 6- حاج احمد اقتدی در ص 146 و 152 هدایت المرتاب
- 7- ابن اثیر جزری متوفی سال 630 در ص 22 جلد چهارم اسد الغابه
- 8- جلال الدین سیوطی در ص 66 تاریخ الخلفا
- 9- ابن عبد البر قرطبی متوفی سال 463 در ص 474 جلد دوم استیعا
- 10- سید مومن شبلنجی در ص 73 نور الابصار
- 11- شهاب الدین احمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیره المال
- 12- محمد بن علی الصبان در ص 152 اسعاف الراغبین
- 13- نورالدین بن صباغ مالکی متوفی سال 855 در ص 18 فصول المهمه
- 14- نور الدین علی بن عبدالله سمهودی متوفی سال 911 در جواهر العقدين

ص: 33

1- ابوذر غفاری وجدان بیدار آدمیت، ص 153).

- 15- ابن ابی الحدید معتزلی متوفی سال 655 در ص 6 جلد اول شرح نهج البلاغه
- 16- علامه ی قوشچی در ص 407 شرح تجرید
- 17- خطیب خوارزمی در ص 48 و 60 مناقب
- 18- محم بن طلحه شافعی در ص 29 ضمن فصل ششم مطالب السئول
- 19- امام احمد بن حنبل در فضائل و مسند 20- سبط ابن جوزی در ص 85 و 87 تذکره
- 21- امام ثعلبی در تفسیر کشف الیابان
- 22- علامه ابن قیم جوزی در ص 41 تا ص 53 طرق الحکمیه ضمن نقل قضایای عدیده از آن حضرت
- 23- محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی سال 658 در باب 57 کفایت الطالب
- 24- ابن ماجه قزوینی در سنن
- 25- ابن مغازلی شافعی در مناقب
- 26- ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد
- 27- محمد بن علی بن الحسن الحکیم ترمذی در شرح فتح المبین
- 28- دیلمی در فردوس
- 29- شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 14 ینابیع الموده
- 30- حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و ما نزل القرآن فی علی. (1)
- و یا ابوبکر در خطبه ای چنین گفت: «بر شما سرپرستی یافتم و حال آنکه بهترین
- ص: 34

شما نیستیم. پس اگر کارها را نیکو انجام دادم مرا یاری دهید و اگر از راه راست کج شدم مرا راست کنید. همانا که من شیطانی دارم که بر من تسلط دارد، پس وای بر من و وای بر شما اگر خشمگین شوم...» (1) و نیز روایت شده است: «روزی علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به ابوبکر گفت: فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) متصرف فدک بود چرا از او بینه خواستی؟ مگر پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نفرموده بود متعرض باید بینه بیاورد؟ ابوبکر و اماند.» (2) همچنین امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مورد عثمان فرمودند: «... تا اینکه (پس از مرگ عمر، در شورا که به دستور او تشکیل یافت) سوم قوم (عثمان) برخاست (و مقام خلافت را بناحق اشغال نمود) در حالتی که باد کرد هر دو جانب خود را (مانند شتری که از بسیاری خوردن و آشامیدن باد کرده) میان موضع بیرون دادن و خوردنش و اولاد پدرانش (بنی امیه که خویشاوندان او بودند) با او همدست شدند، مال خدا (بیت المال مسلمین) را می خوردند مانند خوردن شتر با میل تمام گیاه بهار را تا این که باز شد ریسمان تاییده او (صحابه نقض عهد کرده از دورش متفرق شدند) و رفتارش سبب سرعت در قتل او شد، و پری شکم، او را برو انداخت (بر اثر اسراف و بخشش بیت المال باقوام و منع آن از فقرا و مستحقین مردم جمع شده پس از یازده سال و یازده ماه و هیجده روز غصب خلافت او را کشتند. (3) دکتر بنت الشاطی می گوید: «... نزاعی را که ما بین آن دورفیق و دوست "عمر و ابوبکر" در گرفت، می فهمید که اولی با صدای بلند می گفت: محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هرگز نمرده است، همان طوری که "موسی" به قومش مراجعت نمود، او نیز باز

ص: 35

-
- 1- ابوذر غفاری و جدان بیدار آدمیت، ص 151.
 - 2- در مکتب امام امیرالمؤمنین، علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 119.
 - 3- نهج البلاغه، خطبه شقشقیه.

خواهد گشت. ورفیقش در جواب او این آیات را می خواند «وما محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افئن مات او قتل، انقلبتم على اعقابكم؟ ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين»، «و نیست محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مگر پیغمبری از طرف خدا، که پیش از او نیز پیغمبرانی آمده و از جهان رفته اند، اگر او نیز به مرگ و یا شهادت درگذرد، باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟ پس هر که مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسید، خود را بزبان انداخته؛ و هر کس شکر نعمت گذارد و در اسلام پایدار ماند، البته خداوند جزای نیک اعمال به شکر گذاران عطا خواهد کرد». "ابوبکر" وقتی اصرار رفیقش را دید در میان جمعیت انبوهی فریاد برآورد: هر کس محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را می پرستد، بدانند که "محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)" محققا از جهان رفته است و هر که خدا را می پرستد، پس خداوند زنده ی جاوید است.» (1)

نکته قابل تأمل اینست که با توجه به این نکات و نکات فراوان دیگری که در تاریخ ذکر شده، باز هم کسانی هستند که جایگزینی این افراد را در مقام جانشینی پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) یک امر معقول و منطقی می دانند و بر حق بودن امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را نادیده می گیرند و نسبت به وی بغض و کینه هم می ورزند. امامی

که با صدای رسا در میان خلق الله همیشه اعلام می کرد: «از من پرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید سوگند بدانکه دانه را شکافد و نفس کش برآرد اگر از من پرسید از هر آیه که در شب نازل شده یا در روز، در مکه یا در مدینه، در سفر یا در حضر، ناسخ است یا منسوخ، محکم است یا متشابه از تاویلش یا از تفسیرش

ص: 36

از آن به شما خبر دهم.» (1)

«زراره گوید: من نزد امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودم مردی از اهل کوفه از آن حضرت راجع بقول امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرسید که «پرسید از من هر چه خواهید و چیزی از من نپرسید جز آنکه شمارا از آن خبر دهم» امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: براستی مطلب اینست که هیچکس علمی ندارد جز آنکه از نزد علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیرون آمده، هر جا خواهند بروند، بخدا سوگند، که علم حق و درست نیست جز اینجا. (با دست اشاره به خانه خود کرد) (2) و نیز «ابی سعید خدری که گفت: شنیدم از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که می فرمودند: من شهر علمودانشم، علی در آن شهر است، پس هر که علم (و دانش) خواهد آن را از علی فرا گیرد.» (3)

ص: 37

1- اصول کافی، ج 1، ص 43.

2- اصول کافی، ج 2، ص 330.

3- ارشاد، ج 1، ص 41.

«به شب زنده داری و نماز و روزه علاقه و شوقی وافر داشت. بیشتر شب را به عبادت به سر می آورد و جز پاره ای نمی غنود. از بسیاری سجده پیشانیش پینه بسته بود. از خوف خدا بسیار می گریست و نفس خود را غالباً محاسبه می کرد. در عبادت نیز شیوه بی مردانه داشت: بی ملال و عاری از خودنمایی. در شبهای صفین وقتی به نماز می ایستاد تیر و پیکان دشمن جلوی روی او به زمین می افتاد یا از بناگوش او می گذشت و او بی ترس و بی تزلزل به اوراد و ادعیه خویش اشتغال داشت.»⁽¹⁾ در این باره از امام باقر و امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت شده که فرمودند: علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هزار بنده را از دسترنج خود خرید و آزاد کرد و در هر شب و روز هزار رکعت نماز می خواند. «⁽²⁾» و در روایات بسیاری که شیعه و سنی از ضرار بن ضمره نهشلی روایت کرده اند که چون بر معاویه در آمد، معاویه از او خواست تا علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را برای او توصیف کند و او به معاویه گفت: این کار را از من نخواه و مرا معاف بدار، ولی معاویه اصرار کرد و بالاخره ضرار را به سخن واداشت و او در وصف علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چنین گفت: خداوند علی را رحمت کند که به خدا سوگند بیداریش طولانی و خوابش اندک بود، و قرآن را در ساعتی مختلف شب و روز تلاوت می کرد، جان خود را سخاوتمندانه در راه خدا می داد و اشک چشم به آستان او می ریخت، و پرده ها چهره و محضر او را نمی بست، و کیسه های زر از ما ذخیره نمی کرد، بر وابستگان خود نرم خو و بر جفاکاران بدخو نبود، ای کاش او را می دیدی که در محراب عبادت ایستاده

ص: 38

1- بامداد اسلام، ص 112.

2- خلاصه تاریخ اسلام زندگانی حضرت امیر المومنین و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ج 2، ص 123.

در آن هنگام که شب پرده تاریکی افکنده و ستارگانش را سرازیر افق کرده و علی در آن وقت دست به ریش خود گرفته و چون مار گزیده به خود می پیچد، و چون غممنده و محزون می گریست و چنین می گفت: ای دنیا آیا به سراغ من می آئی و می خواهی مرا مشتاق خود سازی؟ هیئات هیئات (چه دور است....) که من نیازی به توندارم و سه طلاقه ات کرده ام که رجوعی در آن نیست. آنگاه می فرمود: آه آه ازدوری سفر و کمی توشه و سختی راه..... در اینجا معاویه گریست و گفت: ای ضرار، بس است، به خدا سوگند علی چنین بود - خدا ابو الحسن را رحمت کند-» (1) رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در شأن ایمان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند: «اگر همه آسمانها و زمین را در یک کفه ترازو و ایمان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در کفه ای دیگر بگذارند کفه ایمان علی بیشتر سنگینی خواهد کرد.» (2)

و نیز از انس بن مالک روایت شده که گفت: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: «درود فرستادند فرشتگان بر من و بر علی هفت سال، زیرا (در این هفت سال) به سوی آسمان بالا نرفت شهادتی به یگانگی خدا و رسالت محمد جز از من و از علی. (یعنی کسی که به خدا و به من و به این دین جز علی ایمان نیاورده بود)» (3) خود امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز در مورد پایداری عقیده و راسخ بودن در ایمان خویش می

ص: 39

-
- 1- خلاصه تاریخ اسلام زندگانی حضرت امیر المومنین و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 2، ص 124-125. - منابع اهل سنت این روایت: ابن ابی الحدید در شرح نهج (ج 18 ص 225 چاپ موسسه اسماعیلیان) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص 84 جلد اول حلیه الاولیاء و شیخ عبدالله بن عامر شبرای شافعی در ص 8 کتاب الاتحاف بحب الاشراف و محمد بن طلحه در ص 33 مطالب السئول و نور الدین بن صباغ مالکی در ص 128 فصول المهمه و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 51 ینابیع و سبط ابن جوزی در ص 69 تذکره خواص الامه آخر باب 5. (شبهای پیشاور ص 680)
 - 2- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 165.
 - 3- ارشاد، ج 1، ص 37-38.

فرمایند: «... از زمانی که حق را یافته ام در آن شک و تردید نکرده ام...» (1) شیخ سلیمان حنفی در باب 16 ینابیع الموده از کتاب السبعین فی فضائل امیر المومنین و امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبدالله شافعی در باب 44 کفایت الطالب سه خبر مسند از ابن عباس و ابی لیلی غفاری و ابی ذر غفاری همگی به مختصر تفاوت و کم و زیادی در الفاظ و عبارات و اتحاد در جمله آخر حدیث از رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نقل نموده اند که فرمود: زود است بعد از من فتنه ای برپا شود. پس اگر چنین شد، شما با علین ابی طالب ملازم باشید چون اوست اول کسی که مرا می بیند و با من مصافحه می نماید روز قیامت و او با من است در مرتبه بلند و علیا و اوست جدا کننده بین حق و باطل.» (2) «و نیز محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و خطیب بغداد در ص 21 جلد چهاردهم تاریخ بغداد و حافظ ابن مردویه در مناقب و سماعانی در فضائل الصحابه و دیلمی در فردوس و ابن قتیبه در ص 68 جلد اول الامامه و السیاسه و زمنخسری در ربیع الابرار و حموی در باب 37 فراند و طبرانی در اوسط و فخر رازی در ص 111 جلد اول تفسیر کبیر و گنجی شافعی در کفایه الطالب و امام احمد در مسند و دیگران... نقل نموده اند که رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار»، «علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با حق و حق با علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می گردد هیچ گاه علی از حق و حق از علی جدا نخواهد بود.» (3) حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بفرزند خود امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) توصیه فرمودند

ص: 40

1- نهج البلاغه، خطبه 4.

2- شبهای پیشاور، ص 407.

3- شبهای پیشاور، ص 409.

که: «ای پسر من توصیه می‌نمایم تو را که تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود کنی و ملازم امر حقتعالی باشی و دل خود را به یاد او معمور گردانی و چنگ بزنی به ریسمان بندگی خدا و چه سببی است محکم تر و استوارتر از آن وسیله که بین تو و بین خداوند است اگر چنگ بزنی به آن.» (1) در اثبات مقام رفیع و بلند امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، به لحاظ ایمانی و عبادی، ذکر آیه ای از قرآن لازم و ضروری می‌نماید: «... انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»، «... جز این نیست که خدا می‌خواهد آلودگی را از شما اهل بیت بزداید و شما را کاملاً پاکیزه گرداند.» (احزاب/ 33) «کلمه "انما" در آیه انحصار درخواست خدا را می‌رساند، و می‌فهماند که خدا خواسته که رجس و پلیدیها تنها از اهل بیت دور کند، و به آنان عصمت دهد، و کلمه "اهل بیت" چه اینکه صرفاً برای اختصاص باشد، تا غیر از اهل خانه داخل در حکم نشوند، و چه اینکه این کلمه نوعی مدح باشد، و چه اینکه نداء، و به معنای "اهل بیت" بوده باشد، علی‌ای حال دلالت دارد بر اینکه دور کردن رجس و پلیدی از آنان، و تطهیرشان، مساله ای است مختص به آنان، و کسانی که مخاطب در کلمه «عنکم = از شما» هستند. بنابراین در تطهیر اهل بیت، دوم انحصار این عصمت و دوری از پلیدی در اهل بیت. حال باید دید این اهل بیت چه کسانی هستند؟» (2)

«و در الدر المنثور است که طبرانی از ام سلمه روایت کرده که گفت: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به فاطمه فرمود: همسرت و دو پسرانت را نزد من حاضر کن، فاطمه ایشان را به خانه ما آورد، پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عباپی بافت فدک بر سر ایشان

ص: 41

1- مخزن اللئالی، ص 261.

2- تفسیر المیزان، ج 16، ص 462.

انداخت، و دست خود را روی سر همگی آنان گذاشت، و گفت: بار الها! اینها اینها اهل محمد، - و در نقلی دیگر آمده اینها اینها آل محمد - پس صلوات و برکات خود را بر آل محمد قرار ده، همانطور که بر آل ابراهیم قرار دادی، و تو حمیدی و مجیدی؛ ام سلمه می گوید: پس من عبا را بلند کردم که من نیز جزو آنان باشم، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عبا را از دستم کشید، و فرمود: تو عاقبت به خیر هستی و در همان کتاب است: که این مردویه، از ام سلمه روایت کرده که گفت: آیه «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهرکم تطهيرا» در خانه من نازل شد، و در خانه هفت نفر بودند، جبرئیل، میکائیل، علی، فاطمه، حسن و حسین، و من که دم در ایستاده بودم، عرضه داشتم: یا رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: تو عاقبت بخیری، تو از همسران پیغمبری.» (1) « بطور مسلم فقط زنان آن جناب اهل بیت او نیستند، برای اینکه هیچگاه صحیح نیست ضمیر مردان را به زنان ارجاع داد، و به زنان گفت: «عنکم = از شما» بلکه اگر فقط همسران اهل بیت بودند، باید می فرمود: «عنکن.» (2) «امام فخر رازی در تفسیر خود گوید: «ليذهب عنكم الرجس» یعنی جمیع گناهان را از شما زائل گردانید و يطهرکم تطهيرا یعنی خلعت های کرامت خود را به شما پوشانید.» (3)

«ابن عبد البر در استیعاب گفته چون این آیه نازل شد انما يريد الله الخ رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در خانه ام سلمه دعوت کرد و فرمود بار

ص: 42

1- تفسیر المیزان، ج 16، ص 473 - 474.

2- تفسیر المیزان، ج 16، ص 463.

3- شبهای پیشاور، ص 566.

خدایا اینها اهل بیت منند، پلیدی را از آنان ببر و خوب پاکشان کن.»(1)

آیه تطهیر و حدیث کساء، مارادرفهم بهتر حدیث ثقلین یاری می نماید. در حدیث ثقلین پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قرآن و اهل بیت (عَلَيْهِ السَّلَام) را در یک ردیف قرار داده و تمسک به آنها را عامل نجات و سعادت معرفی می کند. همدردی قرار دادن اهل بیت با قرآن گویای این است که آنها هم مانند آن کتاب آسمانی از طهارت و علم فراوان برخوردارند و آیه تطهیر خود مهر تائیدی است بر این ادعا. بنابراین از جمله لوازم منصب وصایت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) یا منصب خلیفه الهی، طهارت و پاکی مطلق و برخوردار بودن از علم و دانش گسترده و وسیع می باشد؛ چرا که این جایگاه مقتضی چنین شرائطی است و این نشأت گرفته از مسئولیت وزین وصی می باشد. انسان آلوده و دنیا زده که هیچ تسلطی بر امیال نفسانی خود ندارد یا به سختی به مهار آنان می پردازد و هنوز در بند خود و گرفتار خود است، چگونه می تواند بر این جایگاه رفیع که مافوق همه چیز و همه کس می باشد تکیه زند و به امور معنوی و مادی خلق الله پردازد؟ این مسئله عملاً غیر ممکن است، زیرا وجود محدود و محصور او قادر نخواهد بود که بر امر گسترده و وصایت تسلط یابد. این مسئله نیازمند انسانی کامل است که دارای یک درک کلی و جامع از امور بوده و به بهترین شکل می تواند به وظائف خود عمل کند، نه یک انسان ناقص و در بند مجهولات خویش که نیازمند هدایت و دستگیری است.

«در کتاب امالی صدوق و مناقب ابن شهر آشوب به سندشان از عروه بن زبیر روایت کرده اند که در مسجد رسول خدا نشسته بودیم و سخن از اعمال اهل

ص: 43

بدر و بیعت رضوان به میان آمد در این میان، ابودرداء به سخن آمده گفت: می خواهید به شما خبر دهم از کسی که مالش از مردم کمتر بود ولی ورع و تلاشش در عبادت از همه گان بیشتر بود؟ گفتند: چه کسی بود؟ گفت: امیر المومنین علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ)! راوی گوید به خدا سوگند هر کس در مجلس بود روی خود را از او گرداند سپس مردی از انصار بسوی او برگشته گفت: سخنی گفتمی که هیچکس باور نکرد (1) ابودرداء گفت: ای مردم من هرچه را دیده ام بازگو می کنم و شما هم هرچه دیده اید بگوئید! آنگاه ابودرداء چنین گفت: من علی بن ابی طالب را در نخلستان بنی النجار دیدم که از بستگان و نزدیکان خود کناره گرفته و از همراهان پنهان شده و در پشت نخلها خلوت کرده و من او را گم کرده بودم و از من دور شده بود و من با خود گفتم: او به منزل رفته که ناگهان آوازی حزین و نغمه ای دلگداز شنیدم که می گفت: «معبودا چه بسیار جرم بزرگی که از من دریافتی و در برابر آن به من نعمت دادی، و چه بسیار جنایتی که به کرم خویش از کشف آن بزرگواری نمودی، معبودا اگر چه به درازا کشید در نافرمانیت عمرم، و بزرگ شد در دفترها گناهم ولی من به جز آمرزش آرزویی و به جز خشنودی توامیدی ندارم.....» این آواز توجه مرا به خود جلب کرد و به دنبال آن رفتم و ناگاه دیدم که او، علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است، خود را از او پنهان کردم و آرام آرام حرکت نمود، دیدم چند رکعتی در آن نیمه شب تار نماز خواند سپس به گریه وزاری و دعا و شکوه به درگاه خدای

ص: 44

1- این واکنش نشان می دهد که بعد از شهادت حضرت حاکمان وقت چقدر در سانسور و حذف فضائل اخلاقی و رفتاری ایشان در سطح جامعه تلاش می کرده اند که وجود متعالی امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در اذهان مردم بد جلوه دهند و یا محو و نابود کنند.

بزرگ مشغول شد و از آن جمله چنین می گفت: «معبودا درگذشت تو که می اندیشم خطایم بر من آسان آید. ولی به یاد سختگیری تو که می افتم گرفتاریم بر من بزرگ شود» سپس گفت: «آه اگر در نامه های عملم گناهی را بخوانم که من فراموشش کرده و تو آن را بر شمرده ای! و بگوئی بگیریش! پس وای بر آن شخص گرفتاری که عشیره و کسانش نتوانند او را نجات دهند، و قبیله اش به اوسودی ندهند همه مردم به حال او رقت کنند هنگامی که او را احضار کنند.....» سپس گفت: «آه از آتشی که جگرها و کلیه ها را کباب کند! آه از آتشی که کبابها را از سیخها برکند! آه از فرو شدن در لجه شراره های سوزان.....! سپس در گریه اندر شد و دیگر حس و حرکتی از او ندیدم و با خود گفتم: بخاطر بیداری زیاد خوابش رفته و او را به حال خود بگذارم و برای نماز صبح او را بیدار کنم پس به نزدیک او آمدم و او را همچون چوبه خشکی دیدم که بر زمین افتاده و او را جنبانیدم حرکت نکرد، او را نشانیدم نشستن نتوانست، گفتم: «انا لله وانا الیه راجعون» به خدا علی از دنیا رفته، به سرعت خود را به منزلش رسانده تا خبر مرگش را به خانواده اش بدهم، فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) پرسید: داستان او چگونه بود ای ابودرداء! من جریان را باز گفتم. فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) گفت: ای ابادرداء این همان غشوه ای است که از ترس خدا او را می گیرد، آنگاه آبی برای او آوردند و به چهره اش پاشیدند تا به هوش آمد و به من که می گریستم نگریست و فرمود: ای ابادرداء برای چه می گریی؟ گفتم: از آنچه بر سر خود آوردی! فرمود: ای ابودرداء چگونه خواهی بود آن هنگام که مرا برای حساب بخوانند و بزه کاران کیفر را به عیان ببینند و فرشتگان سختگیر و دوزخیان تند خو گرد مرا فراگیرند،

ومن در برابر خدای جبار به ایستم، دوستان از من دست کشیده و اهل دنیا برای من دلسوزی کنند. در چنین حالتی تو باید بیشتر به حال من رقت کنی، در برابر کسی که چیزی بر او پوشیده نیست! پس ابودرداء گفت: به خدا سوگند من این حال را در هیچ یک از اصحاب رسول خدا ندیدم!»⁽¹⁾

همچنین «ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از مسند ابی یعلی روایت کرده که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: من از آن هنگام که از رسول خدا شنیدم که فرمود: نماز شب نور است آن را ترک نکردم. ابن کوا پرسید: حتی در ليله الهرير؟ فرمود حتی در ليله الهرير نیز آن را ترک نکردم.»⁽²⁾ امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خطاب به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در وصیتنامه خویش فرمودند: «واعلم انک انما خلقت للاخره للدنيا»، «و بدان که تو آفریده شده ای برای آخرت نه برای دنیا».⁽³⁾

ص: 46

1- خلاصه تاریخ اسلام زندگانی حضرت امیر المومنین و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی، ج 2، ص 125 - 128.

2- خلاصه تاریخ اسلام زندگانی حضرت امیر المومنین و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی، ج 2، ص 128.

3- نهج البلاغه، نامه 31.

یکی دیگر از ابعاد وجودی حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که قابل ذکر و قابل توجه می باشد بحث عدالت و قضاوت ایشان است که در بین خاص و عام معروف و مشهور می باشد. زمانی انسان قادر به اجرای عدالت نسبت به دیگران خواهد بود که بتواند به واسطه تقوی و رعایت حدود الهی امیال درونی خویش را به حالت تعادل برساند به عبارت دیگر اول عدالت را در وجود خود به اجرا بگذارد سپس آن را برای دیگران هم رعایت کند.

« به تصدیق معاویه اگر یک انبار زر می داشت انبار زر را زودتر تمام می کرد تا انبارگاه و همه را به مستحقان می داد.»⁽¹⁾ در اینجا به چند روایت تاریخی که گویای عدل امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است می پردازیم: «یکبار شخصی از بنی اسد را برای حد نزد امام آوردند. بنی اسد از امام خواستند تا از اجرای حد صرف نظر کند. آن حضرت فرمود: شما از من چیزی را که در اختیار من باشد نخواهید خواست جز آنکه به شما خواهم داد. آنان راضی بیرون آمدند. امام حد را بر آن شخص جاری کرد و فرمود: این کار از آن خدا بوده و در اختیار من نبود که آن را به شما بدهم.»⁽²⁾ «و نیز به هنگامی که میثم را دید خرماها را دسته بندی می کند و می فرشد به او پر خاش کرد که چرا بندگان خدا را دسته بندی می کنی - خرماها را در هم و مخلوط کن و بفروش.»⁽³⁾ همچنین آمده است «سوده از زنان بزرگ عرب همان کس که لشکریان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در صفین علیه معاویه شوراند و در

ص: 47

1- بامداد اسلام ص 111.

2- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 81.

3- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 266.

یک روز جنگ روزگار او را سیاه کرده بود، بعدها به نزد معاویه رفت و از بسر فرمانده اعزامی معاویه شکایت کرد که او مردان ما را کشته و اموال ما را غارت کرده است به داد ما برس وگرنه تو را ناسپاسی کنیم.... معاویه که منتظر دستیابی به سوده بود به هنگامی که او را در حضور خود دید، حس انتقامش تحریک شده و تصمیم به قتل او گرفت. سوده بالبداهه این شعر را در رثای علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در کنار معاویه خواند:

صل الله علی جسم تضمنها قبر (پروردگارا بر آن وجودی درود فرست که قبر او را در بر گرفت)

فاصبح فيه العدل مدفونا (و پس از مرگش دریافتیم که عدالت مجسم در قبر مدفون شد)

قد خالف الحق لا یبغی به بدلا (او با حق هم پیمان شده بود و جانشینی برای او نپذیرفت)

فصار بالحق و الایمان مقرونا (و او همه گاه همدم حق و ایمان بود) معاویه پرسید این شعر درباره کیست؟ گفت: درباره مولایم علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ). و درباره علت آن گفته بود روزی از عامل علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به نزد او شکایت بردم. علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در حال نماز بود و می خواست تکبیر به گوید چون مرا دید با مهربانی پرسید حاجتی داری؟ گفتم: آری، عامل صدقات تو از عدالت بیرون رفت، سخن مرا شنید و گریست- رو به آسمان کرد که خدایا من این عامل را نفرستادم که ستم کند. آنگاه فرمان عزلش را داد... و امروز شکایت به تو بردم و تو چنین می

ص: 48

کنی. معاویه لحظه ای به فکر فرو رفت و فرمان آزادیش را داد. سوده گفت من برای خود نیامدم که تو امروز مرا آزاد کنی - مسئله عامل تو چه می شود؟ و معاویه درباره عامل خود هم دستوراتی داد و سوده را راضی کرد. و بعد گفت آری، ابو الحسن این چنین بود.» (1) و همچنین در حدیث آمده که: « دو مرد داوری به نزد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بردند که گاوی خری را کشته است و یکی از آن دو مرد گفت: گاو این مرد خر مرا کشته است (آیا چیزی بر صاحب گاو هست و باید قیمت خر را بپردازد یا نه؟) رسول خدا فرمود: به نزد ابی بکر بروید و حکمش را از او بپرسید پس آن دو به نزد ابی بکر آمده جریان خود را به گفتند: ابوبکر گفت: چگونه پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را گذارده اید و به نزد من آمدید؟ گفتند: او به ما دستور داده پیش تو بیاییم. گفت: حیوانی حیوان دیگر را کشته و چیزی بر صاحب آن نیست. پس به نزد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باز گشته و داوری ابوبکر را به عرض آن حضرت رساندند، حضرت به آنان فرمود: به نزد عمر بن خطاب بروید و داستان خود را به او بگوئید و از او داوری این پیش آمد را به پرسید. پس به نزد عمر رفته و داستان خود را گفتند: عمر گفت: چگونه رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را گذارده و به نزد من آمدید؟ گفتند: همانا خود آن حضرت اینگونه به ما دستور فرمود، عمر گفت: چرا به شما دستور نداد به نزد ابی بکر بروید؟ گفتند: به ما چنین و چنان گفت. عمر گفت من نیز به جز آنچه ابوبکر نظر داده است نظری ندارم. پس به نزد پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باز گشته جریان را به عرض رساندند. پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: به نزد علی بن ابی طالب بروید تا میان شما داوری کند. پس آن دو مرد

ص: 49

به نزد آن حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رفته داستان خویش را باز گفتند. علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: اگر گاو به اصطبل و جایگاه الاغ رفته (و آن را کشته است) صاحب گاو باید بهای الاغ را به صاحب آن بپردازد، و اگر الاغ به جایگاه گاو رفته و گاو آن را کشته است بر صاحب گاو چیزی نیست. پس به نزد پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باز گشته و داوری آن حضرت را به عرض رسانیدند. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: به راستی علی بن ابی طالب میان شما به داوری و حکم خداوند داوری کرده است، سپس فرمود: سپاس خدای را که در میان ما خاندان قرار داد کسی را که به روش داود (عَلَيْهِ السَّلَامُ) داوری می کند. ⁽¹⁾ و نیز روایت شده که: « در زمان خلافت عمر دوزن بر سر کودکی نزاع کردند و هر دوی آنان ادعا داشتند که آن کودک از آن او است و شاهد و گواهی هم برای ادعای خود نداشتند و کسی دیگر جز آن دوزن ادعای فرزندی آن بچه را نداشت. عمر ندانست چه بکند ناچار به امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پناهنده شد، پس علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آن دو زن را خواست و آنان را پند و اندرز داد و از عذاب خداوند ترسانند، ولی سودی نبخشید و هر دو بر سخن خود ایستاده دست بردار نبودند. آن حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که پافشاری آنان را در نزاع دید فرمود: اره ای برای من بیاورید. زنان گفتند: اره برای چه می خواهی؟ فرمود: می خواهم این بچه را دو نیم کرده به هر کدام از شما نیمی از او را بدهم. یکی از آن دوزن خاموش نشست، ولی دیگری گفت: تورا به خدا ای ابالحسن! اگر ناچار باید این کار را بکنیم از سهم خویش گذشتم و به آن زن بخشیدم (که بچه را دو نیم نکنی)! امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: " الله اکبر" این

ص: 50

فرزند پسر تو است، نه پسر آن زن، و اگر پسر او بود (مانند تو) به حال این کودک دلسوزی می کرد و می ترسید. پس آن زن دیگر اعتراف که حق با آن زن است و کودک از آن اوست، پس اندوه عمر از این جریان بر طرف گردید و درباره امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَام) که با این داوری (شگفت انگیز) گشایشی به کار عمر داده بود دعای خیر کرد. ⁽¹⁾ و موارد فراوان دیگر از این قبیل.

«محمد بن مسلم گوید: از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) شنیدم می فرمود: در نزد هیچکس حق و درستی نیست و هیچکس به درستی قضاوت نکند جز آنچه از ما خاندان بیرون شده است و چون کارها بر آنها پریشان می شد خطاء از آنها بود و درست از علی (عَلَيْهِ السَّلَام) بود.» ⁽²⁾

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) عدل را اینگونه تشریح می فرماید: «عدل بر چهار شعبه است: پیچیده های فهم، و پوشش علم و شکوفه حکمتها و باغ حلم. هر کس بفهمد جمله های علم را تفسیر می کند، و هر کس علم داشته باشد شرایع حکمت بر او عرضه می شود، و هر کس بردباری کند، در کارش افراط نمی کند و بوسیله آن در بین مردم ستوده زندگی می کند.» ⁽³⁾ بنابراین از جمله مواردی که به اجرای عدالت کمک می کند داشتن علم و دانش کافی در این زمینه می باشد.

خداوند در قرآن می فرماید: «.... فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون»، «.... اگر خودتان نمی دانید از اهل ذکر بپرسید» (انبیاء/ 7) «در تفسیر قمی زرارهاز امام جعفر صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) روایت کرده که در ذیل آیه « فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا

ص: 51

1- ارشاد، ج 3، ص 283.

2- اصول کافی، ج 2، ص 330.

3- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 260.

تعلّمون» پرسید مقصود چه کسانی هستند؟ فرمود: مقصود از اهل ذکر ماییم. زراره می گوید: پرسیدم پس مسئول هم شماست؟ فرمود: بله. پرسیدم: سائل هم ماییم؟ فرمود: بله. پرسیدم: پس بر ما است که از شما پرسش کنیم؟ فرمود: بله. پرسیدم: پس بر شما هم لازم است که جواب ما را بگویید؟ فرمود: نه بر ما واجب نیست و ما در پاسخ گفتن به شما مختاریم اگر خواستیم جواب می دهیم وگرنه، نه، آنگاه این آیه را تلاوت فرمودند: «هذا عطاونا او امسک = این عطای ما به شما است خواستید بر مردم منت بگذارید وخواستید خودداری کنید مسئول نخواهید بود.» (1)

یکی از نکات مهم در باب عدل امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مسئله بیت المال بود که حضرت توجهی خاص به آن داشتند. «از نامه های آن حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است به زیاد بن ابیه هنگامی که در حکومت بصره قائم مقام و جانشین عبدالله بن عباس بود، و عبدالله آن هنگام از جانب امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر بصره و شهرهای اهواز و فارس و کرمان حکمفرما بود (که در آن او را از خیانت بیت المال مسلمانان منع کرده می ترساند،....): و من سوگند به خدا یاد می کنم سوگند از روی راستی و درستی اگر به من برسد که تو را در بیت المال مسلمانان به چیزی اندک یا بزرگ خیانت کرده و بر خلاف دستور صرف نمودی بر تو سختخواهم گرفت چنان سختگیری که تراکم مایه وگران پشت را ذلیل و خوار گرداند. و درود بر آنکه شایسته درود است.» (2)

ص: 52

1- این معنا را طبرسی نیز در مجمع البیان از علی و ابی جعفر روایت کرده. تفسیر المیزان ج 14 ص 359.

2- نهج البلاغه، نامه 20.

و باز فرموده: «شما همه بنده خدائید در آمد ثروتی هم که به خزانه واریز می شود مال خداست به تساوی در بین شما قسمت خواهد شد در این راه کسی را به کسی برتری نیست.» (1) «گویند وقتی به بیت المال در می آمد و آنجا پاره های سیم و زر می دید زیر لب زمزمه می کرد: ای زردها و سپیدها دیگری را فریب دهید خداوند به من نیکی می کند و از فتنه شما نگره می دارد.» (2)

«و در تقسیم عطا بین اشراف قریش با موالی عجم تفاوت نمی گذاشت، این مساوات جویی او بزرگان عرب را به خشم می آورد اما وقتی بر وی اعتراض می کردند پر خاش می کرد که از من می خواهید پیروزی و برتری را با جور به دست بیاورم.» (3) و توصیف خداوند در قرآن از اهل ایمان چه زیبا براننده اوست: «الذین آمنوا و عملوا الصالحات»، «آنانکه ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند» (بقره/ 82) و یا «الذین آمنوا و كانوا یقنون»، «همانان که ایمان آوردند و همواره پرهیزکاری کردند» (یونس/ 63) و همچنین «الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم»، «آنانکه ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم نپوشاندند» (انعام/ 82) عدالت امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) یادآور عدالت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) است چرا که هوصی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) هم می بایست در داشتن صفات عالیة انسانی با او برابری کند. در اینجا برای تأیید این مطلب به حدیث منزلت اشاره می شود. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) در این حدیث می فرماید: « اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی، آیا خوشنود نباشی ای علی که تو نسبت به من همانند هارون باشی نسبت به موسی

ص: 53

1- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 256.

2- بامداد اسلام، ص 111.

3- بامداد اسلام، ص 112.

جز اینکه پیغمبری پس از من نیست؟» (1) «این گفتار رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چند چیز را در بردارد و متضمن آنهاست): 1- تصریح به امامت و پیشوایی او. 2- او را به تنهایی از میان مردمان برای جانشینی برگزیدن. 3- اثبات فضیلتی برای آن حضرت که هیچکس را با او در فضیلت شریک نساخت. 4- با این سخن تمام آنچه برای هارون بود برای او ثابت کرد جز آنچه عرف مردم مخصوص هارون دانند که او برادر (تنی پدری و مادری) موسی بود (وَعَلَى السَّلَامُ) با پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اینگونه نبود) و جز آنچه خود رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آن را بیان فرمود که گفت: جز نبوت (جز اینکه پس از من پیغمبری نیست و منصب پیغمبری به وجود من ختم گردد، ولی موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چون خاتم پیغمبران نبود هارون پس از موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) منصب پیغمبری را نیز دارا بود. (2) خداوند در قرآن وظیفه حضرت هارون (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را توضیح می دهد و توجه به این مطلب خود در روشن کردن وظیفه حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کمک شایانی می کند: « اذهب الی فرعون انه طغی (24) قال رب اشرح لی صدری (25) و یسر لیامری (26) واحلل عقده من لسانی (27) یفقهوا قولی (28) واجعل لی وزیرا من اهلی (29) هارون اخی (30) اشدد به ازری (31) و اشركه فی امری (32) کی نسبحک کثیرا (33) و تدکرک کثیرا (34) انک کنت بنا بصیرا (35) » «بسوی فرعون برو که او طغیان کرده است، گفت: پروردگارا سینه مرا بگشای، و کارم را به من آسان کن، و گره از من باز کن، تا گفتارم را بفهمند، و برای من وزیری از کسانم مقدر فرما، هارون برادرم را، و پشت من بدو محکم کن، و او را

ص: 54

1- ارشاد، ج 1، ص 206.

2- ارشاد، ج 1، ص 206.

شریک کارم گردان، تا تو را تسبیح بسیار گوئیم، و بسیار یادت کنیم، که تو بینا به حال ما بوده ای.» (طه/ 24 - 35)

حکومنداری و سیاست امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

یکی دیگر از نکات قابل تامل در مورد حضرت امیر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) نوع نگرش حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به حکومت کردن بر مردم می باشد. «امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می خواست اسلام را به سادگی عصر پیغمبر برگرداند و این چیزی بود که ثروتمندان حجاز هرگز آن را نمی خواستند و چون در تقسیم بیت المال همه را به یک چشم نگریست و موجودی را به همه یکسان داد، رفتار او در نظر مردمی که ربع قرن با روش خاص خو گرفته بود خوشایند نیامد.»⁽¹⁾ همچنین در تاریخ آمده است «امام در ورود به کوفه، به قصر حاکم رفت. قصر مزبور، در طی سالها، به قصریاشرافی تبدیل شده بود. وقتی از حضرت خواستند تا به قصر برود، فرمود: قصر بومان نه، آنگاه به رجبۀ مسجد کوفه رفت و به طور موقت در آن ساکن شد، و پس از آن به خانۀ جعده، فرزند خواهرش ام هانی رفت.»⁽²⁾ بر عکس تمامی کسانی که وقتی به حکومت و قدرت می رسند دچار حکومت زدگی و قدرت زدگی می شوند و مقهور و تسلیم آن می گردند این امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است که بزرگوارانه بر فراز آن قرار می گیرد و حکومت و قدرت را در چنگ خود به تسلیم در برابر خویش وا می دارد و این روحیۀ کریمانه و بزرگوارانه اوست که خلق را به ستایش از او

ص: 55

1- تاریخ تحلیلی اسلام، ص 141.

2- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 91.

بر می انگیزد و همه را شیفته و شیدای خود می کند. «جرج جرداق، آن دانشمند مسیحی آرزوی خود را بدین گونه مطرح نمود:

«ای دنیا چه می شود که همه امکانات و نیروهای خود را بسیج می کردی و در هر عصری یک علی به ما تحویل می دادی که دارای همان روان و خو و زبان و جهات علی باشد. (1) و باز به قول جرج جرداق: «قتل فی المحراب لشدۀ عدله.» (2)

در حکومت او مردم از جایگاه ویژه ای برخوردارند. توجه به آنان و خواسته هایشان و مهربانی کردن به آنان و رعایت عدل و داد در برخورد با آنان از نکات اصلی و کلیدی حکومت داری اوست. «از نامه های آن حضرت (عَلَيْهِ السَّلَام) است به یکیز کارگزاران خود (که در آن مدارا و خوش رفتاری با رعیت و سختگیری در هنگام مقتضی را به او امر می فرماید: پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم، تو از کسانی هستی که من برای نگاهداشتن دین به آنان یاری می جویم، و سرکشی گناهکار را فرو می نشانم، و زبانک (مرز) ترسناک راه دشمن را می بندم (مرز را بگوشتی که نزدیک گلوی شخص است و آن را زبانک می نامد تشبیه فرموده که چون گرفته شود نفس قطع گردد) پس در کاری که تو را اندوهناک و مدارا و مهربانی کن هنگامی که مدارا شایسته تر باشد، و به سختی و درشتی بپرداز آنگاه که از تو جز سختگیری پیش نمی رود، و برای رعیت بالت را فرود آور، و رویت را بگشا، و پهلویت را نرم کن و در نگرستن به گوشه

ص: 56

1- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَام)، ص 28.

2- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَام)، ص 158.

چشم و خیره نگاه کردن و اشاره نمودن و درود گفتن بین ایشان یکسان رفتار کن تا بزرگان در ستم کردن تو طمع و آز نمایند وزیردستان از دادگری تو نومید نشوند، و درود بر شایسته آن» (1).

امام علی (علیه السلام) در نامه خود به مالک اشتر که او را بعنوان والی مصر برگزیده بود چنین فرمودند: «و مهربانی و خوش رفتاری و نیکوئی با رعیت را در دل جای ده و مبادا نسبت به ایشان (چون) جانور درنده بوده خوردنشان را غنیمت دانی که آنان دو دسته اند: یا با تو برادر دینند یا در آفرینش مانند تو هستند که از پیش گرفتار لغزش بوده و سببهای بدکاری به آنان رو آورده عمدا و سهوا (دانسته یا ندانسته) در دسترسشان قرار می گیرد، پس با بخشش و گذشت خود آنان را عفو کن، همانطور که دوست داری خدا با بخشش و گذشتش تو را بیامرزد، زیرا تو بر آنها برتری، و کسی که تو را به حکمرانی فرستاده از تو برتر است، و خدا برتر است از کسی که این حکومت را به تو سپرده و خواسته است کارشان را انجام دهی، و آنان را سبب آزمایش تو قرار داده که تو را توانائی خشم او نبوده از بخشش و مهربانیش بی نیاز نیستی، و هرگز از بخشش و گذشت پشیمان و به کیفر شاد مباش، و به خشمی که می توانی مرتکب نشوی شتاب منما، مگو من مامورم و) بهر چه خواهم) امر می کنم پس باید فرمان مرا بپذیرند و این روش سبب فساد و خرابی دل و ضعف و سستی دین و تغییر و زوال نعمتها گردد،..... با خدا به انصاف رفتار کن (اوامر او را کاربند و از نواهیش پرهیز) و از جانب خود و خویشان نزدیک و هر رعیتی که دوستش می داری درباره مردم انصاف

ص: 57

را از دست مده (نه خود به آنها ستم نما و نه بگذار خویشان و دوستانت بنام تو ستم نمایند) که اگر نکنی ستمکار باشی و کسی که با بندگان خدا ستم کند خدا به جای بندگانش با او دشمن است،..... و کاری که باید بیش از هر کار دوست داشته باشی میانه روی در حق است، و همگانی کردن آن در برابری و دادگری که بیشتر سبب خوشنودی رعیت می گردد زیرا خشم همگان رضا و خوشنودی چند تن را پامال می سازد، و خشم چند تن در برابر خوشنودی همگان اهمیت ندارد،.... و باید از رعیت کسی را بیش از همه دور و دشمن داشته باشی که به گفتن زشتیهای مردم اصرار دارد، زیرا مردم را عیوب و زشتیهای است که سزاوارتر کس برای پوشاندن آنها حاکم است، پس آنچه از زشتی های مردم به تو پوشیده است پی مکن (کنجکاوی منما) که بر تو است پوشیدن آنچه بر تو آشکار شود، و خدا بر آنچه از تو پنهان است حکم می فرماید، پس تا می توانی زشتی (مردم) را بپوشان که خدا به پوشاندن زشتی تو را که دوست می داری از رعیت پنهان داری، از مردم گره هر کینه را بگشا (کینه آنها را در دل راه مده) و از خود رشته هر انتقام و بازخواستی را جدا کن، و از هر چه که تو را نادرست در نظر آید خود را نادان بنما، و در تصدیق و باور داشتن (گفتار) بدگو و سخن چین شتاب منما،.....»(1)

و او شایستگی خویش را برای مصداق این آیات بودن را به خوبی در افکارش، در گفتارش و در کردارش نشان داد. به جز امام علی (علیه السلام) چه کسی می تواند اینگونه به مردم بنگرد و دلسوزی نماید و بال و پر مهربانی و عدل خود را بر سر

ص: 58

آنها بگستراند. خداوند در قرآن می فرماید: «ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البريه»، «البته کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کردند، آنهايند که بهترين آفريدگانند» (بينه/ 7) «و در الدر المنثور است که ابن مردويه از عايشه روايت کرده که گفت: به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عرضه داشتم: يا رسول الله گرامی ترين خلق نزد خدای عزوجل کیست؟ فرمود: ای عايشه مگر آیه شريفه «ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البريه» رانمی خوانی. و در همان کتاب است که ابن عساکر از جابر بن عبدالله روايت کرده که گفت: نزد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بوديم که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از راه رسيد، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: به آن خدایي که جانم به دست اوست، این مرد و پيروانش (شيعيانش) تنها و تنها رستگاران در قيامتند، آنگاه این آیه نازل شد: «ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البريه»، از وقتی که این آیه نازل شد اصحاب رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هر وقت علی را می دیدند که دارد می آید می گفتند: "خير البريه" آمد.

الدر المنثور این معنا را از ابن عدی از ابن عباس نیز نقل کرده، و نیز از ابن مردويه آورده. و نیز تفسیر برهان آن را از موفق بن احمد- در کتاب مناقبش- از یزید بن شراحیل انصاری کاتب علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از آن جناب روايت کرده و در بارت یزید بن شراحیل چنین آمده: من از علی شنيدم می فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از دنیا می رفت در حالی که سر آن جناب را به سینه ام تکیه داده بودم، در آن حال فرمود: یا علی مگر نشنیدی کلام خدای عزوجل را که می فرماید: «ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البريه»، این "خير البريه" شيعيان تواند، موعدم و موعده شما حوض است، وقتی که تمامی امت ها براي حساب جمع می

شوند، شیعیان تو بنام و لقب پیشانی سفیدان خوانده می شوند. و در مجمع البیان از مقاتل بن سلیمان از ضحاک از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر کلمه "هم خیر البریه" گفته است: این آیه درباره علی و اهل بیتش نازل شده. (1) «... نمونه همین برداشت در کتاب صواعق محرقه، تفسیر الدر المنثور، فصول المهمه، ربیع الابرار و... آمده است.» (2)

یکی از موارد مهم که در دوران حکومت امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شدت ملاحظه می شد مبارزه با مسئله تبعیض نژادی بود. مسئله ای که در دوران حکومت عمر بن خطاب به شدت قوام یافته و دارای پیامدهای منفی زیادی در سطح جامعه شده بود. و آن برتری عرب بر عجم بود. غیر عربها به شدت در این مورد تحقیر

می شدند (3) و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بعد از رسیدن به مسند خلافت سعی فراوانی در اصلاح فکر و اندیشه مردم کرد و در این زمینه شعری سرودند بدین مضمون:

ص: 60

1- تفسیر المیزان، ج 20، ص 578 - 579.

2- در مکتب امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 440.

3- مسعودی اینگونه نقل می کند که عمر اجازه ورود عجمان را به مدینه نمی داد. (تاریخ خلفا، ج 2، ص 102) - راه ندادن عجمان به مدینه الرسول که در ظاهر به دلیل عدم آمیختگی آنها با عربها و نفوذ ایرانیان در مرکز اسلام صورت می گرفت در زمان خلیفه دوم مرسوم بود. (تاریخ تشیع در ایران ص 113) عمر برای عرب زشت می دانست که بعضی از آنها برده بعضی دیگر باشند در حالیکه سرزمین های عجم زیادی فتح کرده بودند و می توانستند از آنها برای بردگی استفاده کنند. (الکامل، ج 2، ص 382) حتی او از بکارگیری عجمان در اداره امور، نگران بود. (تاریخ تشیع در ایران ص 113-114) ابن جریر روایت کرده است که وقتی خلیفه در اطراف مشاهده کرد که دو نفر به زبان فارسی تکلم می کنند، بدانها گفت که به عربی سخن بگویند. پس به آنها گفت: کسی که زبان فارسی یاد گیرد مروت او از میان خواهد رفت. (تاریخ تشیع در ایران ص 114)

به جان تو سوگند که ارزش انسان جز به دین او نیست، و تو نباید با تکیه بر حسب و نسب تقوای الهی را رها سازی. اسلام سلمان فارسی را برتری بخشید در حالی که ابولهب را شرک تحقیر کرد.»⁽¹⁾

و با این فکر پایبندی خود را به این کلام خداوند اثبات کرد: «ان اکرمکم عندالله اتقاکم، یعنی قطعا ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.» (حجرات/ 13) «به گفته استاد علی جندی (نویسنده و مورخ مصری) علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هیچگاه عرب را بر عجم و سفیدی را بر سیاهی برتری نداد.»⁽²⁾ همچنین روایت شده است که «جماعتی پیش او آمدند که ای امیرمؤمنان، این اموال را به عرب ببخشید، و آنها را بر عجم مقدم شمارید تا جانب تو را گیرند و طرفدار تو شوند. امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود آیا فرمان می دهید که ظلم و ستم را وسیله پیروزی قرار دهم. " اتامرونی ان اطلب النصر بالجود؟ " من هرگز چنین نمی کنم.»⁽³⁾ و چگونه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می توانست برخلاف کلام الهی عمل نماید در حالی که پرورش یافته دامان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود و وفادار به آرمانهای الهی ایشان. و کلام مبارک حضرت در مقابل کسانی که با عملکرد عمر موافق بودند و با دیدگاه ایشان مخالف، گواه بر صدق این ادعاست: « افسنه رسول الله اولی بالاتباع ام سنه عمر» آیا پیروی از

ص: 61

1- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 70 - 71.

2- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 263.

3- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 263 - 264.

شجاعت و حلم امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

یکی دیگر از ابعاد وجودی حضرت که نقش مهم و اثر گذاری در بقای اسلام، همپای با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) داشت شجاعت و رزم آوری ایشان در صحنه های مختلف مقابله با کفر و باطل است که دوست و دشمن را وادار به اعتراف به این جنبه وجودی حضرت کرد. در هنگام نبرد و جنگ، دیدگاه امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) یک دیدگاه معنوی و الهی است، نه جنگیدن فقط به خاطر کسب غنائم و گسترده‌گی اراضی، بلکه جنگیدن برای کسب رضای خدا و اجرای قوانین الهی، با ثبات قدم و استواری ایمان. آنجا که می فرماید: «به خدا سوگند! اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت سالم نمی مانید... در فرار از جنگ، خشم و غضب الهی و ذلت همیشگی و ننگ جاویدان قرار دارد، فرار کننده بر عمر خود نمی افزاید و بین خود و روز مرگش مانعی ایجاد نخواهد کرد، کیست که شتابان و با نشاط با جهاد خویش به سوی خدا حرکت کند؟ چونان تشنه کامی که بسوی آب می دود؟ بهشت در سایه نیزه های دلاوران است...» (2) و او شجاعانه می جنگد، شجاعت توأم با علم و آگاهی از اسرار و رموز جنگ، و رزمنده است اما نه فقط به عنوان کسی که خوب می جنگد بلکه رزمنده ایست با بصیرت و عالم به امور جنگ. رزمنده ایست متقی که بواسطه ایمان و تقوایش دست حمایت الهی را به همراه خویش دارد. خود می فرماید: «و حملوا بصائرهم علی اسیافهم»، «همانا

ص: 62

1- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 68.

2- نهج البلاغه.

بصیرت‌ها و اندیشه‌های روشن و حساب‌شده خود را بر شمشیرهای خود حمل می‌کردند.»⁽¹⁾

و نیز می‌فرمایند: «ای گروه مسلمانان، خوف و ترس را در شعار خود بنمایید (واز خدا بترسید و در کارزار با دشمن سستی ننمائید) و وقار و آرامی (در کارزار) را رویه خویش قرار دهید (از روبرو شدن با دشمن سستی ننمائید) و دندانها تان را بر هم بفشارید زیرا این طرز رفتار، شمشیرها را از سرها دور کننده تر است و زره را کامل بپوشید و شمشیرها را در غلاف پیش از بیرون کشیدن بجنابانید (تا در وقت حاجت بیرون کشیدن آن آسان باشد، و یا اینکه صدای آلات جنگ را بگوش دشمن رسانیده خود را آماده نشان دهید تا نگران گشته بترسد و باعث مغلوبیت او شود) و (دشمن را) به گوشه چشم و خشمناک‌بگیرید و به جانب چپ و راست نیزه بزنید نوک و دم شمشیرها زد و خورد ننمائید و شمشیرها را (اگر کوتاه است) به پیش نهادن گامها (به دشمن) برسانید و بدانید که خدا شما را در نظر دارد و با پسر عموی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می‌باشد، پس پی در پی (به دشمن) حمله کنید، و از گریختن شرم ننمائید، زیرا فرار ننگ برای اعقاب است و آتش روز حساب و رستاخیز می‌باشد و خوشحال باشید که روحتان (در جنگ) از بدن جدا گردد و به آسانی به سوی مرگ بروید (از کشته شدن در راه حق برای یاری دین خورسند باشید، زیرا حیات عاریتی را بدل به زندگانی جاویدان خواهید ساخت، چنانکه در قرآن کریم س3 ی169 میفرماید: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

ص: 63

1- جاذبه و دافعه علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 159.

یعنی گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و از جانب پروردگارشان روزی داده می شوند.»(1)

و یا در نصیحت عمر در جنگ با رومیها می فرماید: «تو خود اگر به سوی این دشمن روانه شوی و در ملاقات با ایشان مغلوب گردی برای مسلمانان شهرهای دوردست و سرحدات پناهی نمی ماند، بعد از تو مرجعی نیست که به آنجا مراجعه نمایند، پس (مصلحت در اینست که تو در اینجا بمانی و بجای خود) مرد جنگ دیده و دلیری به سوی ایشان بفرست، و به همراهی او روانه کن کسانی را که طاقت بلا و سختی جنگ داشته و پند و اندرز را بپذیرند، پس اگر خداوند (او را) غالب گردانید، همان کس است که میل داری و اگر واقعه دیگری پیش آید تو یار و پناه مسلمانان خواهی بود، (میتوانی دوباره لشکر یفراهم ساخته به جنگ ایشان بفرستی.)»(2) نکته دیگر اینکه امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تطبیق سیره خود با سیره رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اصرار داشت و این دیدگاه نیز در جنگ مدنظر حضرت بود. ایشان درباره برخورد با اهل بصره، بعد از جنگ جمل فرمود: من همانند سیره پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در برخورد با مردم مکه، با اهل بصره برخورد کردم.»(3)

ص: 64

1- نهج البلاغه، خطبه 65.

2- نهج البلاغه، خطبه 34 از آنجائیکه عمر بن خطاب با داشتن عنوان خلیفه در راس حکومت اسلامی قرار داشت لذا رفتن وی به جنگ با سمت فرماندهی و احتمال کشته شدن وی در جنگ باعث فروریختگی پایه های حکومت اسلامی و هرج و مرج و سوء استفاده دشمنان دین خدا و قدرت طلبان و نیازدگان از حکومتی می شد که نتیجه تلاش های بی وقفه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و دیگر مومنان بود و از آنجائی که اسلام و حفظ آن برای امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از همه چیز و همه کس مهمتر بود لذا به وی توصیه می کند که در جایگاه خود بماند و دیگری بفرستد.

3- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 480.

«و یا اینکه عایشه [در جنگ جمل] یکبار از کسی که افسار هودج را گرفته بود، پرسید: آیا علی در میان جمعیت است. او پاسخ داد: آری. عایشه از او خواست تا وی را به او نشان دهد. وقتی امام را به او نشان داد، گفت: چقدر به برادرش شبیه است! آن مرد پرسید: مقصودت کیست؟ گفت: پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ). آن مرد که چنین شنید، افسار شتر را رها کرده و به سپاه امام پیوست.»⁽¹⁾ و این خود نشان می دهد که امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چقدر در متابعت و پیروی از رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اصرار و پافشاری داشته و خود را ملزم به حفظ یاد و خاطره آن حضرت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در اذهان مردم می دانسته است. در اینجا به طور اختصار به تعدادی از رزم آوریها و دلاوریهای حضرت پرداخته می شود.

ص: 65

« پیامبر اسلام پس از هجرت به مدینه، بیست و هفت "غزوه" با مشرکان و یهود و شورشیان داشت که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در بیست و شش غزوه از این غزوات شرکت داشت و فقط در غزوه "تبوک" به علت حساسیت شرائط که بیم آن می رفت منافقان در غیاب پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در مرکز حکومت اسلامی دست به توطئه بزنند، به دستور پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در مدینه ماند. » (1) «واذ كافرين اول کسی که به مبارزت بیرون آمد، عتبه بن ربیع و برادرش بود، شیبیه بن ربیع، و پسرش ولید. در میان لشکر قریش از ایشان هر سه شریفت و بزرگتر نبود. چون از میان صف بیرون آمدند و مبارزت خواستند، سه تن از جوانان انصار بیرون آمدند تا با ایشان مصاف کنند. عتبه و شیبیه گفتند که: ما را با شما هیچ کاری نیست، ما همسران خود می طلبیم از قوم خود، یعنی از مهاجران؛ آن وقت آزاد دادند و گفتند: یا محمد، همسران ما بیرون فرست تا ما با ایشان خود را بیازمائیم. پس سید، علیه السلام، آواز داد و گفت: یا عبیده بن الحارث، و یا حمزه بن عبد المطلب و یا علی بن ابی طالب، هر سه بیرون شوید [و با ایشان خود را بیازمائید، عبیده و حمزه و علی، رضوان الله علیهم اجمعین، هر سه بیرون شدند] پس عبیده با عتبه به مبارزت در آمد، و حمزه با شیبیه، و علی با ولید. و هیچ درنگی نکرد که حمزه شیبیه را بیفکند و علی ولید را. و عبیده و عتبه باز ماندند و تیغ در یکدیگر نهادند و می زدند و ساعتی این

ص: 66

1- سیره پیشوایان، ص 42. در این درگیری ها اگر پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خود همراه دسته اعزامی می رفت آن لشکر کشتی غزوه نامیده می شد و اگر خود در مدینه می ماند و مجاهدان را به سر وقت دشمنان می فرستاد آن را سریه می نامیدند. (تاریخ تحلیلی اسلام ص

بر وی غلبه می کرد و ساعتی آن بر این غلبه می کرد. چون بدین زمانی بگذشت دراز بعد از آن هردو خسته گشتند و زخم عبیده سخت بود و وی زود بیفتاد. پس حمزه و علی، رضی الله عنهما، (علی علیه السلام) چون دیدند که عبیده بیفتاد، برفتند و عتبه را بکشتند و عبیده را بر گرفتند و باز پس آوردند.»(1)

در مورد کشته شدگان جنگ بدر به دست امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اینگونه آمده است: «مجموع کشته شدگانی که نام آنها برده شده چهل و نه مرد است. از این عده کسانی که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خود کشته و یا در قتل آنها شرکت داشته است، بیست و دو نفرند.»(2) و در ارشاد شیخ مفید بعد از ذکر نام آنها گفته: «..... و اینان روی هم رفته سی و شش نفر بودند (که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به تنهایی کشت) جز آن کسانی که در کشتن آنان اختلاف است (که آیا علی کشته است یا دیگری) و آنان که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در کشتن ایشان شرکت جست و روی هم زیادتر از نیمی از کشتگان بدر را چنانچه گفته شد آن حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کشت.»(3)

«و در باره کردار علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و شجاعتی که از علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جنگ بدر پدیدار گشت اسید بن ایاس (یکی از مشرکین مکه) اشعاری گوید، و در آن اشعار مشرکین قریش را بر علی می شوراند (و ترجمه آنها چنین است):

فی کل مجمع غایه اخزاکم

جذع ابر علی المذاکی القرح

لله درکم الما تنکروا

قد ینکرالحر الک ریم و یستحی

هذا بن فاطمه الذی افناکم

ذبحا وقتله قصعه لم تدبح

ص: 67

1- المغازی، ج 1، ص 152.

2- سیره ابن هشام، ج 2، ص 560.

3- ارشاد، ج 1، ص 91-92.

اعطوه خرجا واتقوا بضریبه

فعل الذلیل وبعه لم تریح

این الکھول واین کل دعامه

فی المعضلات واین زین الابطح

افناهم قعصا وضربا یفتری

بالسیف یعمل حده لم یصفح»

«ای گروه قریش) در هر انجمنی که پرچمی باشد (یعنی در جنگها) رسوا کرد شما را نوجوانی نورس که پیروز شد بر پیران سالمند. خدایتان خیر دهد آیا شما (کردار این جوان را) بد نمی پندارید؟ چیزی را که هر آزاد مرد بزرگواری از آن شرم دارد و بدش آید؟ این پسر فاطمه (بنت اسد) است که شما را نابود کرد به سر بریدنتان و به کشتن درجا. (که نیازی به بریدن سر نداشت) به او پولی و خرجی بدهید و از ضربت های او خود را نگهدارید (و با دادن پول جلوی ضربتهای او را بگیرید) وکاری که مردان را زیون و خوار می کنند (بکنید) و (مانند) بیعتی که سودی ندارد. کجایند پیران و خردمندان! کجایند بزرگان و پناهگاهان! (که) در هر پیش آمد ناگوار (ی با سر پنجه خرد و تدبیر و قدرت خویش آن را بر طرف می ساختند؟) و کجاست زینت و زیبای شهر مکه (مقصودش یکی از بزرگان مکه است، و دور نیست منظورش یکی از همان سران قریش مانند عتبه و شیبیه و نوفل و امثال آنها باشد که در جنگ بدر به دست علی (عَلَيْهِ السَّلَام) کشته شدند). شما را نابود کرد به کشتنی در جا (که نیازی به سر بریدن ندارد) و به ضربتهایی از شمشیر که به تیزی آن جدا می کرد و به پهنای آن کار نمی کرد. (شاید مقصودش این است که تیزی شمشیر و قوت بازوی او کار می کرد نه پهنای شمشیر، یا معنا چنین است که ضربتهای او جدا می کرد و دو نیم

می نمود و پهن نمی کرد که تنها زخمی در بدن ایجاد کند(1) و اینهمه دلاوری و شجاعت زمانی بود که عده ای از ترس تمایلی به جنگیدن نداشتند. «کما اخرجک ربک من بیتک بالحق و ان فریقا من المومنین لکروهون (5) یجدلونک فی الحق بعد ما تبین کانما یساقون الی الموت وهم یظرون (6)»، «همان گونه که پروردگارت تورا [برای جنگ بدر] به حق از خانه ات بیرون فرستاد ولی گروهی از مومنان به شدت کراهت داشتند (5) آنها پس از روشن شدن حق [و ضرورت جهاد] باز با تو درباره آن مجادله می کنند؛ گوئی به سوی مرگ رانده می شوند و آنان می نگرند. (6)» (انفال 5/6)

ص: 69

1- ارشاد، ج 1، ص 98 - 99.

جنگ احد، یکی از سخت ترین و بحرانی ترین جنگهای مسلمانان است. در این جنگ بود که ایمان آنها و پایبندی به ارزشهای دینشان محک خورد و مورد آزمایش قرار گرفتند. بعد از این که روند جنگ رو به هزیمت و شکست رفت فضای حاکم بر آن نیز برای مسلمین رنگ دیگری به خود گرفت. رنگ ترس، اضطراب، پراکندگی و تشویش، رنگ کفر و بی ایمانی و پشت کردن به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رنگ ضعف و خودباختگی، هر کس به سویی می دوید تا خود را از چنگال مرگ برهاند، پشت به خدا و رسولش و رو به سوی شیطان برای حیات و زیستن توأم با ذلت. دستهایشان لرزان و قلبهایشان خالی از ایمان گشته و توکل را به فراموشی سپرده اند. در این فضای تیره و تاریک و مشتت، تنها یک نفر محکم و پابرجا ایستاده و با آرامش قلب و توکل بر خدا و اعتماد بر او شمشیر می زند. پهلوانان عرب با غنیمت شمردن فرصت به سوی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می تازند تا برای همیشه به حیات اسلام خاتمه دهند و علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) یکه و تنها و دلاورانه، بدون هیچگونه ترس و واهمه و حتی ذره ای شک و تردید، به سویشان می دود و چنان مردانه آنها را از سر راه بر می دارد که گویا هرگز به دنیا نیامده بودند و قدم بر این کره خاکی ننهاده بودند. غرش چون شیرش لرزه بر اندام دشمنانش می اندازد و هیبت و جودش شیر مردان را به زانو در می آورد و همه را در مقابلش نیست و نابود می کند. آنان را چونان تنه درخت بر زمین می اندازد و به زبونی و خواری می کشاند و اینگونه برادر خویش نبی گرامی اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را مورد حمایت قرار می دهد و آسیب های دشمنان را از او دفع می کند و از جان

او چون جان خویش محافظت می کند. مردانه جنگیدن علی (عَلَيْهِ السَّلَام) عده ای از فراریان را دوباره به صحنه جنگ می کشد و مردانگی را به آنها می آموزد و علاوه بر زمینیان، فرشتگان را هم به وجد میآورد و آنان زبان به تحسین وی می گشایند و باز هم علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در این جنگ سهم مردانگی را تمام و کمال اداء می کند و سرفراز و پیروز، صحنه نبرد را ترک می کند. تاریخ اینگونه روایت می کند:

(..... رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بیرون آمد بعد از آنکه مشورت کرد با اصحاب خویش و.... هزار مرد با رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بودند.... چون به میان راه رسیدند عبدالله ابی سلول باز پس گریخت با ثلثی مردمان وگفت: به خدا که ما ندانیم که به چه خویشتن را در کشتن دهیم. و بنوحارثه و بنوسلمه قصد کردند که باز گردند. پس خدایتعالی ایشان را نگاه بداشت تا باز نگردیدند قوله تعالی: اذ همت طائفتان منکم ان تقشلا(122\3) ورسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با هفتصد مرد بماند و آن روز دوزره بر هم پوشید و پنجاه مرد تیرانداز بودند ایشان را فرمود که بر سر دره باشند و عبدالله جبیر را مهتر ایشان کرد وگفت: البته نباید که از این جایگاه عدول کنید و اگر چه ببینید که مرغان ما را می ربایند، از این موضع نروید تا من کس بفرستم به شما- پس هزیمت بر کافران بود- پس یاران

عبدالله جبیر گفتند که غنیمت آمد شما منتظر چیستند؟ عبدالله گفت: فراموش کردید آنچه رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گفت؟ ایشان گفتند: به خدا که ما برویم و غنیمت بگیریم. چون از آن جایگاه برفتند کافران کمین بگشودند پانصد مرد، و کافران باز گردیدند و رجعت کردند و مسلمانان به

ص: 71

1- آن گاه که دو گروه از شما خواستند [از رفتن به جهاد] سستی کنند.

هزیمت بیامدند. قوله تعالی والرسول یدعوکم فی اخراجکم (3\153)«(1) در اینکه در این جنگ پرچم را چه کسی حمل می کرد اینگونه آمده است: «آن گاه سه نیزه خواست (یعنی پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و سه لواء بست.... لواء خود را که مهاجران بود، به علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سپرد....»(2) و نیز آمده: «مصعب بن عمیر کشته شد. پیغمبر رایت را به علی بن ابیطالب داد....»(3) برافراشتن پرچم وظیفه ای بود که به مردان شجاع و قوی سپرده می شد چرا که پرچم در حفظ روحیه سربازان نقش مؤثر و اثرگذاری داشت. و در این جنگ بود که شمشیر حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شکسته شد و «پیغمبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ذوالفقار بدو داد.... امیر المومنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بزخم ذوالفقار، کفار را منهزم گردانید.»(4) «طلحه بن ابی طلحه صاحب لواء مشرکان ندا داد: چه کسی با من مبارزه می کند؟

پس علی بن ابیطالب به جنگ او رفت و میان دو صف رویاروی شدند. پس علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیشدستی کرده ضربتی بر سر او زد که پیشانی اش شکافت و او فرو افتاد و او را قوچ لشکر می گفتند. پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چندان خشنود شد که بانگ به تکبیر برداشت و مسلمانان تکبیر گفتند و بر اطراف لشکر مشرکان حمله بردند چندان که صفهای آنها درهم ریخت.»(5) «و این آیت در حق ایشان (طلحه بن ابی طلحه) آمد ان شر الدواب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون.»، «به راستی بدترین

ص: 72

1- شرف النبی، ص. 346- یعنی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از پشت سرتان شما را فرا می خواند.

2- البدء و التاریخ، ج 4، ص 201.

3- طبقات الکبری، ج 2، ص 29.

4- تاریخ گزیده، ص 145.

5- طبقات الکبری، ج 2، ص 31.

جنبندگان نزد خداوند ناشنویان گنگی هستند که تعقل نمی کنند. (انفال/22) (1) و امام علی این بدترین را از میان برداشت. «روز، روز
آزمون و تمحیص بود و بر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حمله آوردند و سنگ بر او زدند و حضرت به پهلو افتاد و سرش شکست و لبش درید.
دندان‌ش شکست و حلقه زره در چهره اش فرو شد و در یکی از گودالهایی افتاد که ابو عامر فاسق کنده بود، همان مردی که دوزره پوشیده
بود. و از بالای کوه فریادی برخاست که، آگاه باشید که محمد کشته شد! مسلمانان هزیمت شدند و علی و طلحه دست حضرت را گرفتند
و او را از

گودال بیرون کشیدند و... آنگاه برخاستند به طرف شعب رفتند و علی از مهراس گذشت و سپرش را پر آب کرد و آمد و خون را از چهره
پیامبر شستشوداد و می گفت: چگونه رستگار شوند قومی که چهره پیامبرشان را پر خون کردند پیامبری که ایشان را به خداوند می
خواند.» (2) «ابن سبره روایت کرد که محمد بن مسلمه می گفته است: چون مسلمانان پراکنده و گریزان شدند، با چشم خود رسول خدا را
دیدم و با گوش خود شنیدم که آن حضرت می فرمود: فلانی و فلانی پیش من بیائید، من رسول خدایم! ولی هیچکس از آن دو توجهی به آن
حضرت نکردند و گریختند.» (3) خداوند در قرآن این صحنه را اینگونه ترسیم می فرماید: «تصعدون علی احد والرسول یدعوکم فی احراکم
فائبکم غما بغم...»، «[یاد آرید] آن گاه که می گریختید و به کسیتوجه نمی کردید و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از پشت سرتان شما را
غمی روی غم سزا داد...» (آل عمران/ 153)

ص: 73

1- شرف النبی، ص 346.

2- البدء و التاريخ، ج 4، ص 202 - 203.

3- المغازی، ج 1، ص 237.

وباز ابن ابی سبره روایت کرد که: « خالد بن ولید در شام می گفت: سپاس خدای را که مرا به اسلام رهنمون فرمود! در روز جنگ احد چون مسلمانان منهزم شدند وگریختند، عمر بن خطاب را دیدم که تنها بود و من همراه گروهی از سپاهیان خشن بودم، هیچ کس جز من او را نشناخت، من روی از او برگرداندم چون ترسیدم که مبادا همراهان را متوجه او کنم و به سویش هجوم برند و دیدمش که روی به کوه آورده است.» (1) و عمر خود می گفت: «همین که شیطان فریاد کشید "محمد کشته شد" من مانند ماده بزکوهی آهنگ کوه کردم و از آن بالا رفتم.....» (2) اما امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آن مرد همیشه استوار و شجاع چنان رشادتی در این جنگ از خود نشان داد که ساکنان آسمان نیز به شعف آمده و به تمجید و تحسین ایشان پرداختند. «حسن بن عرفه (به سند خود) از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از پدرانش (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حدیث کند که فرمود: در روز جنگ احد فرشته ای از آسمان فریاد زد: " لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی "» (3) «حجاج بن علاط در مورد دلاوریها و شجاعتهایی که امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آن روز خلق کرد چنین سرود:

لله ای مذب عن حزبه

اعنی ابن فاطمه المعمر المخولا

جاءت یداک له بعاجل طعنه

ترکت طلیحه للجبین مجدلا

و شدت شده باسل فکشفتم

بالسفع اذ یهوون اسفل اسفلا

وعللت سیفک بالدماء ولم تکن

لترده حران حتی ینهلا

براستی خداوند چه دفاع کننده ای دارد که از حزب او (آنان که خدا پرستند)

ص: 74

1- المغازی، ج 1، ص 237.

2- المغازی، ج 1، ص 295.

3- ارشاد، ج 1، ص 112.

دشمنان را دور کند! و منظور من پسر فاطمه (بنت اسد یعنی علی) است که عموها و دایه‌های او مردان کریم و بزرگواری هستند. چه بخششی کرد دستهای تو (ای علی) برای خدا آنگاه که آن ضربت تند را به طلحه زدی و او را به خاک (هلاکت) افکندی! و مانند شجاعان روزگار چنان بر دشمن سخت گرفتی در دامنه کوه آنگاه که سرازیر شده بودند که همه را تار و مار کردی! و شمشیر خود را از خون دلاوران سیراب کردی، و آن را تشنه برنگردانیدی تا سیرابش ساختی!» (1)

نکته حائز اهمیت در نبرد احد، مبارزه یک تنه حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، پس از فرار مسلمانان، در برابر لشکر کفر و حضور یک تنه و بی وقفه ایشان در سه میدان نبرد بود. این اسطوره شجاعت از یک سو به احاطه کنندگان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حمله می برد و آنان را می پراکند، از سوئی به سایر لشکریان کفر حمله کرد، آنان را متواری ساخت و از سوئی دیگر به سمت مسلمین می دوید و آنان را از پراکندگی و تشتت نهیب می زد و سعی در جمع کردن آنان می نمود، در این لحظات او خود به تنهایی یک لشکر بود در سه جبهه. در مورد کشته شدگان جنگ احد آمده است که « واز کفار قریش که روز احد به قتل آمدند بیست و دو مرد بودند و بیشتر ایشان که به قتل آمدند حمزه و علی، رضی الله عنهما ایشان را کشته بودند.» (2) و همچنین در ارشاد شیخ مفید آمده: « و تاریخ نویسان کشتگان مشرکین را در جنگ احد نوشته اند و بیشتر آن کشتگان کسانی بودند که به دست امیرالمومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کشته شدند.

ص: 75

1- ارشاد، ج 1، ص 117.

2- سیره ابن هشام، ج 2، ص 698.

عبد الملک بن هشام از زیاد بن عبدالله و او از محمد بن اسحاق حدیث کند که گفت: پرچمدار قریش در آن روز طلحه بن ابی طلحه بود که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اورا کشت، و همچنین پسرش سعید بن طلحه و برادرش کلد بن طلحه، و عبدالله بن حمید.....، و ابو الحکم بن احنس، و ولید بن ابی حذیفه، و برادرش امیه بن ابی حذیفه، و اراطه بن شرحبیل، و هشام بن امیه، و عمر بن عبد الله جمحی، و بشیر بن مالک، و صواب غلام فرزندان عبد الدار، که همه اینان را علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کشت، و فتح جنگ به دست او شد تا آنگاه که گریختگان از مسلمین به سوی پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باز گشتند، و شروع به دفاع از آن حضرت کردند و سرزنش خداوند تعالی به خاطر گریختنشان متوجه آنان گردید، و به جز علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و آنان که از انصار مدینه پابرجا ماندند همه را شامل گردید و آنها (که پابرجا ماندند) روی هم هشت تن، و برخی گفته اند چهار یا پنج تن بوده اند. «(1)

ص: 76

1- ارشاد، ج 1، ص 116 - 117.

«رسول خدا در مکه خبر یافت که هوازن در حنین گروه بسیاری را فراهم ساخته اند..... پس رسول خدا با لشگری بزرگ که شماره آنها دوازده هزار نفر بود، ده هزار یارانش که مکه را با آنها گشود و دو هزار از اهل مکه از کسانی که خواه و ناخواه اسلام آورده بودند، به سوی آنها بیرون رفت.... پس مسلمانان را بسیاریشان شگفت آورد و برخی از ایشان (1) گفتند: از کمی شکست نمی خوریم. پس رسول خدا را این گفتارشان ناخوش آمد. هوازن در دره کمین کرده بودند و بر مسلمانان تافتند و روزی بس دشوار بود و مسلمانان از رسول خدا پراکنده گشتند تا با ده نفر از بنی هاشم و به قولی نه نفر باقی ماند، اینان علی بن ابیطالب و.... بودند.» (2) «و در همین باره و شگفتی که ابوبکر از انبوهی لشگر کرد خدای تعالی این آیات را فرستاد: و در روز حنین هنگامی که به شگفت آورد فزونیتان پس بی نیاز نکرد شما را به چیزی و زمین با فراخیش بر شما تنگ شد سپس برگشتید پشت کنندگان، پس فرستاد خداوند آرامش خود را بر پیغمبرش و بر مومنان.» (توبه- 25/26) و مقصود از مومنان امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. (3) «چون رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گریختن و پراکندگی مسلمانان را از نزد خود مشاهده فرمود: به عباس بن عبدالمطلب که آوازش بسیار بلند بود (وهر گاه فریاد می زد صدای او به جاهای دوردست می رسید) فرمود: باین مردم فریاد

ص: 77

1- در ارشاد، ج 1، ص 180 آمده که سخن از ابوبکر است.

2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 62 - 63.

3- ارشاد، ج 1، ص 180 - 181.

بزن وعهد و پیمانی که با من بسته اند یادآوری کن.»⁽¹⁾ یکی از دلاوران لشکر دشمن شخصی بود به نام ابوجرول که نقش مهم و کلیدی در بالا بردن روحیهٔ مشرکین داشت. «گویند: سوار بر شتر سرخ مو پیش آمد و در دست او پرچم سیاهی بود که آن را بر سر نیزهٔ بلندی کرده بود، و پیشاپیش لشکر دشمن می آمد، هرگاه پیروزی در مسلمین به چنگ می آورد دست بردار نبود، و چون یاران او از دورش پراکنده می شدند آن پرچم را برای آنان که پشت سرش بودند بلند می کرد، آنان به دنبالش می آمدند و رجزی هم می خواند و می گفت: منم ابو جرول و ما از جای خود باز نگردیم تا این مردمان (یعنی مسلمانان) را نابد کنیم یا خود نابود شویم. پس امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به سویی رفت و با شمشیر ضربتی از عقب به شترش بزد و آن شتر را از پا در آورد سپس (این رجز را) خواند: به حقیقت مردم در روزها می دانند که من در میدان جنگ سیراب کننده هستم. و شکست دشمنان با کشتن همین ابوجرول شد، و در این هنگام مسلمانان نیز از هر سو گرد آمدند و در برابر دشمن صف کشیدند..... و چون امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اباجرول را کشت و دشمن با کشتن او شکسته شد مسلمانان که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیشاپیش آنها بود شمشیر در میان آنها نهادند تا آنجا که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به تنهایی چهل تن از ایشان کشت، و هزیمت آنها و اسیر شدن اسیرانشان در آن هنگام بود.»⁽²⁾ امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خود در بیان شجاعت و دلاوری بی مانندش

ص: 78

1- ارشاد، ج 1، ص 183. و در این جنگ ابوسفیان نیز حضور داشت، و آنگاه که مسلمانان بگریختند او نیز در میان آنها بگریخت. (ارشاد، ج 1، ص 186).

2- ارشاد، ج 1، ص 184 - 186. از هوازن مردمی بسیار کشته شدند و از آنان بردگانی بسیار که شماره شان بهزار میرسید، گرفته شد و غنیمتها بجز ر بوده شده ها، به دوازده هزار شتر رسید. (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 63)

می فرماید: «من حتی برای یک لحظه هم مخالف فرمان خدا و رسول او نبودم، بلکه با جان خود پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را یاری کردم. در جاهایی که شجاعان قدم هایشان می لرزید، و فرار می کردند، آن دلیری و مردانگی را خدا به من عطا فرمود.» (1) و نیز در جواب کسانی که از ایشان پرسیدند، با کدام نیرو بر حریفان خود پیروز شدی؟ فرمودند: کسی را ندیدم جز آنکه مرا در شکست خود یاری می داد!» (امام باین نکته اشاره کرد که هیبت و ترس او در دلها جای می گرفت) (2) و خداوند در قرآن می فرماید: «.... وان تظاهروا علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المومنین و الملائکه بعد ذلک ظهیر....»، «اگر بر ضد او همدست شوید، بی تردید خداوند خود یاور اوست، و گذشته از این جبرئیل و نیکوکاران و مومنان (علیهِ السَّلَامُ) و فرشتگان هم پشتیبانند.» (مریم/ 4) «در تفسیر قمی به سند خود از ابی بصیر روایت آورده که گفت: من از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شنیدم می فرمود: منظور از صالح المومنین در آیه شریفه «ان تتوبا...» وان تظاهروا علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المومنین....» "علی بن ابی طالب" است. و در الدر المنثور است که ابن مردویه از اسماء بنت عمیس روایت کرده که گفت: از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیدم آیه: «ان تتوبا...» را تلاوت می کرد تا می رسید به جمله "و صالح المومنین" و می فرمود: صالح المومنین علی بن ابی طالب است. صاحب تفسیر برهان بعد از نقل روایت ابی بصیر که در سابق نقل کردیم گفته است: محمد بن عباس در این معنا پنجاه و دو حدیث از طرق خاصه و عامه جمع آوری کرده،

ص: 79

1- نهج البلاغه.

2- همان.

جنگ خندق :

«ولشکر کفر چون بیامدند و خندق می دیدند، باز می گردیدند و به پیش نمی توانستند آمدن. بعد از آن سوارانی چند چابک که در لشکر کفار بودند، از میان لشکر خود بیرون می آمدند، و گرد برگرد خندق می گردیدند و جانی طلب می کردند که تنگ تر از آن نبود. و چون راه بیافتند، اسبان در آن راه تنگ رانند، و از خندق بازگشتند و به بالا برآمدند و روی در مسلمانان نهادند؛ و مرتضی علی، رضی الله عنه، با جماعتی از مسلمانان از پیش ایشان باز شدند، و از جمله سواران کفار که آمده بودند، یکی عمر بن عبدود بود که در قریش از وی مردانه تر نبود.»(2)

«برای بار سوم عمرو به روایت ابن اسحاق این رجز را خواند :

ولقد بحجت عن النداء

بجمعكم هل من مبارز

ووقفت اذ جبن المشجع

موقف البطل المناجز

ان السماحه والشجاعه في

الفتى خير الغرائز

من از بس رو در روی جمع شما فریاد (هل من مبارز) زدم صدای خود را خشن ساختم، و کسی پاسخم نگفت. و من همچنان در موقعی که شجاعان هم در آن موقف دچار وحشت می شوند، با کمال جرات ایستاده ام، آماده جنگم، راستی

ص: 80

1- تفسیر المیزان، ج 19، ص 572.

2- سیره ابن هشام، ج 2، ص 740.

که سخاوت و شجاعت در جوانمرد بهترین گزینه ها است. ابن اسحاق می گوید: علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وقتی به طرف عمرو می رفت این رجز را می خواند:

لا تعجلن فقد انا

ک مجیب صوتک غیر عاجز

ذو نیته و بصیره

والصدق منجی کل فائز

انی لا رجوا ان اقیم

علیک نائحه الجنائز

من ضربه نجلاء یقی

ذکرها عند الهزاهز

یعنی عجله مکن، که پاسخ گوی فریادت مردی آمد که هرگز زبون نمی شود، مردی که نیتی پاک و صادق دارد، و دارای بصیرت است، و صدق است که هر رستگاری را نجات بخشد، من امیدوارم (در اینجا غرور به خود راه نداد همچون دلاوران دیگر خدا را فراموش نکرد، و فرمود من چنین و چنان می کنم، بلکه فرمود امیدوارم که چنین کنم) نوحه سرایان را که دنبال جنازه ها نوحه می خوانند، به نوحه سرایی در مرگ برانگیزم، آن هم با ضربتی کوبنده، که اثر و خاطره اش، در همه جنگها باقی بماند.» (1) «[عمرو گفت:] ای فرزند برادر! خوش ندارم که تو را بکشم. علی گفت: من می خواهم تو را بکشم. پس عمرو گرم جنگ شد و خشمگین گردید. از اسب خویش فرود آمد و آن را پی کرد. سپس رو به علی آورد و آن دو به یکدیگر در آویختند. دو ضربت میان ایشان رد و بدل شد. ضربت علی بر او فرود آمد و او را کشت.» (2)

علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هنگامی که در برابر عمرو بن عبدود قرار گرفت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند

ص: 81

1- تفسیر المیزان، ج 16، ص 443 - 444.

2- البدء و التاریخ، ج 4، ص 218.

«برز الايمان كله الى الشرك كله . همه ايمان با همه شرک رويرو گردیدند.»⁽¹⁾ این حدیث نیز در کتابهای شیعه و سنی به طور متواتر نقل شده که رسول خدا درباره ضربتی که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آن جنگ بر عمرو بن عبدود زد فرمودند : لضربه علی يوم الخندق افضل من عباده الثقلين . همانا ضربت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جنگ خندق از عبادت جن وانس برتر بود.»⁽²⁾ حذیفه به نقل از پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دلیل عظمت این کار را اینگونه بیان می کند: «..... برای اینکه هیچ خانه ای از خانه های شرک نماند، مگر آنکه مرگ عمرو خواری را در آن وارد کرد، همچنان که هیچ خانه ای از خانه های اسلام نماند، مگر آنکه با کشته شدن عمرو عزت در آن داخل گردید.»⁽³⁾ در ضمن این مبارزه شجاعانه و دلورانه امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ذکر یک نکته لطیف و ظریف ضروری می نماید و آن توجه به اخلاقیات و رفتار و منش بزرگوارانه و کریمانه است که در آن بهبوحه جنگ از جانب امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مورد توجه قرار گرفته است. «عمرو بن عبدود را کشت و عمرو را زرهی گرانها برتن بود. و امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پس از کشتنش بدان دستی نزد خواهر عمرو هم گفته بود هرگز بر مرگ تو تاسف نمی خورم زیرا تو برادر من به دست فردی کریم کشته شدی.»⁽⁴⁾ خداوند در سوره احزاب آیه 25 می فرماید: «ورد الله الذين كفروا بغيظهم لم ينالوا خيرا وكفى الله المؤمنين القتال وكان الله قويا عزيزا»، «و خدا کافران را با

ص: 82

-
- 1- محدث معروف اهل تسنن "حاکم نیشابوری" گفتار پیامبر را با این تعبیر نقل کرده است : لمبارزه علی بن ایطالب لعمر وبن عبدود يوم الخندق افضل من اعمال امتی الی يوم القيامة. [یعنی] پیکار علی بن ایطالب در جریان جنگ خندق با عمرو بن عبدود از اعمال امت من تا روز قیامت حتما افضل است. (سیره پیشوایان، ص 61)
 - 2- تاریخ اسلام زندگانی حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 125 - 128.
 - 3- تفسیر المیزان، ج 16، ص 445.
 - 4- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 344.

خشمی که داشتند دفع کرد، بی آنکه به غنیمتی رسیده باشد و خداوند مومنان را از جنگ کفایت کرد [و پیرویشان داد] و خدا قوی شکست ناپذیر است. «(واز ابوالحاکم ابوالقاسم نیز آمده به سند خود از ابی سفیان ثوری، از زبید ثانی، از مره، از عبدالله بن مسعود، روایت کرده که گفت: وی آیه را چنین می خواند " وكفی الله المومنین القتال بعلی".» (1)

و در مقابل عده دیگری هم بودند که از ترس و نگرانی دیگر تسلطی بر خود نداشتند و خداوند چه زیبا حال آنها را توصیف می کند: « اذ جاءکم من فوقکم ومن اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنوا»، «[یاد کنید] آنگاه که از بالا و پایین [شهر] تان بر شما تاختند، و آنگاه که چشم ها خیره شد و جان ها به گلوگاه رسید و به خدا گمان های ناروا می بردید.» (آل عمران/ 10) و یا می فرماید: «هنا لک ابتلی المومنون و زلزلوا زلزلا شديدا»، «آنجا بود که مومنان امتحان شدند و سخت تکان خوردند» (آل عمران/ 11)

ص: 83

«و آن حضرت زیاده از بیست روز خیبر را محاصره کرد و در این مدت پرچم جنگ به دست علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود تا اینکه درد چشمی به او عارض شد که از ادامه جنگ ناتوانش کرد، در این مدت مسلمانان با یهود در گوشه و کنار قلعه جنگ و گریز داشتند، تا اینکه یکی از روزها در قلعه را باز کردند، و پیش از آن دور تا دور قلعه را خندق و گودال کنده بودند، پس مرحب با مردان خود (که با او بودند) از قلعه بیرون تاختو برای جنگ خود را آماده ساخت. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ابابکر را خواند و به او فرمود: پرچم جنگ را به دست گیر (و به جنگ اینان برو) ابوبکر پرچم را به دست گرفته و با گروهی از مهاجرین به میدان جنگ رفت؛ ولی کاری از پیش نبرد آنان را که همراهش بودند سرزنش می کرد، و آنها نیز او را سرزنش می کردند (و هر کدام گناه را به گردن دیگری می انداخت) چون فردا شد عمر پیش آمد و کار جنگ را به عهده گرفت و پرچم به دست گرفته و به میدان آمد، و پس از اینکه اندکی راه رفت بازگشت و همراهان خویش را به ترس از دشمن متهم می ساخت، و آنها او را ترسو می خواندند.» (1) «پیامبر فرمودند: فردا رایت را به مردی خواهم داد که خدا ورسولش را دوست می دارد و خدا ورسولش نیز او را دوست می دارند و پیروزی بر دست او خواهد بود. و او اهل گریز و فرار نیست.» (2)

ص: 84

1- ارشاد، ج 1، ص 159 - 160.

2- طبقات الکبری، ج 2، ص 85. - لاعطين الرايه غدا رجلا يفتح الله على يديه يحب الله ورسوله ويحبه اله ورسوله ليس بفرار. یعنی فردا پرچم را بدست مردی خواهم داد که پیروزی جنگ بدست اوست، او خدا ورسول را دوست دارد و خدا ورسول هم او را دوست دارند و او اهل گریز و فرار نیست.

«امام صادق(عَلَيْهِ السَّلَامُ) بعد از ذکر فرمایش پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند: در این بیان گوشه می زد به کسی که از در قلعه خیبر بی نتیجه برگشته بود و اصحاب خود را ترسو قلمداد می کرد واصحابش او را ترسو می شمردند.»(1) «روز دیگر[پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)] علی،رضی الله عنه ، بخواند وعلی بن ایطالب درد چشم می کرد، وبادی در چشم وی دمید هم در حال درد از چشم وی بدر شد؛ " علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) می گفت: پس از آن هرگز چشم درد نگرفتم.(2) " پس گفت: یا علی، خذ هذه الراية، فامض بها حتى يفتح الله عليك. گفت: یا علی، علم برگیر وزیر حصن رو و جنگ میکن تا آنگاه که حق تعالی این حصنها به دست تو بگشاید، پس مرتضی علی، کرم الله وجهه، علم برگرفت و می دوید تا به در حصار خیبر فروزد، " پس جهودی بر بالای قلعه آمد و گفت: تو کیستی؟ گفت: منم علی بن ایطالب. جهود روی با قوم کرد وگفت: به حق تورات که کار از دست رفت و شما مغلوب گشتید."(3) بعد از آن مبارزان یهود از حصن یک یک بیرون می آمدند و جنگ می کردند، و مرتضی علی،رضی الله عنه، همچنین هر یکی ضربتی می زد و هلاک می کرد، و بعضی می کشت و بعضی از حصار می رفتند، تا آن وقت که گروهی به یکبار از حصن بیرون آمدند و مرتضی علی،رضی الله عنه، در میان گرفتند، و مرتضی علی از

این جانب می زد واز آن جانب می زد و همه را از خود دور می کرد و به نزدیک رها نمی کرد؛ لکن در میان ایشان مردی بود، مردی عظیم، مبارز و مردانه، و قوتی عظیم داشت و گریزی آهنی در

ص: 85

1- اصول کافی، ج 2، ص 90.

2- امغازی، ج 2، ص 653.

3- شرف النبی، ص 350

دست وی بود، ناگاه درآمد و آن گرز بر سپر مرتضی علی زد و سپر از دست وی در افکند، امیر المومنین علی، کرم الله وجهه، چون آن سپر از دست [وی] در زمین افتاد به در قلعه دوید و در قلعه " را که سنگی بود به درازای چها ارش، در پهنای دو ارش، در بلندی یک ارش از جا کند. "(1) « و آن را سپر خود ساخت و جنگ می کرد تا قلعه بستند، آنگاه آن در از دست در افکند و چون آن در از دست در افکند، هشت مرد اختیار از صحابه بیرون بیامدند که آن در بجنابند و نمی توانستند. "(2) «سلمه بن اکواع روایت کرد که من با هفت تن می کوشیدم که آن در را بگردانیم و قدرت نداشتیم این است روایت صحیح. "(3) از جمله دلاوران کارآزموده و معروف خیبر مرحب بود « و قموص، همان قلعه ای که مرحب پسر حارث یهودی در آن بود از سخت ترین و دشوارترین دژها بود. "(4)

«مرحب بیرون آمد و این رجز را می خواند:

قد علمت خیبر انی مرحب

شاک السلاحی بطل مجرب

مردم خیبر می دانند که من مرحبم که اسلحه و افزار جنگم بران، و پهلوان کارآزموده، و خود پهلوانی با تجربه و آزمایش شده ام.

«علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در پاسخش فرمودند:

ان الذی سمتی امی حیدره

لیث لغابات شدیدة قسور

اکیلکم بالسیف کیل اسنדרه

ص: 86

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 56.

2- سیره ابن هشام، ج 2، ص 827 - 828.

3- البدء و التاریخ، ج 2، ص 227.

4- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 56.

منم آن کس که مادرم مرا حیدره نامید، و چون شیران بیشه ای هستم که خشم و قهرش سخت است شما را با شمشیری می سنجم مانند سنجیدن با سندرِه (وسندرِه نام پیمانۀ بسیار بزرگی است که گنجایش زیادی دارد، و این فرمایش کنایه از آن است که کشتار بسیاری از شما خواهم کرد). و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ماجرا را اینگونه بیان می فرماید: دو ضربت میان ما رد و بدل شد، و من پیش دستی کرده ضربتی بر او زدم که آن سنگ و کلاه خود و سرش را به دو نیم کرد و شمشیر به دندانهای او رسید، و با صورت به زمین در افتاد. (1)

ص: 87

1- ارشاد، ج 1، ص 161 - 162. - از جمله اعجازی که توسط حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در این جنگ صورت گرفت همین از جا در آوردن دروازه قلعه خبیر بود که چهل نفر برای بستن و گشودن آن موکل بودند و هفتاد نفر قادر بر حرکت دادن آن در نبودند حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اراده کردند آن در را نمود و چون حلقه از برای آن در نبود بزور پنجه یداللهی دست خود را در آن در مانند خمیر داخل گردانید و آن در را بزور بازوی خود جنبانید چنان حرکتی داد که اهل خبیر گمان کردند که زمین زلزله شده صفیه خبیره در قصر خود از روی تخت بزمین غلطید و از قوم خود پرسید که این چه زلزله و اضطرابست گفتند علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از روی غضب در کار کردن دراست پس دفعه دیگر در را حرکت داد و آنرا از جای کنده در عوض سپر بالای خود جای داد و با دست دیگر خود مشغول جنگ گردید و بعد از فراغ از جنگ چهل ذرع آنرا در هوا پرتاب نموده و چهل ذرع دیگر از عقب سر خود بدور انداخت و قلعه را تصرف کرد. بعد از رسیدن خبر فتح خبیر جناب خیر البشر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با هشت هزار و هفتصد نفر از لشکر فیروز اثر روی به آن کشور نمودند حیدر صفدر باز همان در را از زمین بلند کرد و آنرا بهر دودست گرفته بر خندقیکه عرض آن بیست ذرع بود در عوض تخته جسر آن خندق قرار داد تا همگی لشکر از آن جسر گذشتند و بمطلب رسیده وارد قلعه شدند. عمر از آن سرور پرسید: سنگینی در چقدر بود؟ فرمود: از سپریکه داشتم سنگین تر نمود. بعضی از اصحاب گفتند: یا رسول اله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از قوه علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از برداشتن در و انداختن و سپر کردن نمی نمایم لکن از جسر ساختن و یکجانب در را گرفتن و گذشتن لشکر تعجب میکنیم. فرمود: ای مرد چرا دست علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را می بینی و بر پای او نظر نمیکنی. چون بفرموده آن حضرت پهای آن سرور نظر کردند دیدند بر هوا ایستاده و پای مبارکش بزمین نرسیده گفتند: این عجیب تراست که ساقی حوض کوثر هوا را مقر پای خود قرار داده. فرمود: مقر پای او بر هوا نیست بلکه بر شهپر جبرئیل مقرب سبحانی است و در کتاب اعلام الوری و امالی این زیادتى را نقل نموده. (مخزن اللئالی، ص 102-104)

این است جایگاه وصی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، این است منصب خلیفه الهی، و چگونه کسی می تواند خود را شایسته این مقام بداند در حالی که بارها و بارها در مقابل جنگاوران صحنه رزم پا به فرار گذاشته و قادر به یاری دین خداوند نبوده. منصب وصایت، منصب شجاعان، مدبران، عالمان، جوانمردان، مهربانان، بزرگواران، عادلان، غیرتمندان، پاکان و.... است. نه جایگاه انسانهای ماتم زده دنیا که هنوز در گیر و دار منیت خویش اند و خارج از آن را درک نمی کنند. امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شهادت تاریخ از عهده این مسئولیت سخت و خطیر الهی به طور شایسته برآمد و خود را در تاریخ جاودانه کرد. و اینگونه وجود متعالی ایشان مصداق این آیه است: «يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين»، «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و قرین راستگویان باشید»

در اینجا برای درک بهتر آیه لازم است به این نکته دقت شود: «کلمه "صدق" در اصل به معنای این است که گفتار و یا خبری که داده می شود با خارج مطابق باشد، و آدمی را که خبرش مطابق با واقع و خارج باشد "صادق" می گویند. ولیکن از آنجائی که به طور استعاره و مجاز اعتقاد و عزم و اراده را هم قول نامیده اند در نتیجه صدق را در آنها نیز استعمال کرده، انسانی را هم که عملش مطابق با اعتقادش باشد و یا کاری که می کند با اراده و تصمیمش مطابق باشد، و شوخی نباشد، صادق نامیده اند.»⁽¹⁾ و چه کسی جز امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و دیگر امامان معصوم (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) توانستند این صداقت و درستی در گفتار و کردار و عقیده را به اثبات برسانند؟ «و در تفسیر برهان از این شهر آشوب از تفسیر ابی یوسف بن یعقوب بن سفیان

ص: 88

روایت کرده که گفت: مالک بن انس از نافع از ابن عمر برای ما حدیث کرد که گفت: خداوند در آیه "یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله" صحابه رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را دستور داده که از خدا بترسند، آنگاه گفته است که مقصود از صادقین در جمله "کونوا مع الصادقین" رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و اهل بیت آن جناب است. و در این معنا روایات بسیاری از امامان اهل بیت (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) وارد شده، و در الدر المنثور از ابن عباس و نیز از ابن عساکر از ابی جعفر آورده که در تفسیر آیه "و کونوا مع الصادقین" گفته اند: مقصود از صادقین علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. (1)

«امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در الدر المنثور از ابن عباس و حافظ ابوسعید عبدالملک بن محمد خرگوشی در کتاب شرف المصطفی از اصمعی و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء روایت می کنند که رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: "هو محمد و علی علیهما السلام" و شیخ سلیمان حنفی در باب 39 ینایع الموده ص 119 چاپ اسلامبول از موفق بن احمد خوارزمی و حافظ ابونعیم اصفهانی و حموینی از ابن عباس روایت نموده اند که "الصادقون فی هذه الآیه محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و اهل بیته". و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد السمطین و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 62 کفایت الطالب و محدث شام در تاریخ خود مسنداً نقل می نمایند که: "مع الصادقین ای مع علی بن ابی طالب". آیه 33 سوره 39 (زمر) که میفرماید: (والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون) (2) آیه 19 سوره

57 (حدید) (والذین آمنوا بالله و

ص: 89

1- تفسیر المیزان، ج 9، ص 556.

2- آنکس که آورد سخن راست را (خاتم النبیین) و آنکه تصدیق نمود به آن (علی بن ابیطالب) آنها پرهیز کارانند. جلال الدین سیوطی در الدر المنثور و حافظ ابن مردویه در مناقب و حافظ ابونعیم در حلیه الاولیاء و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 62 کفایت الطالب و ابن عساکر در تاریخ خود از جماعتی از اهل تفسیر نقل نموده اند از ابن عباس و مجاهد که الذی جاء بالصدق محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و الذی صدق به علی بن ابیطالب است.

رسله اولئك هم الصديقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم (1) امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابونعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت نموده اند که این آیه شریفه در شان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نازل شده که آن حضرت از جمله صدیقان است. (2)

حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) افضل صدیقین:

«امام فخر رازی در تفسیر کبیر و امام ثعلبی در کشف البیان و جلال الدین سیوطی در الدر المنثور و امام احمد بن حنبل در مسند و ابن شیره در فردوس و ابن ابی الحدید در ص 451 جلد دوم شرح النهج البلاغه و ابن مغزلی در مناقب و ابن حجر مکی در حدیث سی ام از چهل حدیثی که در صواعق در فضایل علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل نموده اند از بخاری از ابن عباس به استثناء جمله آخر روایت نموده اند که رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: "الصدیقون ثلاثه حزقیل مومن آل فرعون و حبیب النجار صاحب یس و علی بن ابیطالب و هو افضلهم" (3)

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب 42 ینابیع الموده از مسند امام احمد و ابونعیم و ابن مغزلی شافعی و اخطب خوارزمی در مناقب از ابی لیلی و ابویوب انصاری - و ابن حجر مکی در حدیث سی و یکم از چهل حدیث صواعق از

ص: 90

-
- 1- آنانکه به خدا و فرستادگانش ایمان آورند به حقیقت راستگویان عالمند و بر ایشان نزد خدا اجر شهیدان است پاداش اعمال و نور ایمانشان را (در بهشت) می یابند.
 - 2- شبهای پیشاور، ص 555 - 556.
 - 3- راستگویان سه نفرند حبیب نجار مومن آل یس که گفت ای قوم متابعت کنید پیغمبران را و حزقیل مومن آل فرعون که می گفت آیا می کشید مرد مومن خداپرست را و علی بن ابیطالب و او افضل از آنها می باشد.

ابونعیم وابن عساکر از ابی لیلی - و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 24 کفایت الطالب مسندا از ابی لیلی نقل نموده و در آخر خبر گوید محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابونعیم در حلیه الاولیاء ترجمه حالات علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جمعا از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) روایت نموده اند که فرمود: «الصدیقون ثلاثة حبيب النجار مومن آل يس الذي قال (يا قوم اتبعوا المرسلين) و حزقيل مومن آل فرعون الذي (اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله) و علي بن ابي طالب وهو افضلهم» (1) و هم اوست مصداق این آیه قرآن: «يجاهدون في سبيل الله و لا يخافون لومة لائم»، «در راه خدا می کوشند و از سرزنش سرزنشگری بیم نمی کنند» (مائده/ 54)

ص: 91

1- شبهای پیشاور، ص 557.

یکی دیگر از جنبه های وجودی امام علی (علیه السلام) ابراز لطف و مهربانی نسبت به مردم بود. خداوند در قرآن می فرماید: «لكن الذين اتقوا ربهم لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدین فیها نزولا من عند الله وما عند الله خیر للابرار»، «ولی آنان که تقوای الهی پیش گرفتند برایشان باغ هایی است که از پای درختانش نهرها جاری است و جاودانه در آن می مانند، که [این] پذیرایی از جانب خداست و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است» (آل عمران/ 198) تاریخ مهر و محبت امام علی (علیه السلام) را اینگونه روایت می کند: «ابوظفیل گوید: رایت علیا یدعوا الیتامی، فیطعمهم العسل . حتی قال بعض اصحابه

لوددت انی كنت یتیمًا». «علی (علیه السلام) را دیدم که یتیمان را به نزد خود می آورد و با انگشت خود در دهان آنها عسل می ریخت و محبت امام علی (علیه السلام) به گونه ای بود که روزی یکی از یارانش گفته بود: دوست داشتم من هم یتیم بودم!!» (1) و یا امام علی در ضمن (علیه السلام) وصیت نامه خود به امام حسن (علیه السلام) می فرماید: «از خدا بترسید درباره یتیمان، پس برای دهنه اشان نوبت قرار ندهید (گاه سیر و گاه گرسنه شان مگذارید) و در نزد شما (بر اثر گرسنگی و برهنگی و بی سرپرستی) فاسد و تباه نشوند، و از خدا بترسید، از خدا بترسید درباره همسایگانتان که آنان سفارش شده پیغمبرتان هستند، همواره درباره ایشان سفارش می فرمود تا گمان کردیم برای آنها (از همسایه) میراث قرار دهد (در مالشان سهمی تعیین فرماید)» (2) و نیز فرمودند: «از خدا بترسید، از

ص: 92

1- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ص 332.

2- نهج البلاغه، نامه 47.

خدا بترسید دربارهٔ بینوایان و مسکینان، و آنها را در زندگی خود شریک سازید و از خوراک و لباس خود به آنها نیز بدهید. از خدا بترسید، از خدا بترسید دربارهٔ زیردستان - غلامان و کنیزان - زیرا که آخرین سفارش و وصیت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) این بود که فرمود: من شما را دربارهٔ دو دسته ناتوان که زیر دست شما هستند سفارش می‌کنم.» (1)

واین داستان را نیز ابن شهر آشوب روایت کرده که: «روزی علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زنی را دید که مشک آبی بر دوش گرفته بود و می‌برد، امیرالمومنین آن مشک را از آن زن گرفت و به همراه آن زن راه افتاد تا جایی که می‌خواست ببرد، و در راه که می‌رفتند از حال او پرسید و آن زن - که آن حضرت را نمی‌شناخت - گفت علی بن ابیطالب شوهر مرا به یکی از سرحدات فرستاد و او در آنجا کشته شد، و چند کودک یتیم برای من به جای گذارده و من هم چیزی در خانه ندارم و ناچار شده‌ام برای امرا معاش و خرجی یتیمانم خدمتکاری مردم را بکنم. علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به جای گذاشت ولی آن شب را در اضطراب و ناراحتی بسر برد و چون صبح شد زنبیلی از طعام برداشته و به سوی خانهٔ آن زن حرکت کرد، برخی از نزدیکان آن حضرت پیش آمده گفتند: زنبیل را بده تا من بیاورم، علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قبول نکرده فرمود: " من یحمل وزری عنی یوم القیامه " کیست که در روز قیامت بار گناه مرا از طرف من بدوش کشد؟ و بدین ترتیب آمد و در خانهٔ آن زن را کوبید، زن پشت در آمده گفت: کیستی؟ فرمود: بنده ای هستم که دیروز مشک آب را کمک کرده و برایت آوردم، در را باز کن که چیزی برای کودکان آورده

ص: 93

1- خلاصه تاریخ اسلام زندگانی حضرت امیرالمومنین و فاطمه زهرا و امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 2، ص 94.

ام! زن گفت: خدا از تو خشنود باشد و میان من و علی بن ابیطالب حکم کند. زن در را باز کرد و علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وارد شد و به آن زن فرمود: من می خواهم ثوابی کسب کنم اکنون تو قسمتی از کارها را انتخاب کن و من هم قسمت دیگری را، یا تو کار خمیر کردن و نان پختن را به عهده گیر، و یا بچه ها را سرگرم کن تا من نانها را بپزم؟ زن گفت: من به کار نان پختن آشنا تر هستم، تو ای مرد بچه ها را سرگرم کن تا من آرد را خمیر کنم. زن مشغول خمیر کردن آرد شد و علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به سراغ پختن گوشت رفت و قدری گوشت را پخت و با خرما در دهان بچه ها می گذارد و به آنها می گفت: "یا بنی اجعل علی بن ابیطالب فی حل مما مر فی امرک" پسرم علی بن ابیطالب را نسبت به گذشته حلال کن! و همین که خمیر برای پختن آماده شد آن زن نزد علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آمد و گفت: ای مرد تنور را آتش کن! علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برخاسته تنور را آتش کرد و چون شعله آتش بلند شد و به صورت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خورد با خود می گفت: "ذق یا علی! هذا جزاء من ضیع الارامل والیتامی". ای علی بچش که این است سزای کسی که زنان بیوه را فراموش کرده و به حال خود رها کند! در این وقت زن دیگری بیامد و آن حضرت را دیده و شناخت، پس به آن زن گفت: "ویحک هذا الامیر المومنین!" وای بر تو این امیر المومنین (خلیفه) است؟ زن که این سخن را بشنید با شتاب نزد آن حضرت آمده گفت: "واحیای منک یا امیر المومنین". وای به حالم به این شرمندگی از روی شما ای امیرالمومنین! علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: "بل واحیای منک یا امه الله فیما قصرت فی امرک". بلکه وای به حال من از شرمندگی از تو ای زن که در کار تو کوتاهی

کردم!» (1) و باز «ابن شهر آشوب روایت کرده که امیرالمومنین چند بار غلام خود را صدا زد و او پاسخ نداد، حضرت از اطاق بیرون آمد و او را بر در اطاق دید و پرسید: چرا جواب مرا نمی دهی؟ گفت: حال پاسخ دادن نداشتم و از عقوبت و کیفر تو نیز خود را در امان می دیدم! امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: " الحمد لله الذی جعلنی ممن تامنه خلقه " ستایش خدائی را که مرا چنان کرده که خلق او خویش را از من در امان می دانند! و سپس به او فرمود: برو که در راه خدا آزادی (و او را آزاد کرد)» (2) و ایشان حتی در همرنگ کردن سفره خویش با سفره فقرا و بینوایان اصراری تمام داشت. «عقبه بن علقمه می گوید: بر امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وارد شدم، پیش رویش دوغ ترشی نهاده بود که ترشی و پیرآبی آن، آزارم می داد، عرض کردم: آیا از این دوغ میل می کنید؟ امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: ای اباالخبوب! پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را دیدم که از این بدتر می خورد و از لباس من خشن تر می پوشید. من بیم آن دارم اگر کاری را که او انجام می داد انجام ندهم به او ملحق نشوم.» (3)

امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رفتار خود را در ارتباط با مردم اینگونه بیان فرمودند: «من برای شما معاشر و همنشین نیکوئی بودم که به کوشش خود شما را از پشت سر حفظ نمودم (از تباہکاریها و پیشامدهای آینده شما را آگاه کردم تا خود را به آنها گرفتار ننمائید) و شما را از ریسمانهای ذلت و خواری و حلقه های ظلم و ستمرہائی دادم، به جهت سپاسگزاری کردنم در مقابل اندک نیکوئی (که از شما

ص: 95

-
- 1- خلاصه تاریخ اسلام زندگانی حضرت امیر المومنین و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 2، ص 121-123. (از القاب امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به خاطر رسیدگی به زنان بیچاره و یتیمان ابوالارامل و الایتام و المساکین است.)
 - 2- خلاصه تاریخ اسلام زندگانی حضرت امیر المومنین و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 2، ص 119-120.
 - 3- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 114 - 115.

هویدا گردید) و به جهت چشم پوشی از کارهای زشت بسیاری که در حضور من واقع شد و به چشم دیدم (زیرا زمامدار را چاره ای نیست مگر احسان به نیکوکاران و عفو و بخشش از بدکرداران)». (1)

و یا خطاب به اطرافیان خود در مورد ابن ملجم مرادی فرمودند: "ارید حیاته ویرید قتلی". من می خواهم او زنده بماند و سعادت او را دوست دارم، او می خواهد مرا بکشد، من به او محبت و علاقه دارم اما او با من دشمن است." (2) چه زیبا و شایسته پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) این مهر و محبت همه جانبه اهل بیت خویش را نسبت به مردمان توصیف فرمودند که: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من توسل بهم نجی و من تخلف عنهم هلك». (3) «مثل اهل بیتم در میان امتم مثل کشتی نوح در میان قومش است. هر کس سوار کشتی شد نجات یافت و هر کس آن را رها کرد غرق شد.» (4) در بیان مهر و عطوفت و غیرتمندی امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ذکر یک نکته لازم و ضروری می باشد: «زمانی بالای منبر ضمن بیانات و خطابات گریه نمود، از سبب گریه اش سؤال نمودند فرمود: "شنیدم لشکریان معاویه از قریه ای از قراء فائق آمده خلخال از پای یک دختر یهودی که در جزیه و پناه اسلام است در آوردند.» (5) و این در حالی است که تاریخ بیان می دارد: «دره عمر اهیب من سیف الحجاج»، «تازیانه عمر، مهیب تر از شمشیر حجاج بود!!» (6) و

ص: 96

-
- 1- نهج البلاغه، خطبه 158.
 - 2- جاذبه و دافعه علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 16.
 - 3- شبهای پیشاور، ص 363.
 - 4- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 653.
 - 5- شبهای پیشاور، ص 363.
 - 6- ابوذر غفاری و جدان بیدار آدمیت، ص 154. حجاج بن یوسف یکی از فرماندهان بسیار خونخوار عرب بود که در جنایت و خونریزی و شقاوت همچون چنگیز و آتیلای معروف است.

یا «عبد الفتاح عبد المقصود با استناد کتب اهل سنت نوشت: عمر مانند پلنگ می زیست و چون شیری میخروشد، از میان جمعیت مانند خگری به پیش می جهید تا خانه را بر سر ساکنینش بکوبد و ویران کند.» (1) و همچنین ابوبکر در جریان غصب فدک، حدیثی دروغین به این مضمون به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نسبت داد که پیامبران ارثی برای فرزندان‌شان باقی نمی گذارند (2)، و زمینه رنجش و ناراحتی بهترین بانوی عالم را فراهم کرد در حالی که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) همیشه حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را پاره تن خود معرفی می کرد و خشم و خشنودی خود را در خشم و خشنودی ایشان بیان می فرمود و همیشه نهایت لطف و مهربانی را نسبت به حضرت داشت. (3)

و یا در مورد عثمان آمده «والبته عثمان هم به جود و سخا و بخشش شهرت پیدا نمود اما به بستگانش از قبیل ابوسفیان و حکم بن ابی العاص و مروان بن حکم و غیره از بیت المال مسلمین بدون هیچ مجوز شرعی زیاده از حد می پرداخت؟!» (4) امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، سلطان رأفت و مهربانی، در این بعد وجودی خویش

ص: 97

-
- 1- در مکتب امام امیر المؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 227.
 - 2- پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند: هر کس به من دروغ ببندد جایگاهش آتش است.
 - 3- حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در پاسخ او به این آیات اشاره فرمود: وورث سلیمان داود (وسلیمان از داود ارث میبرد) (نمل - 16) فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب (پس از جانب خود فرزندی به من عطا کن که از من واز آل یعقوب ارث برد) (مریم - 5 و 6) ویوصیکم الله فی اولدکم للذکر مثل حظ الانثیین. (در باره فرزندان‌تان به شما سفارش می کند که سهم ارث پسر دو برابر سهم ارث دختران است) (نساء - 11) ان ترک خیرا الوصیه للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین. (هرگاه [کسی پس از مرگ] چیزی باقی گذاشت براوست که درباره پدر و مادر و نزدیکان مطابق عرف وصیت کند که این برای پرهیزکاران امری شایسته است) (بقره - 180)
 - 4- شبهای پیشاور، ص 363.

هم یکه تاز عرصهٔ حیات است و کسی را یارای رسیدن به او نیست. مهربانی می ورزد بی منت و بدون توقع و دوست می دارد به خاطر خدا و دشمن می دارد به خاطر خدا. امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از پدرانش نقل فرموده که: «امیرالمومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با یک ذمی (کتابی پناهنده به اسلام) هم سفر شد و آن ذمی به وی گفت ای بنده به کجا می روی؟ وی در پاسخ گفت: به کوفه می روم و چون ذمی به راه دیگری عدول کرد امیرالمومنین هم بدان راه میل کرد و آن ذمی به او گفت: مگر نپنداشتی که به کوفه خواهی رفت؟ فرمود: چرا. آن ذمی گفت: راه کوفه را رها کردی، فرمود: می دانم. گفت: پس چرا با من بدین راه عدول کردی و آن را می دانی؟ امیرالمومنین در پاسخش گفت: این از کمال خوش رفاقتی است که مردی رفیق راه خود را هنگام جدائی چند گامی بدرقه کند، پیغمبر ما (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به ما چنین دستور داده است. ذمی به او گفت: مطلب این است؟ فرمود آری. آن ذمی گفت: البته هر که پیروی از آن حضرت کرد به خاطر اعمال بزرگواری او بوده است من تو را گواه می گیرم که بر کیش توام و آن ذمی با امیرالمومنین برگشت و چون اسلام را شناخت اسلام آورد.» (1)

ویا در رابطه با خدمتکارش قنبر پیراهن سه درهمی را به او می دهد و خود پیراهن دو درهمی را بر می دارد که تو جوانی ولک شره الشباب وهم به او می گوید از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیدم که می فرمود از آنچه خود می پوشید به آنها بپوشانید و از آنچه خود می خورید بدانها بخورانید: البسوهم

مما تلبسون واطعموهم بما تاكلون» (2) «طبری در تاریخ و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی حنفی در باب 51 ینابیع و مسعودی

ص: 98

1- اصول کافی، ج 4، ص 502 - 503.

2- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 373.

در مروج الذهب و دیگران از مورخین به این رافت و مهربانی با ذکر نمونه معترف اند.»⁽¹⁾ خداوند در قرآن می فرماید: «محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التورثه و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطئه فاذره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار و عدالله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره و اجرا عظیما»، «محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر و باهم مهربانند. همواره آنها را در رکوع و سجود می بینی که فضل و خشنودی خدا را می جویند. نشانه [ایمان] آنها اثر سجده ای است که در چهره هایشان است. این وصف ایشان در تورات است، و وصف آنها در انجیل چون کشته ای است که جوانه اش را بر آورد و محکم گرداند تا به تدریج قوت گیرد و بر ساقه های خود بایستند که کشاورزان را به شگفت آورد [مومنان نیز اینگونه به تدریج قوت و فزونی می گیرند] تا [انبوهی] آنها کافران را به خشم آورد. خدا به کسانی از آنها که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.» (فتح/29) «علامه فقیه محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب گفته است خداوند علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به این آیه شریفه وصف نموده است.»⁽²⁾

« فقیه و مفتی عراقین محدث شام محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 23 کفایه الطالب ضمن نقل حدیث تشبیه که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) علی را شبیهانبیاء قرار داد گوید: " اینکه علی را شبیه به نوح در حکم و حکمت قرار داده این

ص: 99

1- شبهای پیشاور، ص 365 - 366.

2- شبهای پیشاور، ص 336

است که « انه (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كان شديدًا على الكافرين روفًا بالمؤمنين كما وصفه الله تعالى في القرآن بقوله و الذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم » یعنی به درستی که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر کفار شدید العمل و بر مومنین روف و مهربان بود هم چنان که خداوند در قرآن او را وصف نموده به این آیه که علی چون همیشه با پیغمبر بوده بر کفار شدید العمل و بر مومنین روف بوده. «(1) و باز انعکاس این بخشش و بزرگواری و مهربانی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در قرآن سوره مبارکه مائده آیه 55 اینگونه می باشد: « انما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يوتون الزكوة و هم راعون ». « ولی و سرپرست شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند ». « حسین ابی العلاء گوید: به امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفتم: اطاعت از اوصیاء واجب است؟ گفت: آری همانهاییند که خدا عز و جل درباره شان فرموده است (63/ نساء) اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول و اولی الامر خودتان- و همانهاییند که خدا عز و جل درباره شان فرموده است (55/ مائده) همانا ولی و سرپرست شما خداست و رسولش و آن کسانی که

گرویدند: همان کسانی که نماز بر پا می دارند و زکاه را بدهند در حالیکه رکوع می کنند. «(2) «ابن مغزالی شافعی در تفسیر آیه مورد بحث در کتاب مناقب خود به

ص: 100

1- شبهای پیشاور، ص 316. در مورد "الذین معه" باید گفته شود که در کلمات عرب و عجم من باب تعظیم و تخییم یا جهات دیگر اطلاق جمع بر واحد بسیار شایع و متداول است. (شبهای پیشاور، ص 36)

2- اصول کافی، ج 1، ص 358. - در کتاب تفسیر برهان و کتاب غایه المرام از صدوق (علیه الرحمه) روایت می کند که او در ذیل آیه "انما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا" از ابی الجارود از حضرت ابی جعفر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت می کند که فرمود: طایفه ای از یهود مسلمان شدند از آن جمله.... همگی خدمت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عرض کردند یا نبی الله حضرت موسی وصیت کرد به یوشع بن نون و او را جانشین خود قرار داد، وصی شما کیست یا رسول الله؟ و بعد از تو ولی و سرپرست ما کیست؟ در پاسخ این سؤال این آیه نازل شد: "انما وليكم الله ورسوله و الذين يقيمون الصلوة و يوتون الزكوة و هم راعون" آنگاه رسول خدا فرمود برخیزید، همه برخاستند آمدند، مردی فقیر وسائل داشت از مسجد به طرف آن جناب می آمد، حضرت فرمود: ای مرد آیا کسی به تو چیزی داد؟ عرض کرد آن مردی که مشغول نماز است. پرسید در چه حالی به تو داد؟ عرض کرد در حال رکوع، حضرت تکبیر گفت. اهل مسجد همه تکبیر گفتند، حضرت رو به آن مردم کردند و فرمود: پس از من علی ولی شماست، آنان نیز گفتند ما به خداوندی خدای تعالی و به نبوت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و ولایت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) راضی و خوشنودیم، آنگاه این آیه نازل شد: "ومن يتول الله ورسوله و الذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون." (تفسیر المیزان، ج 6، ص 21-22)

طوراجازه (نه سماع) نقل می کند از ابوبکر، احمد بن ابراهیم بن شاذان بزاز از حسن بن علی عدوی از سلمه بن شیب از عبد الرزاق از مجاهد از ابن عباس که در تفسیر آیه مورد بحث ما گفته که این آیه در حق علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نازل شده است.» (1)

«و در غایه المرام از صدوق (رحمه الله علیه) نقل می کند که وی به اسناد خود از ابی سعید وراق از پدرش از جعفر بن محمد از پدرش واز جدش (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل می کند داستان قسم دادن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ابوبکر را، وقتی که به خلافت نشست بود و در ضمن فضایل خود برای ابی بکر ذکر می نمود و به کلماتی که رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در حقش فرموده بود استدلال می کرد تا اینکه فرمود: ای ابابکر تو را به خدا سوگند آیا ولایتی که قرین ولایت خدا و رسول است در آیه زکات ولایت من است یا ولایت تو؟ گفت: بلکه ولایت توست.» (2)

یکی دیگر از نشانه های رأفت و مهربانی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سوره مبارکه بقره آیه 274 تجلی می کند که: «الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیه فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون»، «کسانی اموال خویش را

ص: 101

1- تفسیر المیزان، ج 6، ص 29.

2- تفسیر المیزان، ج 6، ص 2.

شب وروز، نهران و آشکار انفاق می کنند پاداششان نزد پروردگارشان است. نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند». «در مجمع البیان در ذیل این آیه شریفه "الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار...." درباره شان نزول این آیه گفته است به طوری که از ابن عباس نقل شده، این آیه در شان علی بن ابیطالب نازل شده است که آن حضرت چهار درهم پول داشت، یکی رادر شب، و یکی را در روز سومی را پنهانی و چهارمی را علنی صدقه داد، به دنبال آن این آیه نازل شد: "کسانی که اموال خود را شب وروز، سری وعلنی انفاق می کنند....". مرحوم طبرسی سپس می گوید: این روایت هم از امام باقر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) و هم از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل شده است. این معنا را عیاشی نیز در تفسیرش و شیخ مفید در اختصاص و شیخ صدوق در عیون آورده اند. و در الدر المنثور است که عبد الرزاق و عبد بن حمید، و ابن جریر و ابن منذر و ابن حاتم و طبرانی و ابن عساکر از طریق عبدالوهاب بن مجاهد از پدرش مجاهد از ابن عباس روایت کرده اند که در تفسیر آیه "الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیه" گفته است: این آیه در شان علی بن ابیطالب نازل شد، که چهار درهم داشت یکی را در شب و دومی را در روز و سومی را پنهانی و چهارمی را علنی صدقه داد.»⁽¹⁾

ص: 102

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) و حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَام) بهترین الگو و سرمشق اند برای کسانی که می خواهند یک زندگی آرام و توأم با معنویت داشته باشند. خانه آنان خانه ایست که در آن هر صبح و شام از خداوند یاد می شود و لحظه ای از یاد معبود غافل نمی شوند و با تقویت جنبه های معنوی زندگی سعی در پرورش استعدادها و تواناییهای خود و فرزندانشان داشتند. «روزی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) این قول خداوند متعال را قرائت نمود: "فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمہ یسیح له فیها بالغدو والاصال"، "در خانه هایی که خداوند اذن داده تارفع و بلند مرتبه گردند و نام او در آنها برده شود و صبح و شام به تسبیح و تقدیس او مشغول باشند." (نور/ 36) در این هنگام مردی از جا برخاست و پرسید: ای رسول خدا منظور از این خانه ها چه خانه هایی است؟ رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) فرمود: خانه های انبیاء و پیامبران. سپس ابوبکر از برخاست و در حالی که به خانه علی (عَلَيْهِ السَّلَام) و فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَام) اشاره می کرد پرسید: ای رسول خدا آیا این خانه هم جزء آنهاست؟ رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) فرمود: "آری بهترین آنهاست."»⁽¹⁾

در تاریخ یعقوبی آمده: «رسول خدا فاطمه را به او تزویج کرد با این که گروهی از مهاجران او را از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) خواستگاری کرده بودند و چون او را به علی داد به سخن آمدند، پس رسول خدا فرمود: ماانا زوجته ولكن الله زوجه، من فاطمه را به علی تزویج نکردم بلکه خدا او را تزویج کرد.»⁽²⁾ «عمر می

ص: 103

1- زندگانی حضرت زینب (عَلَيْهَا السَّلَام)، ص 32.

2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 45.

گفت: علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سه خصیصه داشت که من آرزوی آن را در دل داشتم: یکی این که داماد پیامبر و همسر فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) بود. «(1)» حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به ازدواج امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) درآمد همان که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در وصفش به دختر مبارکش چنین فرمود: آیا شما راضی نیستید که من شما را تزویج کردم به کسی که در امت من در اسلام قدیمی تر است و علم او بیشتر است. «(2)» و یا فرمودند: «شوهر شما سید هست در دنیا و آخرت و او در اسلام در بین صحابه اول هستند و علمش کثیر است و حلمش عظیم... از همه ایشان.» «(3)» و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در همه لحظات زندگی از حمایت حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) برخوردار بود. شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب "علل الشرایع" مقداری از خطبه حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را با سند خود از احمد بن محمد بن جابر و او از حضرت زینب (عَلَيْهَا السَّلَامُ) دختر علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و نیز با سند خود از عبد الله بن محمد علوی از تعدادی از مردان خود از حضرت زینب (عَلَيْهَا السَّلَامُ) دختر علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، از فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) و همچنین با سندی دیگر از حفص بن احمد از زید بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از عمه اش حضرت زینب (عَلَيْهَا السَّلَامُ) دختر علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، از حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) نقل کرده است و اما اکنون روایت: عبد الله بن حسن با سند خود از پدرانش نقل می کند که: وقتی خبر تصمیم ابوبکر مبنی بر گرفتن فدک از حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به گوش

آن حضرت رسید، حضرت روسری اش را بر سر انداخت و چادرش را بر خود پیچید و در میان جمعی از کنیزان خود و به همراه زنان بنی هاشم در حالی که دامنش [بر روی زمین] می کشید بدون

ص: 104

1- در مکتب امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 225.

2- مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 662.

3- الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، ج 2، ص 47.

آنکه راه رفتنش فرقی با راه رفتن رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) داشته باشد به راه افتاد تا این که بر ابوبکر که در جمع گروهی از مهاجرین و انصار و دیگران قرار داشت وارد شده... [و فرمود] پس خداوند تبارک و تعالی شما را به وسیله محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نجات داد [و این نبود مگر] بعد از سختیها ورنجهایی که کشید و گرفتار مردان سخت و سنگدل و دزدان عرب و سرکشان اهل کتاب شد که هرگاه آنان آتش جنگ را بر میافروختند، خداوند آنان را خاموش می کرد و یا هنگامی که پیروان شیطان ظهور می کردند و یا مشرکی از مشرکان دهان باز می کرد او - یعنی پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) - برادرش علی بن ابیطالب را به جان آنها می انداخت و او باز نمی گشت مگر وقتی که گوشه‌های آنان را زیر قدمهایش می نهاد و با شمشیر، آتش فتنه را خاموش می کرد و در حالی که او در راه تقرب به خدا سختی می کشید و در انجام فرمانش تلاش می کرد و به رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تقرب می جست و سرور اولیاء خدا گشته و نصیحت گری بزرگ و پر تلاش و کوشا شده بود شما به زندگی آرام خود پرداخته و مشغول تن پروری و خوش گذرانی بودید و در امنیت به سر می بردید و از ما توقع داشتید که با سختیها درگیر باشیم و شما انتظار اخبار آن را بکشید و در هنگام جنگ سستی کرده و از مبارزه و جهاد فرار می کردید...» (1) از نکات قابل توجه در مورد محیط خانوادگی حضرت امیر(عَلَيْهِ السَّلَامُ)، پرورش فرزندان به بهترین شکل می باشد، شیر مردان و شیرزنانی که تا پایان تاریخ کسی نمی تواند جایگزین نقش آنان، به عنوان سرمشق والگو، شود. در اینجا لازم است به مواردی چند از آن

ص: 105

اشاره شود: نخست فرزند ایشان امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَام) می باشد. «شبیبه ترین مردم به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود در خوی، رفتار و سیادت.»⁽¹⁾ «سیوطی در تاریخ خود می نویسد: "حسن بن علی" دارای امتیازات اخلاقی و فضائل انسانی فراوان بود، او شخصیتی بزرگوار، بردبار، با وقار، متین، سخی و بخشنده، و مورد ستایش مردم بود.»⁽²⁾ خود در توضیح مقام و جایگاه رفیعش می فرماید: «... منم فرزند بشیر (مژده دهنده به بهشت؛ یعنی، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که از نامهای آسمانی او بشیر است) منم فرزند نذیر (ترساننده از جهنم) منم فرزند آن کس که به اذن پروردگار، مردم را به سوی او می خواند. منم پسر چراغ تابناک (هدایت). من از خاندانی هستم که خدای تعالی پلیدی را از ایشان دور کرده و به خوبی پاکیزه شان فرموده است. من از آن خاندانی هستم که خداوند دوستی ایشان را در کتاب خویش (قرآن) فرض و واجب دانسته و فرموده است: "بگو: نخواهم شما را بر ابلاغ رسالت مزدی جز دوستی در خویشانم. و آنکه فراهم کند نیکی را بیفزایم در آن نیکوئی را" (شوری / 23) پس نیکی (در این آیه) دوستی ما خاندان است.»⁽³⁾ و «حسن بن علی - علیه السلام - تمامی توان خویش را در راه انجام امور نیک و خدایسندانه، به کار می گرفت و اموال فراوانی در راه خدا می بخشید. مورخان و دانشمندان در شرح زندگانی پر افتخار آن حضرت، بخشش بی سابقه و انفاق بسیار بزرگ و بی نظیری ثبت کرده اند که در تاریخچه زندگانی هیچ کدام از بزرگان به چشم نمی خورد و نشانه دیگری از عظمت نفس و بی

ص: 106

-
- 1- ارشاد، ج 1، ص 2.
 - 2- سیره پیشوایان، ص 88.
 - 3- ارشاد، ج 2، ص 4 - 5.

اعتنائی آن حضرت به مظاهر فریبنده دنیا است.

نوشته اند: "حضرت مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَام) در طول عمر خود دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده و نصف آن را برای خود نگهداشت و نصف دیگر را در راه خدا بخشید. (1) دیگر فرزند امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) و حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَام) امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَام) می باشد. « زاذان از سلمان رضی الله عنه روایت کند که گفت: شنیدم از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که درباره حسن و حسین (عَلَيْهِ السَّلَام) می فرمود: " بار خدایا! من این دو را دوست دارم پس تو نیز ایشان را دوست بدار، و دوست دار هر کس که ایشان را دوست دارد." (2) «واز نشانه های روشن بر کمال (و خردمندی) ایشان (با اینکه از نظر سن کودک و خردسال بودند) صرف نظر از آنچه در داستان مباحثه گذشت (که با خردسالی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آن دو را برای مباحثه همراه خود برد) این بود که پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با آن دو بیعت کرد، و در ظاهر با هیچ کودکی جز آن دو بیعت نکرد (و این برهان روشنی است که آن دو با این که خردسال بودند از نظر عقل و خرد مردانی کامل به شمار می رفتند) و دیگر اینکه قرآن پاداش بهشت در برابر کردار نیکشان قرار داد با این که آن دو (در آن حال) کودک بودند، و مانند این (آیه) درباره کودکان دیگر که مانند آنان بودند نازل نگشت (و آن آیه ای است) که خدای تعالی در سوره هل اتی فرماید: " و خوراندند آن خوراک را با اینکه آن را دوست داشتند به بینوایی و یتیمی و اسیری، (و گفتند:) جز این نیست که می خورانیم شما را برای روی خدا و نخواهیم از شما پاداشی ونه سپاسی

ص: 107

1- سیره پیشوایان، ص 90 - 91.

2- ارشاد، ج 2، ص 34.

همانا می ترسیم از پروردگار خویش روزی را که گرفته و آشفته روی است. پس نگهداشتشان خدا از بدی آن روز و به ایشان ارزانی داشت خرمی و شادمانی، و پاداششان داد بدانچه شکیبائی کردند بهشتی و حریری" (سوره انسان آیه 8-13) و این گفتار خداوند آن دو رانیز به همراه پدر و مادرشان دربرگرفت، و ضمناً خبر از گفتار ایشان و آنچه در دل داشتند نیز می دهد و این دو چیز هر دو نشانه امامت و حجت بزرگی بر مردم در آن دو می باشد. «(1) و یا در تاریخ آمده است: «روزی حضرت زینب (عَلَيْهَا السَّلَامُ) از پدر گرامی اش سؤال کرد: "پدر جان آیا ما را دوست داری؟" امام فرمود: "چگونه شما را دوست نداشته باشم و حال آنکه شما میوه های دل من من هستید." زینب (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

عرض کرد: "پدر جان محبت حقیقی از آن خداوند متعال است و شفقت و مهربانی از آن ما." «این گفتگوی زیبا بر معانی زیادی دلالت می کند که از جمله آنها: 1- فضای محبت و صفایی که بر خانه امیرالمومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حاکم بوده و احساسات و عواطف پاکی که بین پدری مهربان و فرزندی پاک و طاهر جریان داشته است. 2- اینکه محبت به اعتبار نوع و منشاء آن و این که به چه کسی تعلق می گیرد به انواع و اقسام بسیاری تقسیم می شود و هر یک از آنها اسم خاصی دارند ولی در هر حال نام "محبت" در مورد همه آنها به کار می رود. یکی از آنها محبتی است از جانب انسان نسبت به خداوند متعال که بشر را خلق کرده و انواع نعمت ها را بر او ارزانی داشته است. یکی دیگر از آنها محبتی است که پدر بر فرزندان خود روا می دارد و این نوع از محبت از عواطف و مهربانی سرچشمه می گیرد و حضرت زینب (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

ص: 108

از این نوع، تعبیر به شفقت و مهربانی می نمودند. در کتابهای لغت می خوانیم "شفقت" یعنی: عطوفت، رافت، مهربانی و دلسوزی، بنابراین "شفقت" نوع و قسم خاصی از محبت است که از قلب والدین نسبت به فرزندانشان ابراز می شود. 3- این روایت حاکی از آن است که فکر و اندیشه حضرت زینب (عَلَيْهَا السَّلَامُ) علی رغم اینکه هنوز در سالهای اولیه دوران کودکی خود به سر می برد از جایگاه بلند و مقام رفیعی برخوردار است. آری..... او بانوی بزرگی بود حتی در آن زمان که کودکی بیش نبود. (1)

«و در بعضی کتب از متتبعین نقل شده که: روزی از ایام جنگ صفین جوان نقابداری در سن پانزده یا هفده سالگی از لشگر علی امیرالمومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به مبارزت بیرون آمد که از او هیبت و سطوت ظاهر بود و اصحاب معاویه از رفتن به مبارزت او ترسیدند. پس معاویه گفت به مرد شجاعی از اصحابش که او را ابن شعثاء می گفتند که تو بیرون رو به مبارزت این جوان. او گفت: اهل شام مرا با ده هزار سوار برابر می کردند و هفت پسر دارم، یکی را می فرستم او را به قتل برساند و آن هفت پسر را واحداً بعد واحد فرستاد و آن جوان نقاب دار همه را به جهنم فرستاد. پس ابن شعثاء خود به مبارزت قدم جرات برداشت. آن جوان بر او حمله کرد و آن مرد نیز به هفت پسرش در درک جهنم ملحق نمود و دیگر کسی جرات مبارزت او ننمود. پس مولای متقین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) او را فرمود و به نزد خود طلبید. چون مراجعت فرمود و نقاب از صورت مبارک برداشت، دید که قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است و صحت این خبر را می توان تصدیق

ص: 109

نمود. زیرا که امیرالمومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سنهٔ چهارم از هجرت شهید شد و واقعهٔ کربلا در شصت و یک از هجرت بوده و ابوالفضل (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به روایت خوارزمی در مناقب در جنگ صفین مرد تام و کاملی بوده و در واقعهٔ کربلا سی و چهار یا سی و پنج ساله بوده است.» (1)

حضرت عباس (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خود در وصف شجاعتش در صحرای کربلا چنین می سرود:

«انا الذی اعرف عند الزنجره

بابن علی المسمی حیدره

فائبتوا الیوم لنا باکفره

لعتره الحمد وسوره البقره

منم آن که در میدانهای نبرد شناخته می شوم به نام آن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که او را حیدر می گویند. امروز را به عنوان جنگ ما به کفر ثبت کنید که ما خاندان سوره حمد و بقره هستیم» (2) «بالاتر مدح و بیانی که سزاوار آن حضرت است آن کلامی است که در کتاب عمده الطالب از ابی نصیر بخاری از مفضل بن عمر که به قول ارشاد از خاصه و ثقات سر امام بوده از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که فرموده: کان عمنا العباس بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نافذ البصیره صلب الایمان جاهد مع ایعبد الله و ابلاء بلاء حسنا و مضی شهیدا. عموی ما عباس بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بصیرتی نافذ و بینشی عظیم و ایمانی شدید داشت، در محضر امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جهاد نمود (و در راه حضرتش) جانبازی و ایثاری تمام نمود و به شهادت رسید.» (3) در مورد نحوهٔ تعلیم و تربیت فرزندان امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) توجه به این مساله لازم است که وی توانست صفات خوب و شایسته ای را که داشت به آنها نیز منتقل کند، همچون ایمان و عقیدهٔ محکم نسبت

ص: 110

1- خصائص العباسیه، ص 109.

2- خصائص العباسیه، ص 111.

3- خصائص العباسیه، ص 176.

به خداوند، علم و دانش فراوان، عظوفت و مهربانی، شجاعت و رزم آوری، عفت و پاکدامنی، صبر، وفاداری و... و برعکس گمان افرادی که معتقدند اسلام باعث محدود شدن و یا تحقیر شدن زنان می شود حضرت امیر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تربیت دختران خویش الگوهای خوبی ارائه دادند به عنوان نمونه حضرت زینب کبری(عَلَيْهَا السَّلَامُ) از چنان رتبه علمی و اخلاقی و رفتاری برخوردار که او را عقیده بنی هاشم یا مهین بانوی بنی هاشم می نامیدند، یعنی بانویی که در میان طائفه اش، به لحاظ کمالات وجودی گل سرسید خاندان است. «این لقب به اندازه ای شهرت پیدا کرد که جای نام او را بگرفت به نحوی که هر وقت گفته می شد "عقیله" مردم می دانستند که مقصود "زینب(عَلَيْهَا السَّلَامُ)" است. پسران او نیز از این افتخار بی نصیب نمانده و به پسران عقیله "بنی العقیله" معروف شدند». «ابن عباس وقتی که از او روایت می کند می گوید: "حدثنا عقیلتنا زینب بنت علی(عَلَيْهَا السَّلَامُ)" یعنی مهین بانوی ما زینب دختر علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) چنین گفت.»(1)

امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمایند: «فرزند را بر پدر حقی و پدر را بر فرزند حقی است، حق پدر بر فرزند آن است که پدر را در هر چیز مگر در نافرمانی از خداوند سبحان اطاعت و پیروی نماید، و حق فرزند بر پدر آن است که نام فرزند را نیکو قرار دهد (به نام یکی از معصومین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) یا یکی از فرزندان و خاندان آنها نام نهد) و او را با ادب و آراسته بار آورد، و قرآن را به او بیاموزد.»(2) «رابطه عاطفی امیرالمومنین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) با پسران و دخترانش به نیکوترین شکل ممکن و در جوی از صفا و صمیمیت و محبت و عظوفت قرار داشت. در ماه رمضان آن سال - یعنی

ص: 111

1- زینب بانوی قهرمان کربلا، ص 54.

2- نهج البلاغه، حکمت 391.

سال و ماه آخرزندگی - حضرت یک شب را در خانه فرزندش امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) افطار می نمود و یک شب در منزل فرزند دیگرش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به سر می برد و شب بعد را در خانه دخترش زینب (عَلَيْهَا السَّلَامُ) که در کنار همسرش عبدالله بن جعفر زندگی می کرد افطار می نمود و تمام این کارها را برای تقویت رشته های محبت و مودت بین خود و پسران شجاع و دختران دلبندهش انجام می داد. (1)

ایشان در جهت کسب روزی و معاش خانواده فردی کوشا و تلاشگر بود و از هیچ تلاشی دریغ نمی نمود. (به گفته مرحوم صدوق دستش همیشه به علت کار در مزرعه خاک آلود بود. بر پیشانی او از شدت کار عرق نشست و حتی نوشته اند گاهی در مزرعه کار می کرد دوستان و ارادتمندانش می خواستند بیل را از دست او بگیرند و به اصطلاح به او کمک کنند تا رفع خستگی کند و امام بیل را به دست آنها نمی داد و می فرمود این کار وظیفه خود من است و باید شخصا کارم را انجام بدهم. (2) «روزی به خانه آمد بچه ها را با رنگ زرد و زار و تزار دید علت را پرسید گفتند گرسنه اند. امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرزندان را با خود همراه کرد به مزرعه ای وارد شد که در آن مردی با دلو آب از چاه می کشید با صاحب مزرعه قرار بست به عنوان کار مزدی برای او آب از چاه بالا بکشد و در ازای هر دلی که آب می کشد یک دانه خرما بگیرد. و بر این اساس مقداری خرما تهیه کرد. بچه ها خوردند و سیر شدند و مقداری دیگر را هم برای اهل خانه آورده بود. (3) و این خانواده همان هایی هستند که خداوند متعال در قرآن در

ص: 112

-
- 1- زندگانی حضرت زینب (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، ص 39
 - 2- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 203.
 - 3- همان.

آیه 9 از سوره مبارکه انعام درباره آنها می فرماید: «قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده فى القربى»، «ای پیامبرگو من برای رسالت خویش اجر و مزدی نمی خواهم مگر مودت و دوستی در خاندان و اهل بیتم». «فخر رازی می گوید: زمخشری در کشف روایت کرده: چون این آیه نازل گشت، گفتند یا رسول الله! خویشاوندانی که بر ما محبتشان واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و پسران آنان. «(1)» «به اتفاق فریقین مفاد آیه شریفه و جوب دوستی اهل بیت رسالت است که با آیات بسیاری از قرآن مجید قابل اثبات است که در سوره سباء آیه 47، سوره یونس آیه 72، سوره انعام آیه 90، سوره هود آیه [51] و [53] و [29] و [31]، سوره فرقان آیه 59 و در سوره شعراء آیات 164، 145، 127، 109 و 180 به این مودت تاکید شده است.» (2)

ص: 113

1- جاذبه و دافعه علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 93.

2- سباء/ 47: قل ما اسئلكم من اجر فهو لكم ان اجرى الا على الله و هو على كل شىء شهيد. (بگو هر مزدی که از شما خواستم به نفع خودتان است، مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است یونس/ 72: فان توليتم فما سالتكم من اجر ان اجرى الا على الله وامرت ان اکون من المسلمین. (و اگر پشت کردید، من از شما مزدی نخواستم، که مزد من جز بر خدا نیست و دستور یافته ام که از اهل تسلیم باشم) انعام/ 90: قل لا اسئلكم عليه اجرا ان هو الا ذكرى للعالمین. بگو برای این [رسالت] از شما مزدی نمی خواهم، که این جز پندی برای جهانیان نیست) هود/ 29: و یا قوم لا اسئلكم عليه مالا ان اجرى الا على الله.... (و ای قوم من! بر این [رسالت] از شما مالی نمی خواهم، مزد من فقط با خداست....) هود/ 53: یا قوم لا اسئلكم عليه اجرا ان اجرى الا على الذی فطرنى افلا تعقلون. (ای قوم من! برای این کار از شما مزدی نمی خواهم. مزد من فقط با آن کسی است که مرا آفرید. پس آیا تعقل نمی کنید؟) فرقان/ 59: قل ما اسئلكم عليه من اجر الا من ساء ان يتخذ الی ربه سییلا. (بگو من بر این رسالت اجری از شما طلب نمی کنم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگار در پیش گیرد [که همین مزد من است]) شعراء/ 109: وما اسئلكم عليه من اجر ان اجرى الا- رب العالمین. (و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم. اجر من بر پروردگار جهانیان است) شعراء/ 127 و شعراء/ 145 و شعراء/ 164 و شعراء/ 180 نیز بدین مضمونند.)

یکی دیگر از ابعاد وجودی حضرت امیر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) داشتن علم غیب و آگاه بودن از اسرار است که دیگران از آن بی بهره بودند و همچنین معجزات فراوانی که از ایشان صادر شده است. سماعه از امام صادق(عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت می کند که فرمود: «براستی برای خدا تبارک و تعالی دو علم است، یک علمی که فرشته ها و پیغمبران و رسولان را بر آن مطلع کرده و همه آن را می دانیم و دوم علمی که ویژه خود ساخته و چون نسبت بدان برای وی بدارخ دهد ما را مطلع سازد و بر ائمه پیش از ما هم عرضه شود.»⁽¹⁾ و نیز معمر بن خلاد گوید: «مردی پارسی از ابوالحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) این پرسش را کرد: شما علم غیب را می دانید؟ در پاسخ او فرمود که امام باقر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرموده است، علم الهی برای ما گستره گردد و بدانیم و از نظر ما برچیده شود و ندانیم، فرمود: آن راز خدا عز و جل است که با جبرئیلش راز گوید او با محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) راز گوید و او با هر که خدا خواهد در میان نهد.»⁽²⁾ خداوند در قرآن می فرماید: «..... و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولكن الله یجتبی من رسله من یشاء فامنوا بالله ورسله وان تومنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم»، «..... و خدا بر آن نیست شما را بر غیب آگاه سازد، ولیکن خدا از فرستادگان خود هر که را خواهد بر می گزیند. بنابراین به خدا و رسولش ایمان بیاورید، و اگر ایمان بیاورید و پرهیزکاری کنید پاداش بزرگی خواهید داشت» (ال عمران / 179) و نیز می فرماید: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارتضی من رسول فانه

ص: 114

1- اصول کافی، ج 1، ص 492.

2- اصول کافی، ج 1، ص 493 - 494.

یسلك من بین ومن خلفه رصدا»، «[او] دانای غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند. مگر پیامبری را که [برای این امر] پسندد که از پیش او و پشت سرش مراقبانی گسیل می دارد» (جن/ 27) و در تاریخ موارد فراوانی از علم غیب و آگاهی ائمه معصومین (عَلَيْهِ السَّلَام) بر مسائل پشت پرده و مجهول از دید خلق الله مطرح شده است که از آن جمله است سخنان حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَام) درباره کوفه: «ای کوفه گویا تو را می بینم که (بر اثر لشگرهای گوناگون و پیش آمد به هرج و مرج) کشیده می شوی مانند چرم عکّاضی (که وقت دباغی کش وواکش و مالش آن بسیار است، و عکاظ اسم بازاری بوده در بیابانی میان نخله و طائف، و عرب پیش از اسلام هر سال یک ماه در آنجا گرد آمده اشعار خوانده در حسب و نسب بریکدیگر فخر و مباهات می نمودند، و بیشتر متاعی که در آنجا خرید و فروش می شده چرم بوده، لذا می فرماید:) و از پیش آمد حادثه ها (ظلم و جور ستمکاران مانند چرم در وقت دباغی) پایمال می شوی، و جنبشها (انواع مصیبت و بلا) بر تو وارد می شود و من می دانم هیچ ستمگری بر تو اراده ظلم و جور نکند مگر آنکه خداوند او را به بلائی مبتلی یا کشنده ای را بر او مسلط گرداند (این خبر از جمله اخبار به غیب آن حضرت است، چنانکه در تواریخ و قایع کوفه پیش آمدهها بر ستمکاران آن شرح داده شده است. (1)» و نیز از سخنان آن حضرت است برای اصحاب خود (اهل کوفه که به آنان خبر می دهد بلیه ای را که بعد از آن بزرگوار به آن مبتلی می شوند و دستور می فرماید که در آن هنگام چگونه رفتار نمایند): آگاه باشید

ص: 115

که بزودی بعد از من مردی گشاده گلو و شکم برآمده (معاویه بن ابی سفیان) بر شما غالب می شود، می خورد آنچه بیابد و می خواهد آنچه نیابد (هر چه می خورد سیر نمی گشت تا این که می گفت سفره را برچینید خسته شدم و سیر نگردیدم. گفته اند پر خوری او بر اثر نفرین حضرت رسول بود آنگاه که کس به طلب او فرستاد دید به خوردن مشغول است، بازگشت و گفت طعام می خورد، دیگر باره فرستاد باز به خوردن مشغول بود، پس آن حضرت فرمود: اللهم لا تشیع بطنه یعنی بارخدا یا شکم او را سیر مگردان) پس (در صورت قدرت و توانائی) او را بکشید و اگر چه هرگز او را نخواهید کشت (توانائی کشتن او را ندارید) آگاه باشید به زودی آن مرد شما را به ناسزا گفتن و بیزاری جستن از من امر می کند، پس اگر شما را به ناسزا گفتن مجبور نمود مرا دشنام دهید، زیرا ناسزا گفتن برای من سبب علو مقام می شود، و برای شما باعث نجات و رهائی است، و اما در بیزاری جستن، پس از من بیزاری مجوئید (در باطن دوستدارم باشید) زیرا من به فطرت اسلام تولد یافته ام، و در ایمان و هجرت (بیرون رفتن از وطن برای نصرت و یاری رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)) سبقت و پیشی گرفتم (اول مردی که به پیغمبر ایمان آورد و برای پیشرفت دین اسلام او را یاری کرد من بودم، پس بیزاری از من بیزاری از خداست و بیزاری از خدا موجب عذاب ابدی است).» (1)

و اما نمونه دیگر از علم غیب امام (عَلَيْهِ السَّلَام) هنگامی بود که امام (عَلَيْهِ السَّلَام) تصمیم به جنگ با خوارج گرفت و به آن حضرت گفته شد که ایشان از پل نهروان عبور کردند، فرمودند: «قتلگاه ایشان (موضع کشته شدنشان) این طرف آب (نهروان) است،

ص: 116

سوگند به خدا ده تن از آنان (از کشته شدن) نجات نمی یابد، و ده نفر هم از شما هلاک نمی گردد چون حضرت برای جنگ با خوارج در پی ایشان می رفت، مردی از اصحابش آمد وگفت: یا امیرالمومنین خوارج از نهر وان عبور کردند، فرمود دیدی ایشان گذشتند؟ آن مرد گفت آری، فرمود: سوگند به خدا عبور نکردند و هرگز عبور نمی کنند و محل کشته شدن آنها این طرف نهر است، بعد از آن سوار شده رفتند، چون نزدیک نهر رسیدند، دیدند که همه خوارج غلاف شمشیرها را شکسته اسبهای خود را پی کرده آماده جنگند و فریاد می کنند: لا حکم الا لله یعنی حکمی نیست مگر از جانب خدا "این کلمه را همیشه شعار خود قرار داده غوغائی بر پا می نمودند" پس حضرت فرمان جنگ داد، چون جنگ تمام شد فهمیدند که نه تن از خوارج فرار کرده کشته نشده اند و از اصحاب حضرت فقط هشت کشته شده بودند.» (1) و تاریخ روایت می کند که: «ابن عباس (به سندش) از زیاد بن نصر حارثی حدیث کرده که گفت: نزد زیاد بن ابیه (در کوفه) بودم که رشید حجری را آوردند، به او گفت: صاحب تو- و مقصودش علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) - درباره آنچه ما نسبت به تو انجام خواهیم داد چه به تو گفت؟ گفت: (آن حضرت فرمود) شما دست و پای مرا جدا خواهید کرد سپس به دارم می کشید! زیاد گفت: آگاه باشید که اکنون گفتار او رادروغ خواهم کرد، آزادش کنید! پس همین که رشید خواست بیرون برود، زیاد گفت: به خدا سوگند! چیزی بدتر از آنچه صاحبش به او گفت نیست که (نسبت به او) انجام دهیم، دست و پایش را ببرید و به دارش زنید. رشید گفت:

ص: 117

دریغا که هنوز یک چیز دیگر مانده است که امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به من خبر داده است! زیاد گفت: زبانش را ببرید (که سخن نگوید) رشید گفت: اکنون به خدا خبر امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (به تمامی) راست در آمد. (1) و همچنین اسماعیل بن صبیح (به سندش) از اسماعیل بن زیاد حدیث کند که گفت: روزی علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به براء بن عازب (که از اصحاب رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود) فرمود: ای براء! فرزندم حسین کشته می شود و تو زنده خواهی بود و او را یاری نخواهی نمود. و چون حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کشته شد براء بن عازب می گفت: به خدا! علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) راست گفت، حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کشته شد و من یاریش نکردم، و افسوس می خورد و اظهار ندامت و پشیمانی می کرد. (2) از دیگر ابعاد وجودی حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) معجزات ایشان است. «واذ جمله معجزات آن حضرت معجزه ای است که ناقلین آثار آن را روایت کرده و در میان مردم کوفه مشهور گشته که چون این خبر در تمام آن پراکنده شد و به شهرهای دیگر رسید، از این رو دانشمندان آن را یادداشت کرده اند و آن داستان سخن گفتن ماهیان شط فرات در کوفه با آن حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. جریان چنانچه روایت کرده اند این بود که آب فرات طغیان کرد و به اندازه ای زیاد شد که مردم کوفه از غرق شدن ترسیدند و به امیر المومنین پناهنده شدند، پس آن حضرت بر استر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سوار شد و از خانه بیرون آمد، مردم نیز به دنبال او آمده تا به کنار شط فرات رسیدند، در آنجا از استر به زیر آمد و وضوئی نیکو ساخت و نمازی به تنهایی خواند و مردم او را می نگریستند، سپس دعاهایی خواند که بیشتر مردم شنیدند، سپس به سوی فرات پیش رفت و عصایی

ص: 118

1- ارشاد، ج 1، ص 475-476.

2- ارشاد، ج 1، ص 484.

در دست داشت، تا این که آمد و با آن عصا بر روی آب زده فرمود: به اذن خدا و خواست او کم شو! پس آب فرو نشست بدان سان که ماهیان در ته آب نمودار شدند. پس بسیاری از آنها با جمله "السلام علیک یا امیرالمومنین" بر آن حضرت سلام کردند و چند نوع از آنها سلام نکردند و آنها (عبارت بودند از) جری، مار ماهی، زمار، پس مردم از این جریان در شگفت شدند و از سبب سخن گفتن آنها که سخن گفتند، و سخن نگفتن دسته دیگر پرسیدند؟ حضرت فرمود: خداوند آن دسته از ماهیان را که پاک و حلال بودند برای من به زبان آورد، و آن دسته را که حرام گوشت و پلید و دور از رحمت و برکت کرده بود به سخن نیاورد.» (1)

و نیز روایت شده که: «روزی امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بالای منبر در کوفه خطبه می خواند که ناگاه ازدهایی از یک سوی منبر نمودار شد و شروع به بالا رفتن از منبر کرد تا اینکه به نزدیکی امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رسید. مردم ترسیدند و خواستند او را از آن جناب دفع کنند. حضرت به ایشان اشاره کرد که دست از آن بدارند و متعرضش نشوند و چون به آن پله آخرین که امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر آن ایستاده بود رسید، آن جناب به طرف ازدها خم شد، و ازدها خود را دراز کرد تا اینکه گوش حضرت را در دهان گرفت، مردم خاموش شده و از این جریان به حیرت فرو رفتند، پس آن ازدها صدایی کرد که بیشتر مردم شنیدند سپس سر بر داشت و امیرالمومنین لبان مبارک را به هم می زد و ازدها گوش می داد، آنگاه به شتاب به زیر آمده و گویا زمین او را به خود فرو برد، و امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به سخن

ص: 119

خود بازگشته خطبه را به پایان برد، چون از خطبه فارغ شد و از منبر به زیر آمد مردم در اطراف او انجمن کرده و از سرگذشت اژدها و این جریان حیرت انگیز پرسش کردند؟ فرمود: اینگونه نبود که شما پنداشتید، بلکه این اژدها حکمرانی از حکمرانان جنیان بود که قضاوت و حکمرانی در کاری بر او مشتبّه و مشکل شده بود، پس به نزد من آمد و جویای حکم آن قضیه شد و من به او فهماندم (که چه باید بکند) پس دعای خیر دربارهٔ من کرد و بازگشت.»⁽¹⁾

ص: 120

1- ارشاد، ج 1، ص 509-510.

امام علی (علیه السلام) همانطور که در حیاتش، چشم جهان را به خود خیره کرده و بهت و حیرت همه را از این همه ابعاد و گستردگی وجودی برانگیخته، در شهادت و پرواز ملکوتی خویش به سوی خدای مهربان هم جای رقابتی برای کسی باقی نگذاشته است. با این که بر مناطق وسیعی از کره زمین فرمانروایی می کند اما به جای این که خود را اسیر و پایبند متاع دنیا کند به واسطه طبع بلند و بی نیاز از دنیا و داشتن روحی وسیع و افکار قوی، دنیا را با همه خواهشها و امیالش در مقابل خود به تعظیم وامی دارد و باز مثل همیشه، این امام علی (علیه السلام) است که دنیا را به گوشه ای پرت می کند و روح ملکوتی و زیبای خویش را به خالق خویش تسلیم می نماید و جان به جان آفرین می دهد. ایشان در بیانی زیبا دنیا را اینگونه ترسیم می کند: «مثل الدنيا كمثل الحيه لين مسها والسم الناقع في جوفها، يهوى اليها الغره الجاهل، ويحذرها ذو اللب العاقل»، «داستان دنیا چون داستان مار است که دست بر آن بکشی نرم و در اندرونش زهر کشنده است، فریب خورده نادان به طرف آن می رود، و خردمند پایان بین از آن دوری می گزیند.» (1) و خود در تعریف دنیا می فرماید: «و نیز فرموده: «ایها الناس متاع الدنيا حطام موبی فتجنبوا مرعاه قلعتهما احظی من طمانینتها، وبلغتها ازکی.»

ص: 121

من ثروتها...»، «ای مردم کالای دنیا گیاه خشک خورد شده و با آورنده تباہ کننده است پس دوری کنید از چراگاهی که کوچ کردن و نماندن در آن از آرام گرفتن در آن سودمندتر است و اندک روزی و خوراک آن پاکیزه تر است از دارائی در آن (چون رنج دنیا و حساب آخرتش کمتر است)...» (1) و این نه تنها دیدگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که دیدگاه سایر ائمه معصومین (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) نیز می باشد. امام موسی کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خطاب به هشام بن حکم اینگونه می فرماید: «... ای هشام خردمندان بدنیا بی رغبتند و به آخرت مشتاق زیرا دانستند که دنیا خود جوینده ایست که آن را جویند و آخرت هم خواهانست و خواهان دارد هر که خواهان آخرت شود دنیا خود به دنبال او رود تا روزی مقدر او پردازد و هرکه جویای دنیا شد. آخرت حق خود را از او خواهد و ناگهانش مرگ فرا رسد و دنیا و آخرتش را تباہ سازد.» (2) و نیز فرمودند: «..... ای هشام خردمند به کم و کاست دنیا با دریافت حکمت راضی است ولی به کم و کاست حکمت با دنیای دلبخواه راضی نیست از این رو خردمندان در کسب خود سود برند.» (3) سپس حضرت در تایید فرمایشات خود به تعدادی چند از آیات قرآنی استناد می کنند: «خداوند نیز در قرآن می فرماید: «... فبشروا عباد 17 الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک اولوا الباب 18»، «پس بندگان مرا بشارت بده. همان هایی که به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند. اینانند که خدایشان

ص: 122

1- نهج البلاغه، حکمت 359.

2- اصول کافی، ج 1، ص 27.

3- اصول کافی، ج 1، ص 26

هدایت کرده و هم اینانند خردمندان» (زمر/17-18) و نیز فرموده: «وما الحیوه الدنیا الا لعب ولهو وللدنار الآخرة خیره للذین یتقون افلا تعقلون»، «وزندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست، و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکاری بهتر است، پس آیا نمی اندیشند؟» (انعام/32) و نیز فرموده: «ان فی خلق السموات والارض و اختلاف الیل والنهار لآیات لا ولی الا للاباب»، «به راستی در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز برای خردمندان نشانه هایی است» (آل عمران/190) و چه زیبا امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَام) شخصیت آسمانی و ملکوتی و بی مانند امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را بعد از شهادت آن حضرت معرفی می نمایند که: «امشب مردی جان سپرده است، که مردان پیشین هرگز در عمل نتوانستند بر او پیشی گیرند و مردان امروز نیز در عمل به پای او نمی رسند زیرا او بود که به همراهی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مجاهدت ها نموده، و دربارهٔ محافظت او از جان خویش مضایقه نکرد، هم او بود که همیشه پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پرچم خویش را به دست او می داد و جبرئیل از سمت راست و میکائیل از جانب چپ او را حمایت می کردند، و هیچ وقت از جنگی برنگشت که فتح نکرده باشد، سیم و زر از خود به جای نهد، مگر هفتصد درهم، که با آن می خواست خدمتکاری جهت خانه اش خریداری نماید.» (1) و همچنین آمده است که «و بعد از مرگ جز قرآنی و شمشیری با دو بست و پنجاه و به قولی هفتصد درهم چیزی باقی نماند.» (2) و این سخن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را که فرمودند «خوش ندارم که بمیرم و یک مثقال چیزی

ص: 123

1- زینب بانوی قهرمان کربلا، ص 77.

2- بامداد اسلام، ص 112.

بجای بگذارم.»⁽¹⁾ سرلوحه زندگی خویش قرار داد. با یقین و ایمان محکم و با آغوش باز به دیدار معبود شتافت و چنان یاد و اثری ماندگار برای خویش در این جهان از خود بجای گذاشت که در غوغای روزگار و زمانه همچو خورشیدی درخشان می درخشد و جهانیان را در برابر عظمت خویش به بهت و سکوت و حیرت وا می دارد. «و به فرموده امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) او در شبی از دنیا رفت که موسی در آن شب از دنیا رفت، عیسی در آن شب به آسمان عروج کرد قرآن در آن شب نازل شد.»⁽²⁾ امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در شب شهادت خویش چنین می سرود:

اشدد حیا ریمک للموت

ای علی کمر خود را برای مرگ محکم ببند.

فان الموت لایقکا

زیرا که مرگ ترا ملاقات خواهد کرد.

ولا تجزع من الموت

از مرگ آه و ناله سر مده.

اذا خل بوادیکا

زیرا مرگ تو را به سر منزل مقصود می رساند.»⁽³⁾

و نیز فرموده: «لألف ضربه علی هاقه راسی احب الی من الموت علی الفراش»، «یعنی به خدا قسم اگر هزار ضربت بر فرق من در آید در رضا و دوستی خدا و در راه او شهید شوم محبوبتر است نزد من از آن که در بستر خود بمیرم»⁽⁴⁾

و جبرئیل بعد از ضربت خوردن حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مسجد کوفه با شمشیر ابن ملجم مرادی ملعون چنین در آسمان ندا سر می دهد
وصدا به ناله وزجه و فغان بر می

ص: 124

1- مروج الذهب، ج 2، ص 340.

2- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 424.

3- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 175.

4- خصائص العباسیه، ص 19.

آورد که: «به خدا سوگند پایه های هدایت فرو ریخت و ستارگان آسمان و نشانه های تقوا ناپدید شد و به خدا سوگند ریسمان محکم الهی از هم گسست، پسر عموی محمد مصطفی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) کشته شد، وصی برگزیده خدا کشته شد، علی مرتضی کشته شد، به خدا قسم، سرور اوصیاء کشته شد، شقی ترین اشقیاء اوراکشت.» (1) امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هم در حیاتش، زاهد و پارسا بود و هم در مماتش. چرا که او طالب رضای خدا بود نه رضای خلق. از خدا می هراسید و نه از غیر او، برای او می زیست و نیز برای او جان داد «عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی گفت: علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پارساترین مردم بود.» (2) و ایشان این تفکر را به بهترین نحو به فرزندانش نیز منتقل کرد. امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمایند:

«ترکت الخلق طرا فی هوکا

وایتمت العیال لکی ارکا

فلو قطعنتی بالسیف اربا

لما حن الفواد الی سواکا

در هوای تو خلق را به نیکی رها کردم و خاندانم را یتیم بینم. اگر مرا با شمشیر قطعه قطعه کنی هرگز دلم به غیر تو میل نمی کند.

و یا حضرت عباس (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمایند:

لا اهرب الموت اذا الموت رقی

حتی اواری فی المصالیب لقی

نفسی لنفس المصطفی الطهر وفا

هرگاه مرگ فرا رسد من از آن نخواهم ترسید تا آنجائی که در سختیهای

ص: 125

1- زندگانی حضرت زینب کبری (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، ص 45.

2- بامداد اسلام، ص 111.

ملاقات خدا غرق شوم و روحم به روح مطهر مصطفی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پیوندد.»⁽¹⁾ اما به شهادت تاریخ دیگران چگونه زیستند و چگونه چشم از این جهان فانی بستند؟ آنانی که با او به رقابت پرداخته و خود را لایق جایگاه رفیع و والای او می دانستند، آنان چه کردند و چه از خود باقی گذاشتند و رفتند؟ که در اینجا به گواه تاریخ به ذکر احوال برخی از ایشان می پردازیم:

زبیر بن عوام یکی از اعضاء شش نفره عمر واز کاندیداهای خلافت:

«پس از مرگ، یا زده خانه در مدینه، دوخانه در بصره، یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر، از خود باقی گذاشت. او چهار زن داشت که به هر یک از آنها پس از کنار گذاشتن ثلث دارائی اش یک میلیون و دوویست هزار سهم الارث رسید!! بخاری در این مورد می گوید: "تمام دارائی او، پنجاه میلیون و هشتصد هزار بود."

طلحه بن عبدالله تیمی، او نیز از اعضاء شورا بود:

«درآمد او از زمین هایش در عراق روزانه یک هزار دینار بود. و هنگام مرگ، دارائی او سی میلیون درهم بود.»

عبد الرحمن بن عوف، یکی از اعضاء شورا:

«ابن سعد در کتاب طبقات گفته است: "او در هنگام مرگ، یک هزار شتر و سه هزار گوسفند و یک صد اسب داشت که در بقیع می چریدند و بیست دهانه و نهر آب، زمین هایش را آبیاری می کردند." و نیز گفته است: "از جمله ما ترک او، شمشهای طلا بود که دست های کسانی که آنها را با تیشه قطعه قطعه می کردند

ص: 126

پینه بسته بود! نامبرده چهار زن داشت، که به هریک از آن‌ها هشتاد هزار رسید.»

سعد بن ابی وقاص:

«روزی که مرد، دویست و پنجاه هزار درهم از خود باقی گذاشت و در کاخ خود در عقیق در گذشت.»

زید بن ثابت:

«به قدری طلا و نقره از خود باقی گذاشت که آنها را قطعه قطعه می کردند! دارائی و املاک او نیز به یک صد هزار دینار برآورد شده بود.»

یعلی بن منیه:

«در هنگام مرگ پانصد هزار دینار وجه نقد و مطالبات و مستغلاتی که قیمت آن سیصد هزار دینار بود از خود بجای گذاشت.»

«مسعودی گوید: "سخن در این مورد زیاد است و مفصل، که چه کسانی چه اموالی در زمان عثمان به دست آوردند.»⁽¹⁾

و اما عمر بن خطاب:

«زندگی زهد گونه او به این معنا نبود که او در دوره خلافت ثروتی نداشت بلکه در مصادر آمده است که عمر از ثروتمندان قریش بود. کسی از نافع پرسید: آیا عمر بدهکار بود؟ نافع گفت: چگونه عمر بدهی داشت در حالی که تنها یکی از ورثه او میراثش را به یک صد هزار (درهم یا دینار؟) فروخت او مهریه زنش را نیز چهل هزار درهم قرار داد. زمانی نیز دهها هزار درهم از اصل مالش

ص: 127

اما سنت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بر این اصل استوار است که: «خوش ندارم که بمیرم و یک مثقال چیزی به جای گذارم». (2) آنچه آنها و امثال آنها در طول تاریخ انجام داده اند همان روش همیشگی و متداول در تاریخ است که انسانهای عادی و معمولی در مواجهه با قدرت و ثروت انجام می دهند و ندای الهی پیامبران، در توجه به آخرت و دوری گزیدن از دنیا و دل نبستن و فقط استفاده ابزاری کردن از آن برای رسیدن به سرای باقی، اینگونه بی جواب می ماند و چه زیبا خداوند می فرماید: «... صم بکم عمی فهم لا یعقلون»، «... کرانند و گنگانند و کورانند، پس نمی اندیشند» (بقره/ 171) و یا: «و منهم من ينظر اليك افانت تهدى العمى و لو كانوا لا يبصرون»، «و برخی از آنها به تو می نگرند [ولی نمی بینند]، مگر تو کوران را هدایت توانی کرد هر چند که نبینند؟» (یونس / 42) و یا: «ام تحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون...» «آیا گمان می کنی که بیشترشان می شنوند یا می اندیشند؟» (فرقان/ 44)

ص: 128

1- تاریخ خلفا، ص 69-70.

2- مروج الذهب، ج 2، ص 340.

در کتاب البدء و التاريخ مقدسی بعد از وصف ظاهر و رفتار پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از زبان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می گوید: « این است روایت علی کرم الله وجهه (علیه السلام) و او از هر کسی در باره پیامبر آگاهتر است.» (1) سلمان نیز در این باره می گوید: « به خدا سوگند، پس از او هیچ کس شما را از اسرار پیامبرتان آگاه نخواهد کرد.» (2) و بی جهت نبود پس از ورود به مدینه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در جریان عقد اخوت، وی را به عنوان برادر خود برگزید و فرمودند: «تو برادر من در دو جهان هستی.» (3) و همین برادری و یکرنگی و خلوص نیت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود که او را امین و مورد اعتماد پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قرار داد تا وظائف مهم و حساس را از لحظات اولیه شروع این انقلاب عظیم انسانی تا خاتمه آن به وی محول کند. به عنوان نمونه «حضرت هنگامی که از مکه بیرون شده بود علی راجانشین خود ساخت تا ودیعه هایی که از مردم نزد حضرت بود به صاحبانش بازپس دهد و علی چنین کرد و سه روز بعد در پی حضرت بیرون آمد.» (4) و ایشان در نزد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) جایگاه رفیع و والایی داشت، جایگاهی که حسد عده ای را نسبت به وی برانگیخت و با او و خاندان مطهرش آنگونه رفتار کردند که لکه ننگ آن در صفحات زندگیشان تا ابد باقی است و خون سرخ او و اولاد پاکش در طول زمان، نشان از مظلومیت آنهاست. او محبوب خدا و محبوب رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود چرا که در بوته امتحان

ص: 129

-
- 1- البدء و التاريخ، ج 5، ص 2.
 - 2- تاریخ تشیع در ایران، ص 31.
 - 3- سیره پیشوایان، ص 41.
 - 4- همین مطلب در التنبیه والاشراف، ص 200 آمده است.

آن ندای ازلی: الست بر بکم؟ سرافراز و سربلند بیرون آمد و عبودیت و بندگی خویش را الگویی برای جهانیان ساخت.

.....

-1

-2

-3

4- «از تفسیر ثعلبی نقل شده که می گفته است..... از اعمش از عبایه بن ربیع که گفت روزی عبدالله بن عباس کنار زمزم نشسته و برای مردم حدیث می کرد و مرتب می گفت "قال رسول الله"، "قال رسول الله" تا این که مرد عمامه بسری که با عمامه اش صورتش را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر دفعه که ابن عباس می گفت: "قال رسول الله" و حدیثی می خواند، ابن عباس پرسید تو را به خدا سوگند بگو بینم تو کیستی؟ ابن ربیع می گوید: دیدم عمامه از صورت خود کنار زد و گفت ای مردم هر کس مرا می شناسد که هیچ و هر کس مرا نمی شناسد بداند که من جندب بن جناده بدری ابوذر غفاریم، با این دو گوش خود از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیدم و اگر دروغ بگویم خدا آن دورا کر کند و با این دو چشمم دیدم و اگر دروغ بگویم هر دو را کور کند، شنیدم که فرمود: "علی قائد البرهه و قاتل الکفره، منصور من نصره، مخذول من خذله، علی پیشوا و زمامدار نیکان است، علی کشنده کافران است، علی کسی است که یاورش را خداوند نصرت می دهد و دشمنش را خدا خذلان می دهد." (1) «و انس بن مالک گوید: هر روز یکی از فرزندان انصار کارهای پیغمبر را انجام می داد، روزی نوبت من بود، ام ایمن مرغ بریانی را در محضر پیغمبر آورد و گفت یا رسول الله! این مرغ را خود گرفته ام و به خاطر شما پخته ام. حضرت گفت: خدایا محبوب ترین بندگانت

ص: 130

1- تفسیر المیزان، ج 6، ص 28.

را برسانکه با من در خوردن این مرغ شرکت کند. در همان هنگام در کوبیده شد. پیغمبر فرمود: انس! در را باز کن. گفتم خدا کند مردی از انصار باشد. اما علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را پشت در دیدم، گفتم پیغمبر مشغول کاری است. و برگشتم بر سر جایم ایستادم، بار دیگر در کوبیده شد. پیغمبر گفت در را باز کن، باز دعا می کردم مردی از انصار باشد. در را باز کردم و باز علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود، گفتم پیغمبر مشغول کاری است و برگشتم و بر سر جایم ایستادم.

جایم ایستادم. باز در کوبیده شد، پیغمبر فرمودند: انس! برو در را باز کن و او را به خانه بیاور، تو اول کس نیستی که قومت را دوست داری، او از انصار نیست. من رفتم و علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به خانه آوردم و با پیغمبر مرغ بریان را خوردند. «(1)» «احمد بن حنبل می گفت: آن اندازه که برای علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فضائل صحیح و قابل قبول وارد شده برای هیچ یک از صحابه وارد نشده است، همو می گفت: " ان ابن ابی طالب لایقاس به احد " هیچ کس با علی بن ابیطالب قابل مقایسه نیست. «(2)» پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در شأن و مقام آسمانی و ملکوتی حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمایند: «من و امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نوری بودیم در پیشگاه خدا قبل از خلقت آدم به چهار هزار سال وقتی پروردگار عالم آدم را آفرید این نور را دو قسم کرد یک جزء من یک جزء علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ).» «(3)» «مردی از قبیله همدان که نامش برد بود نزد معاویه آمد

ص: 131

-
- 1- جاذبه و دافعه علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 97-98.
 - 2- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 48.
 - 3- تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 67. «ابن عباس از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هم روایت می کند که: خداوند متعال یک ستونی از نور آفرید قبل از آفریدن دنیا به چهل هزار سال پس آن نور را در برابر عرش قرار داد تا اول بعثت من پس آن را دو قسم کرد پس از آن نور نبی شما را آفرید و نصف دیگر علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ).» (الریاض النضره فی مناقب العشره،

و شنید که عمرو [عمرو بن عاص] سخنانی را درباره علی بر زبان آورده است. آن مرد به عمرو گفت:

عمر، پیرمردان ما از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیده اند که او می گفت: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، آیا این سخن درست است یا نادرست؟ عمرو گفت: سخن درستی است. ولی من بیش تر از این را برای تو می گویم، هیچ یک از اصحاب رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به اندازه ای که علی دارای منقبت است دارای آن مناقب نیست. آن مرد همدانی با شنیدن این سخن از عمرو ترسید، عمرو گفت: ولی با فرمانی که در مورد کشتن عثمان داد آن مناقب را از میان برد. مرد همدانی گفت: علی فرمان داد یا این که کشت؟ عمرو گفت: هیچکدام، او کشندگان عثمان را پناه داد و از گرفتار شدن آنان جلوگیری کرد. مرد همدانی گفت: آیا با این وجود با علی بیعت کردند؟ عمرو گفت: آری، مرد همدانی گفت: چه چیز تو را از بیعت او بیرون آورد. عمرو گفت: متهم بودن وی درباره کشته شدن عثمان. مرد همدانی گفت: تو نیز علی را متهم می کنی؟ عمرو گفت: آری، پس از آن به فلسطین رفتم. مرد همدانی به سوی قومش برگشت و گفت ما نزد قومی رفتیم که حجت را از دهانشان علیه خودشان گرفتیم، علی بر راه حق است، از او پیروی کنید. (1) زمانی که معاویه خبر شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را شنید گفت: « علم و فقاہت با مرگ علی (عَلَيْهِ السَّلَام) از میان رفت. » (2)

شخصیت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) چنان عظیم و گسترده است که همگان در برابری زبان به ستایش باز کردند و او را به خاطر قرار داشتن در اوج انسانیت ستوده اند

ص: 132

1- الامامه و السياسه، ج 1، ص 140 - 141.

2- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَام)، ص 184

خواه دوست بوده، خواه دشمن، خواه شرقی بوده، خواه غربی، خواه عرب بوده، خواه عجم. خود در بیان عظمت و بزرگی خویش می فرمایند: «غدا ترون ایامی، ویکشف لکم عن سرائری، تعرفوننی بعد خلو مکانی، وقیام غیری مقامی»، «فردا بیاد روزهای من می افتید و اندیشه های من برای شما آشکار می گردد و پس از تهی شدن جای من و برپا ایستادن دیگری در آن مرا

خواهید شناخت.» (1) «حضرت زینب (عَلَيْهَا السَّلَامُ) از مادرش حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) دختر رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به علی فرمود: ای علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آگاه باش که تو و شیعیانت در بهشت هستید.» (2)

و حضرت زینب (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در توصیف مقام پدر بزرگوارش چنین سروده اند:

«تمسک بالكتاب ومن تلاه

فاهل البيت هم اهل الكتاب

بهم نزل الكتاب وهم تلوه

وهم اهل الهدايه للصواب

امامی وحد الرحمن طفلا

وآمن قبل تشديد الخطاب

علی کان صدیق البریا

علی کان فاروق العذاب

شفیعی فی القیامه عند ربی

لنبی والوصی ابو تراب

وفاطمه البتول وسیدا من

یخله فی الجنان من الشباب

و به قرآن و کسانی که آن را تلاوت می کنند متوسل شو و بدان که اهل بیت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اهل قرآن هستند. قرآن بر آنان نازل شده و ایشان تلاوت کننده قرآنند و آنانند که به دوستی و راستی هدایت می کنند. امام من از کودکی یکتاپرست بوده و قبل

1- نهج البلاغه، خطبه 149.

2- زندگانی حضرت زینب (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، ص 391.

از نزدیکی وحی ایمان آورده بود. علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دوست مخلوقات است، علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جداکننده و دور کننده عذاب است. شفیع من در قیامت نزد پروردگار، پیامبرم و وصی او ابوتراب و نیز حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) و دو سرور جوانان جاودانه اهل بهشت هستند.» (1)

«و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: هر که دوست دارد مانند پیغمبران زنده بماند و چون شهداء بمیرد و در بوستانی که خدا کاشته جا کند، باید پیرو علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) باشد و با دوستدار او دوستی کند و به امامان پس از وی اقتدا کند زیرا آنها عترت منند که از گل من آفریده شده اند بار خدایا فهم و دانشم رابه آنها روزی کن، وای بر آن کسانی که از اتم مخالف آنها باشند، خدایا شفاعت مرا به آنها مرسان.» (2) و در اهمیت جایگاه رفیع امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) توجه باین آیه لازم و ضروری است: «ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا»، «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند خدای رحمان برای آنها محبتی قرار خواهد داد» (مریم/96) «و در تفسیر قمی به سند خود از ابی بصیر، از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت کرده که گفت: از آن جناب از آیه "ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا" پرسیدم، فرمود: یعنی خدا برای آنان محبت و ولایت امیرالمومنین را قرار می دهد، و این همان وُدی است که خدا در این آیه وعده داده است. این روایت را کافی به سند خود از ابی بصیر از آن جناب روایت کرده . و در الدرالمشور است که ابن مردویه و دیلمی، از براء، روایت کردند که گفت: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود، بگو: "اللهم اجعل لي عندك عهدا، واجعل

ص: 134

1- زندگانی حضرت زینب کبری (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، ص 391 - 392.

2- اصول کافی، ج 1، ص 339.

لی عندک ودا، واجعل لی فی صدور المومنین موده" بعد از این جریان، خدای تعالی این آیه را فرستاد: "ان الذین الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا" آنگاه اضافه کرد که این آیه در حق علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نازل شده. «(1)» ابن عباس گفت در محضر پیغمبر بودیم پرسیدند بهترین همنشینان کیست؟ حضرت فرمود: "من ذکرکم بالله رویته، وزادکم فی عملکم منطقه، و ذکرکم بالاخره عمله." آن کس که دیدنش شما را به یاد خدا بیندازد و گفتارش برداشتتان بیفزاید و رفتارش شما را به یاد آخرت و قیامت بیندازد. «(2)» و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بهترین نمونه این فرمایش رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) است که در همه ابعاد و جوی خویش قول پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را به اثبات رساند. سید رضی در مقدمه نهج البلاغه می نویسد: «روح علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روحی است که در همه ابعادش بی همانند است. قهرمانی حیرت افزا و مرد جنگ و اندیشه است، زاهدترین زهاد، و برگزیده ابدال و اولیای خداوند متعال است. «(3)» ام سلمه گفته شنیدم از پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که فرمود نیستند قومی که اجتماع کنند و ذکر کنند فضیلت علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را مگر این که وارد می شوند ملائکه آسمان بر آنها و اطراف آنها را می گیرند تا وقتی که آنها متفرق شوند سپس ملائکه عروج می کنند به آسمان و باقی ملائکه به آنها گویند که از شما بوی خوشی استشمام می کنیم که هرگز از ملائکه دیگر استشمام نکرده بودیم جواب می دهند ما در زمین نزد طایفه ای بودیم که مشغول بودند به ذکر فضائل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و اهل بیت او و از برکت فضائل آنها خود را معطر ساختیم ملائکه گویند ما را با خود

ص: 135

1- تفسیر المیزان، ج 14، ص 158.

2- جاذبه و دافعه علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 69.

3- در مکتب امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 353

ببرید به منزل آنها تا این که ما هم خود را معطر کنیم ملائکه جواب گویند آنها متفرق شدند و هر یک رفتند به منزل خود ملائکه ثانیاً گویند ما را ببرید تا خود را معطر کنیم به آن مکانی که در آن ذکر فضیلت شده است. و همچنین عایشه گفته شنیدم از پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که فرمود ذکر علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عبادت است. و نیز جابر چنین روایت می کند که رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: زینت دهید مجلسهای خود را به ذکر علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ).» (1)

یا علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تو همان وصی بر حق و خلیفه و جانشین شایسته خداوندی در میان بندگان. تو همان خورشید فروزان حقی که در آسمان انسانیت می درخشی و آنان را که باید به سوی الله متعال هدایت می کنی. تو همان هادی و راهنمایی. تو همان مقسم جهنم و بهشتی. تو همان فاروق اعظم و صدیق اکبری. تو همان یاور پیامبری. یا علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پذیرش ولایت توست که انسان را به مقام رفیع عبودیت و بندگی خدا می رساند و عدم پذیرش آن مورد سؤال و بازخواست الهی است. خداوند در قرآن می فرماید: «وقفوههم انهم مسئولون»، «آنجا نگهشان بدارید که باید بازخواست شوند» (صافات/24) «در مجمع البیان ذیل جمله "وقفوههم انهم مسئولون" فرموده: بعضی ها گفته اند :

یعنی از ولایت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بازخواست می شوند- نقل از ابی سعید خدری- این روایت را شیخ طوسی هم در امالی به سند خود از انس بن مالک از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آورده و در کتاب عیون از حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و از حضرت رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نقل کرده و در تفسیر قمی آن را از امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت کرده

ص: 136

«ودر کتاب خصال از امیر المومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حدیث کرد که فرمود: رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: بنده خدا در روز قیامت قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز بازجویی شود، از عمرش که در چه کاری تباه کرده، از جوانی اش که در چه کاری به سر برد. از مالش که از چه راهی خرج کرد. و از محبت ما اهل بیت. نظیر این روایت را صاحب کتاب علل نیز آورده.»(2)

ص: 137

1- تفسیر المیزان، ج 17، ص 213.

2- تفسیر المیزان، ج 17، ص 214.

رسالة دوم : تحليل وبررسی نقش صحابه و یاران امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تبیین جانشینی حضرت علی (علیه السلام)
(سلمان ، مقداد ، ابوذر و عمار)

اشاره

ص: 139

یکی از بحث‌های پر سر و صدا و جنجال برانگیز در تاریخ اسلام مبحث جانشین بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می‌باشد. که این مسئله از همان لحظه وفات حضرت ختمی مرتبت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به صورت کاملاً جدی مطرح شد و نتیجه آن باعث انشقاق و جدایی امت اسلام گردید چرا که در همان ابتدای امر عده‌ای با نادیده گرفتن غدیر خم معتقد بودند که مسئله جانشینی و معرفی جانشین از جانب پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مطرح نگردیده است. در مقابل عده‌ای برخلاف تفکر آنان معتقد بودند که منصب خلافت و جانشینی بعد از رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از آن امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) است و این مسئله را پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به دستور خداوند عز و جل بارها و بارها اعلام فرموده که نمونه بارز و مشهور آن در غدیر خم می‌باشد و در این زمینه استدلال‌ات قرآنی و روایی فراوانی ارائه دادند.

از آنجایی که انتخاب پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به نص الهی صورت گرفته لذا کاملاً بدیهی و عقلانی است که جانشین وی نیز باید از همان شأن و مقام الهی ایشان برخوردار باشد تا بتواند دینی را که سالها دست به دست، به انبیاء منتقل گردیده و سرانجام به حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسیده حفظ نماید و با تسلط کامل بر بطون و ظواهر آن مردمان را تا آخر زمان هدایت و راهنمایی نماید. بنابراین جانشین پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نیز باید از توانایی و قدرت فکری و ایمانی و وسعت روحی و معنوی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برخوردار باشد تا بتواند با گستردگی ابعاد وجودی خویش ابعاد مختلف زندگی را اعم از مادی و معنوی احاطه نماید و او بر اوضاع مسلط باشد و نه اوضاع بر او. لذا تشخیص چنین فردی با جنبه‌های مختلف وجودی تنها شایسته و لایق مقام

الهی است و لاغیر و انتخاب بشر در این مسئله راه ندارد. سقیفه و رویدادهای آن، چند دستگی و انشقاق و جدایی را در بین مسلمانان فراهم کرد و این مصادف شد با آغاز تاریخ مظلومیت امام علی و سایر امامان بر حق. مردمان، با نفسی غالب و عقلی معیوب به استقبال دنیائی رفتند که دیگر در آن جای عدالت، برابری، برادری و اتحاد نبود.

آنچه که در سقیفه اتفاق افتاد انتخاب دیگری به جای امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود یعنی حرکتی برخلاف نص الهی و خواست پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و سرنوشت مردم جور دیگر رقم خورد و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را سالها به کنج انزوا و خانه نشینی کشاندند و مردم را از انوار مبارک وجود ایشان بی بهره کردند.

در این میان، اراده و ایستادگی تنی چند از صحابه و یاران آن حضرت، قدرت ایمان را در برابر نگاه باطل منحرفین به نمایش گذاشت. در این بین عده ای از صحابه از جمله سلمان، مقداد، ابوذر و عمار تلاشهای زیادی جهت معرفی امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به عنوان جانشین پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) انجام دادند و اگرچه در این راه متحمل سختی های فراوانی شدند اما مصرانه ماندند و سعی کردند تا ندای الهی و خواست نبوی را مبنی بر جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به گوش مردمان برسانند و الحق و الانصاف که در این راه موفق هم بوده اند.

سلمان، مقداد، ابوذر و عمار ماندند و دیگران را هم به ماندن در راه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، که همان راه حق است دعوت کردند. هم در سقیفه هم در دوران بعد از آن، بر حقانیت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اصرار و پافشاری کردند و برای بشریت عامل هدایت شدند و به تبیین جانشینی آن حضرت پرداختند.

این رساله در سه فصل به این موضوع می پردازد. فصل اول به بیان کلیات و تعاریف اشاره دارد و فصل دوم بررسی و تحلیل جریان سقیفه و واکنش ارکان اربعه نام دارد که به بررسی عوامل مؤثر در به وجود آمدن جریان سقیفه میپردازد و همچنین واکنش ارکان اربعه را نسبت به این جریان مورد توجه قرار می دهد. عنوان فصل سوم بررسی تلاشهای ارکان اربعه و علل آن در تبیین جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) است .

در این رساله تلاش شده است که نقش اثرگذار و پررنگ این چهارصحابه شریف به تصویر کشیده شود و جایگاه باارزش و والای آنان در ارائه تفکر شیعی مبنی بر جانشینی حضرت امیر(عَلَيْهِ السَّلَام) معرفی گردد.

ص: 142

بیان مسئله

یکی از نکات قابل توجه در تاریخ اسلام، بحث وصایت و جانشینی حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است که عده ای در طول تاریخ اسلام، با اتکاء به اسناد و دلایل قرآنی، روایی و عقلانی، بارها، در زمانها و مکانهای مختلف، این مسئله را خاطر نشان و اثبات کرده، به تبیین حمایت از این دیدگاه پرداخته اند، که شکل رسمی آن در مسئله غدیر خم است.

و در مقابل، عده ای به هواداری از مجریان سقیفه، با انتخاب امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به عنوان جانشین از جانب پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و به امر الهی، به مخالفت پرداختند. آنچه در این پژوهش مدنظر قرار گرفته است، تبیین نقش چهار صحابه گرانقدر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) است (سلمان، مقداد، ابوذر و عمار) که با اراده محکم و آهنین، مصرانه پایبندی خود را به خواست و اراده الهی و خواست نبی مکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در مسئله وصایت و جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، به نمایش گذاشتند، اگرچه در این راه متحمل ملامتها و سختی های زیادی شدند ولی غیرتمندانه از حریم ولایت دفاع کردند و با استقامتی که در این راه به خرج دادند یک مسیر همیشگی برای شیعیان، به این سمت باز نمودند که تا آخر زمان بسته نخواهد شد.

سوال اصلی

1- ارکان اربعه چه نقشی در روشن کردن جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) داشتند؟

سوال فرعی

2- دلیل پافشاری برخی صحابه و یاران بر جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چه بود؟

3- ارکان اربعه از چه جایگاهی برخوردار بودند؟

فرضیه ها

1- ارکان اربعه نقش اساسی و کلیدی در تبیین و معرفی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به عنوان جانشین اصلح و منصوب از جانب خدا و معرفی شده از جانب پیامبر (ص) داشتند. 1- برخی از صحابه و یاران بزرگوار با توجه به معرفی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در غدیر خم و اصلح دانستن ایشان از دیگران و منصوب دانستن حضرت از جانب خدا تلاشهای قابل ذکری در مورد ولایت و جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) انجام دادند.

2- با توجه به این که ارکان اربعه از صحابه مورد علاقه حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بودند از جایگاه والایی برخوردار بودند و ویژگی های خاصی به لحاظ شخصیتی داشتند.

مسلم و وصایت و جانشینی حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حمایت عده ای تحت عنوان شیعه از این نکته ظریف و حساس تاریخی، از همان دوران سقیفه به بعد مطرح شده است و در کتب مختلف از شیعه و سنی، به نقش افرادی مثل سلمان، مقداد، ابوذر و عمار و ... در روشن کردن و جانبداری از وصایت حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرداخته شده است؛ کتبی مثل سیره ابن هشام، تاریخ یعقوبی، الغارات، اسرار آل محمد و ... لذا با تحقیقاتی که به عمل آمد کتابی تحت عنوان رساله اینجانب یافت نشد.

ضرورت تحقیق

ضرورت تحقیق در دو نکته بررسی می شود:

1- تلاش ارکان اربعه جهت شفاف سازی جایگاه امامت و جانشینی حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تبیین شود.

2- عده ای نگویند چرا صحابه و یاران سکوت اختیار کردند و بی تفاوت بودند، در واقع این شبهه مهر تاییدی است بر جریان سقیفه که با ذکر تلاش ارکان اربعه به رفع این شبهه می پردازیم.

هدف ها

1- بیان نقش افراد به ویژه صحابه و یاران امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تثبیت کلام حق در جامعه و زدودن افکار باطل.

روش انجام تحقیق

روش تحقیق به صورت کتابخانه ای با بهره مندی از کتابها و مقالات و فیش برداری و سپس تحلیل و توصیف آنها خواهد بود.

بررسی جریانهای مهم مدینه در سقیفه

اگرچه رویداد سقیفه سرمنشاء چالش های عظیم در تاریخ اسلام بوده و موجب انشقاق سرنوشت تاریخی اسلام گردید، اما لازم به یادآوری است که تصمیمات سقیفه دیدگاه همه امت اسلامی نبوده بلکه نتیجه جدل و رویارویی تعداد اندکی از افراد دو گروه عمده انصار و مهاجر در مدینه بوده که در خلاء حضور

امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَام) و یاران راسخ پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) همچون سلمان، مقداد، ابوذر و عمار که در لحظات پایانی عمر پاکیزه رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در کنار ایشان بودند، شتابزده به بار نشست. انصار و مهاجران دو گروه عمده در تاریخ صدر اسلام بودند. انصار، متشکل از دو قبیله اوس و خزرج، قبل از اسلام تحت تاثیر تفکرات جاهلی با هم در جنگ و ستیز بودند. یکی از این جنگ های معروف که نزدیک به هجرت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اتفاق افتاد "یوم بُعث" (1) نام دارد، اما به برکت وجود پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و گرایش این دو قبیله به اسلام، این تفرقه و جدایی، به برادری و اتحاد تبدیل شد و آنان تحت عنوان انصار (یاران) پذیرای وجود مبارک پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) - پس از هجرت - شدند و از حامیان اصلی ایشان در صدر

ص: 147

اسلام گردیدند. در لحظات پایانی عمر پاکیزه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در حالی که امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و اهل بیت عصمت و طهارت و جمعی از یاران پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در کنار ایشان بودند، تعدادی از انصار در سقیفه گردآمدند تا برای جانشینی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تصمیم بگیرند!! سعد بن عبادہ رئیس قبیله خزرج را به عنوان نامزد مقام جانشینی تعیین کردند. حباب بن منذر یکی از سران انصار، در آن روز (سقیفه) چنین گفت: «اینان (مهاجران) از فیء شما و زیر سایه شما هستند و جرات مخالفت با شما را ندارند.» (همان) و این واکنش انصار یعنی، ترس همراه با رقابت در برابر قریش.

گروه دوم مهاجرین بودند آنان که در صدر اسلام همراه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به خاطر آزار و اذیت مشرکین مکه به مدینه مهاجرت کردند. تعدادی از اینان نیز بعد از شنیدن اجتماع انصار در سقیفه خانه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را ترک کرده و خود راسریعابه این محل رساندند و مدعی امر خلافت شدند که از جمله افراد برجسته و فعال آنها ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح بود. البته لازم به ذکر است که همگی مهاجرین، طرفدار به خلافت رسیدن ابوبکر نبودند و تنها عده ای معدود از آنها به دفاع و حمایت از خلیفه اول پرداختند. نهایتاً ابوبکر با استفاده از اختلاف بین اوسی ها و خزرجی ها و رقابتی که بین آنها وجود داشت توانست بر کرسی خلافت بنشیند. چرا که نامزدی سعد بن عبادہ، رئیس خزرج برای امر خلافت مورد مخالفت اسید بن حضیر رئیس قبیله اوس واقع شد و به بیعت با ابوبکر منجر گشت. البته قابل ذکر است که عده ای از انصار هم خواهان بیعت با امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودند. عویم بن ساعده گوید: « خلافت جز از آن اهل بیت نخواهد

بود، همان جایی قرارش دهید که خدا قرار داده است.» (1) منذر بن ارقم نیز چنین گفت: «ما برتری کسانی که از آنها نام بردی (یعنی ابوبکر، عمر، علی (عَلَيْهِ السَّلَام)) انکار نمی کنیم؛ در میان این افراد کسی هست که اگر این امر را مطالبه کند با او نزاع نخواهد شد و مقصود علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَام) بود.» (2)

یعقوبی گوید: «مهاجرین و انصار هیچ شکی درباره علی (عَلَيْهِ السَّلَام) نداشتند.» طبری و ابن اثیر نیز نقل کردند که انصار یا جمعی از آنان در سقیفه گفتند: «ما جز با علی بیعت نمی کنیم.» (همان) در چنین فضایی بود که سلمان، مقداد، ابوذر و عمار اراده و خواست نبی مکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را بر تمامی خواسته‌های دیگران ترجیح دادند و جهت اجرای این خواست الهی تا آخرین لحظات عمر مردانه ماندند و پافشاری کردند.

معرفی ارکان اربعه

سلمان فارسی

سلمان فارسی ایرانی الاصل بود. (3) «اهل اصفهان، از دیه‌ی که آن را جی گفتندی» (4) وی در ابتدا آتش پرست بود اما بعد از آشنایی با تعدادی از مسیحیان، مسیحیت را به عنوان دین خود می پذیرد. سلمان بعد از فراگیری علوم و زهد و تقوی در نزد کشیشان پارسا و متبحر در علوم بوسیله آنها با دین مبین اسلام آشنا می شود که این آشنایی منجر به سفر او به حجاز و آشنایی با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او

ص: 149

-
- 1- تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 17.
 - 2- تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 18.
 - 3- السیره النبویه، ج 1، ص 139؛ عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر، ج 1، ص 75.
 - 4- سیرت رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ج 1، ص 189.

می شود. «حضرت رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را سلمان نامید، و به سلمان الخیر و سلمان المحمدي ملقب گردید.»⁽¹⁾

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مورد ایشان فرمودند: «سلمان منا اهل البيت.» الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين، ج 3، ص 112؛ امتاع الاسماع بما للنبي من الاحوال و الاموال و الحفده و المتاع، ج 1، ص 226؛ السيره النبويه، ج 1، ص 70؛ شذرات الذهب في اخبار من ذهب، ج 1، ص 209. سلمان در جوار رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) به چنان مراتب علمی رسیده بود که خود را لایق چنین توصیفاتى کرد: «از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) درباره سلمان پرسیدند فرمود: علم اول و آخر را داده شده است، و آنچه پیش اوست کسی به آن نمی رسد.» و یا فرمودند: «او مردی از خود ما و خانواده ماست و برای شما همچون لقمان حکیم است...»⁽²⁾

«پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دست به روی زانوی سلمان زد و گفت: این و قوم این به خداوندی که جان من به دست اوست اگر ایمان به پروین آویخته باشد مردان پارس بدان دست یابند.»⁽³⁾ وی در زهد و تقوی نیز دارای مراتب عالی و والایی بود. «حسن بصری نقل می کند که می گفته است مقرری سلمان پنج هزار درهم بود در حالی که بر سه هزار تن فرماندهی داشت، در عبای کهنه ای برای مردم خطبه می خواند که نیمی از آن را زیر خود می گسترده و نیمی از آن را بر خود می انداخت و هر گاه مقرری او را می دادند انفاق می کرد و از دستمزد کار خود زندگی می کرد.»⁽⁴⁾ «سلمان در جنگ خندق و دیگر جنگ های پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

ص: 150

1- نهج البلاغه.

2- طبقات الكبرى، ج 4، ص 74.

3- ترجمه مختصر البلدان، ص 187.

4- طبقات الكبرى، ج 4، ص 75.

همراه ایشان بود و حمایت خویش را از ایشان دریغ نمود.»(1) در زمان خلیفه دوم، در فتح قادسیه حضور داشت و به دستور خلیفه، حاکم مدائن شد و در سال 36 هجری در مدائن وفات کرد.

مقداد بن اسود

مقداد بن اسود «از مردمان حضرموت بود. قبل از بعثت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در دوره جاهلیت به خاطر اختلافاتی که میان هم قبیله های خود داشت و منجر به درگیری شده بود منطقه حضرموت را ترک کرده به مکه آمد و در مکه با قبیله بنی زهره هم پیمان شد و به فرزندخواندگی اسود بن یغوث زهری درآمد و به همین خاطر او را پسر اسود می دانند.»(2) وی جزء نخستین کسانی است که به زیر پرچم اسلام آمد.» ابن مسعود نقل کرده که نخستین کسانی که اسلام خود را ظاهر کردند، هفت نفرند که مقداد جزء آنهاست.»(3) وی دو بار هجرت کرد و به همین دلیل او را هاجرالهجرتین نامیدند و در جنگهای بدر و احد، در کنار رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شمشیر زد و «از تیراندازان مشهور اصحاب پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود.»(4) وی همچنین در زمان خلیفه سوم، با این که بیش از 65 سال داشت، در فتح مصر و اسکندریه شرکت نمود و از برجستگان سپاه اسلام بود.»(5) امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) در مورد این آیه "قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده في القربى"

ص: 151

- 1- تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ج 2، ص 286؛ سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، ج 4، ص 10.
- 2- معارف و معاریف، ج 9، ص 554
- 3- الکامل، ج 4، ص 477.
- 4- طبقات الکبری، ج 3، ص 140.
- 5- الکامل، ج 4، ص 477.

فرمودند: « به خدا سوگند به این آیه کسی عمل نکرد، مگر هفت نفر و مقداد یکی از آنها بود.»⁽¹⁾

روزی جابر بن عبدالله انصاری دربارهٔ سلمان و مقداد و ابوذر از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سؤال کرد. سپس حضرت در مورد هر کدام سخنانی گفتند تا آن که در مورد مقداد فرمودند: « مقداد از ماست، خداوند دشمن است با کسی که دشمن اوست و دوست است با کسی که دوست اوست. ای جابر، هرگاه خواستی دعایی کنی و مستجاب شود، خدا را به نام ایشان بخوان، زیرا این نامها نزد پروردگار، بهترین هستند.»⁽²⁾ و باز از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) نقل است که فرمودند: « در میان اصحاب پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) کسی به جلالت و قدر و رفعت شأن سلمان فارسی و ابوذر و مقداد نبودند.»⁽³⁾ سرانجام در سال 33 هجری وفات کرد.

ابوذر غفاری

«جندب بن جنادة غفاری، مشهور به ابوذر، یکی از اصحاب بزرگ رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود و از فضلاء یاران حضرت به شمار می رفت. او از مسلمانان صدر اسلام و چهارمین نفری است که به اسلام گرویده است.»⁽⁴⁾ در برخی روایات، او را پنجمین مسلمان دانسته اند. وی بعد از پذیرش اسلام « علاوه بر خانوادهٔ خود توانست نیمی از قبیلهٔ غفار را به دین اسلام دعوت نماید و نیمی دیگر هم اسلام خود را منوط به آمدن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به مدینه اعلام کردند که با آمدن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

ص: 152

1- بحار الانوار، ج 2، ص 23.

2- الاختصاص، ص 223.

3- منتهی الآمال، ج 1، ص 227.

4- الغارات، ص 385.

به مدینه آنها هم به اسلام مشرف شدند.» (1) « او مردی دلیر و سختکوش بود. در تاریک و روشن شبگیر، بر گروهها و دسته ها حمله می برد و پیاده از اسواران پیشی می گرفت» (2) وی به دلیل عدم حضور در مدینه در جنگ های بدر و احد حضور نداشت ولی در سایر جنگها در خدمت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود. در بیان مقام علمی او امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمودند: « ابوذر علمی را فراگرفته بود که دیگر مردم از فراگرفتن آن عاجز بودند، پس آن علوم را خوب فراگرفت.» (3) « ابوذر خود می گفت: از پیامبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) درباره هر چیزی پرسش کردم، حتی درباره لمس سنگ ریزه (در نماز) سپس فرمود: یکبار لمس کن یا آن را رها کن. و نیز گفته است: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از هر چیزی علمی به ما آموخت حتی از پرندگان آسمان.» (4) در زهد و تقوی نیز سرآمد روزگار خویش بود. « هنگام مرگ از ابوذر پرسیدند: چه داری؟ گفت: اعمالم را. گفتند: از تو درباره طلا و نقره می پرسیم. وی گفت: صبح که شود امید شب را ندارم و در شب امید صبح را ندارم. همه ما خزانه ای داریم که بهترین کالاهای خود را در آن قرار می دهیم از محبوبم پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیدم که می فرماید: خزانه انسان گور اوست.» (5) از جمله فرمایشات ابوذر در شام - وی در زمان خلیفه سوم به آنجا تبعید شده بود - این بود: «حوادثی که اکنون روی می دهد، ما با آنها آشنایی نداریم، به خداوند سوگند

ص: 153

-
- 1- دلائل النبوه و معرفه الاحوال الشریعه، ج 1، ص 296.
 - 2- البدء و التاريخ، ج 2، ص 789.
 - 3- ابوذر غفاری وجدان بیدار آدمیت، ص 69.
 - 4- ابوذر غفاری وجدان بیدار آدمیت، ص 68.
 - 5- ابوذر غفاری وجدان بیدار آدمیت، ص 243 - 245.

این اعمال و تجاوزها در اسلام نبوده و در کتاب خدا و سنت رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وجود ندارد. به خداوند سوگند من می نگرم حق از بین می رود و نور خدا و حقیقت خاموش می گردد...» (1) سرانجام ابوذر در سال 31 یا 32 هجری در ربنده وفات کرد. «حافظ ابونعیم اصفهانی در ص 162 جلد اول حلیه الاولیاء به اسناد خود نقل می نماید از ابوذر غفاری که گفت: خدمت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ایستاده بودم آن حضرت به من فرمود: تو مرد صالحی هستی زود است که بعد از من بلایی به تو برسد. عرض کردم: برای خدا؟ فرمود: برای خدا. گفتم: مرحبا به امر خدای تعالی.» (2) در بیان غربت معنوی ابوذر ذکر حدیثی از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لازم است: «رحم الله اباذر، یمشی وحده، و یموت وحده، و یبعث وحده.» (3)

عمار بن یاسر

ابن اثیر جزری گوید: «عمار بن یاسر بن عامر ابویقظان مدحجی از نخستین افرادی است که اسلام اختیار کرد، مادر او سمیه نخستین شهید در راه خدا بود، او و پدر و مادرش از سابقین به شمار می آیند، عمار از بنی مخزوم هم به شمار می رفت چون مادرش سمیه برده یکی از مخزومیان بوده و یاسر با وی ازدواج کرده بود.» (4) «واقدی... از عروه بن زبیر نقل می کند عمار بن یاسر از مستضعفانی بود که آنان را در مکه شکنجه می دادند تا از دین برگردند. واقدی می گوید: مستضعفان کسانی هستند که در مکه نه عشیره و قوم داشتند و نه

ص: 154

1- الغارات، ص 363.

2- شبهای پیشاور، ص 361.

3- سیرت رسول الله، ج 2، ص 971.

4- الغارات، ص 491.

کسی از ایشان حمایت می کرد.» (1) «وی در جنگ های بدر و خندق و تمام جنگ های دیگر همراه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بوده است.» (2)

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در مورد عمار می فرمودند: «شما عمار را چگونه می دانید، عمار با حق است و حق هم با عمار می باشد، هر جا که عمار برود حق هم آنجا می باشد، عمار پوست بین چشم و دماغم هست و گروه ستمکاران او را خواهند کشت، عمار آنها را به طرف بهشت فرامی خواند ولی طرف مقابل او را طرف دوزخ دعوت می کند.» (3) «روزی عمار بن یاسر بر در آستان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمد و اجازه ورود خواست. فرمود: او را رخصت دهید، خوش آمدی، ای پاک پاکزاد.» (4) و یا: «عمار تا نرمه استخوانهایش از ایمان انباشته و سرشار است.» (5) علاوه بر احادیث ذکر شده، آیات قرآنی نیز که در شأن عمار بن یاسر نازل شده مهر تأییدی است بر شخصیت والا و گرانقدر وی و همچنین گویای درجه اخلاص وی در ایمان به خدا و رسول می باشد.

زمانی که مشرکین مکه عمار، بلال، خَبَّاب، عابس و... را آنقدر شکنجه کردند که آنها مجبور به مهاجرت شدند این آیه در حق ایشان نازل شد: «والذین هاجروا فی الله من بعده ما ظلموا لنبوئتهم فی الدنيا حسنه و لأجر الآخرة اکبر لو کانوا یعملون»، "و کسانی که پس از ستمدیدی، به خاطر خدا مهاجرت کردند بی تردید آنان را در دنیا جای نیکو می دهیم و بی شک پاداش آخرت

ص: 155

1- طبقات الکبری، ج 3، ص 212.

2- طبقات الکبری، ج 3، ص 214.

3- الغارات، ص 490.

4- وقعه الصفین، ص 442.

5- وقعه الصفین، ص 443.

بزرگتر است اگر می دانستند" (نحل-41)» (1) همچنین زمانی که مشرکین عمار را در اثر شکنجه مجبور به تعریف و تمجید خدایان خود و توهین به رسول خدا نمودند این آیه نازل شد: « من كفر بالله من بعده ايمانه الا من اكره و قلبه. مطمئن بالايمن " ، " مگر کسی که مجبور شود و قلب او مطمئن به ایمان باشد" (نحل-105)» و یا آیه 1 از سوره مبارکه عنکبوت: «...و هم لا يفتنون " ، " ... و آنان آزموده نمی شوند" و آیه 9 از سوره مبارکه زمر: " امن هو قنت اثناء الليل ساجدا و قائما يحذر الآخرة و يرجو رحمة ربّه... " ، " آیا این کافر بهتر است یا آن که در ساعات شب ایستاده است بر پا و سجده کننده است" (2) سرانجام، عمار در جنگ صفین در سال 37 هجری، در سنی بیش از نود سال، در دفاع از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شهادت رسید.

ترتیب ارکان اربعه

از آنجایی که این چهار صحابه شریف و گرانقدر بر اعتقاد به منصب جانشینی حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نسبت به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) محکم و استوار باقی ماندند و رکن و پایه ای شدند برای دیگرانی که به این جرگه پیوستند لذا آنان را ارکان اربعه یعنی رکن های چهارگانه می خوانند. این عنوانی است که شیخ طوسی بر آنها نهاد و به این ترتیب آنها را ذکر کرد :

سلمان «اولین نفر از ارکان اربعه است.» (3)

ص: 156

1- طبقات الكبرى، ج 3، ص 213.

2- طبقات الكبرى، ج 3، ص 214.

3- رجال طوسی، ص 65.

مقداد» دومین نفر از ارکان اربعه است.» (1)

ابوذر» یکی از ارکان اربعه است.» (2)

عمار « چهارمین نفر از ارکان اربعه است.» (3) گرچه عمار کمی مکث و تأمل کرد اما سرانجام خود را به دیگران رسانید و نسبت به مولای خویش ادای دین کرد.

دلایل انتخاب ارکان اربعه

در غوغای سقیفه، که نماد زبانه کشیدن آتش شهوت و دنیاخواهی است، آتشی که مدت‌ها در برابر سپر وجودی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در سینه‌ها حبس شده بود و با کنار رفتن این سپر به یکباره سر برآورد و جهانی را بسوزاند، تنها عده‌ای معدود بودند که خود را در این جریان منفی حفظ کرده و پایبندی خود را به کلام خدا و رسولش، مبنی بر وصایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، حفظ کردند. اگرچه افراد دیگری هم خود را دوباره بازیافته و به جرگه آنها ملحق شدند، اما این جسارت و شجاعت آنها بود که تمام تلاش شیطان را برای مخفی کردن حق جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ناکام گذاشت و در آن خفقان شدید، که هستیشان را تهدید می‌کرد به ذکر نص الهی در بیان مقام و منصب مولایشان پرداختند و عاملی شدند برای حفظ نور خدا در میان آن ظلمت. سلمان، مقداد، ابوذر و عمار، این چهار رکن شیعه، بر عهد و پیمانی که با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در غدیر خم بسته بودند، ماندند و

ص: 157

1- رجال طوسی، ص 81.

2- رجال طوسی، ص 59.

3- رجال طوسی، ص 70.

این کلام رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را که فرمودند: هر کس من مولای اویم علی مولای اوست ... مانند گوهری در صدف وجود خویش حفظ کردند و مردانه و مصرانه بر این کلام ربانی و الهی ایستادگی کردند و تا آخرین لحظات عمر خویش، از این عقیده و دیدگاه، دفاع کردند و لحظه ای از یاری امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پا پس نکشیدند و گفتند: « او پس از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خلیفه و امام است، زیرا که آن حضرت، برتر از دیگران بود، و تمامی جهات فضیلت و رأی و کمال در او گرد آمده (و همگی را دارا) بود، در ایمان به خدا گوی سبقت را از همگی ربوده، و در دانش و علم به احکام، سرآمد دیگران گردیده، و در جهاد (با دشمنان دین) پیشرو آنها بوده، و در پارسایی و زهد و خیر و نیکی قابل مقایسه با دیگران نبود، و در نزدیکی به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و قرابتش با آن حضرت کسی انباز او نگشت.» (1)

اگر چه پذیرفتن این نص الهی، متحمل تبعیدها، کتک خوردنها، توهین ها و حقارت ها و بود، اما آنها جانانه خطرات را به جان خریدند و وفاداری خویش را هم به خدای خویش، هم به رسول او و هم به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به اثبات رساندند. حقیقت طلبی آنها و درک صحیح و درست آموزه های نبوی، عواملی شدند بر یاری امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ماندنشان در آن لحظه، که همه رفتند و جریان را به عاملین سقیفه واگذار کردند؛ خود، دلیلی است ارزشمند برای ذکر نام و احوالانشان. و اگر چه عمار با کمی تأمل متاثر از فتنه موجود، خود را به حلقه یاران - سلمان، مقداد و ابوذر - رساند، اما، در دفاع از مقام والای امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ص: 158

، تا لحظه شهادت خویش ماند و کوتاهی نکرد. دلیل بر این ادعا، ذکر حدیثی از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) است « حمran بن اعین گوید : از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) سؤال کردم درباره عمار بن یاسر چه می فرمائید ؟ امام (عَلَيْهِ السَّلَام) سه بار فرمودند : خداوند عمار را رحمت کند، او با علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در جنگ شرکت نمود و جنگید تا آنگاه که به شهادت رسید. » (1)

ذکر احادیثی در فضیلت ارکان اربعه

افرادی که از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در جریان سقیفه دفاع می کردند، افراد عادی و معمولی نبودند؛ بلکه آنها تربیت یافته مکتب نبوی بودند و انسانهای والایی بودند که در اوج زهد و عبادت و دانش و سیاست قرار داشتند و از فرزندانگان زمان بودند و در تاریخ اسلام، خدمات و فداکاریهای شگفتی دارند. آنها به عنوان ارکان شیعه، دارای مقام رفیعی می باشند.

برای نمونه به تعدادی از این روایات اشاره می کنیم:

1- پیامبر (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمودند : « همانا به راستی بهشت شیفته سه کس است : علی و عمار و سلمان. » (2)

2- زراره از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) روایت می کند که علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمودند : « چند نفرند که خداوند به خاطر آنها باران می فرستد و روزی می دهد و یاری می کند، و آنان سلمان فارسی، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری، عمار و حذیفه می باشند، علی (عَلَيْهِ السَّلَام) می فرمودند : من هم امام و رهبر آنها هستم، و این جماعت بر

ص: 159

1- الغارات، ص 48.

2- وقعه الصفین، ص 443.

جنازه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) نماز گذاردند.» (1)

3- امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند: «بعد از وفات حضرت رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) همه از حق دست کشیدند و به دوران جاهلیت و تعصبات نژادی برگشتند و تنها سه نفر در حق استوار ماندند و آنان عبارت بودند از سلمان، ابوذر، مقداد و بعد عمار و گروهی دیگر به آنها ملحق شدند.» (2)

از آنجایی که خداوند طبق آیه 3 از سوره مبارکه مائده اکمال دین را در پذیرش ولایت و امامت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می داند لذا پذیرفتن این خواست الهی یعنی بیرون رفتن از محدوده اسلام و بر خلاف آن حرکت کردن که اصطلاحاً به آن مرتد می گویند و این اتفاقی است که در طی جریان سقیفه برای عده زیادی از مردم پیش آمد و تنها این چهار صحابه بزرگوار و جماعتی که به آنها ملحق شدند توانستند خود را از این آفت فکری و عقیدتی و ایمانی حفظ کنند.

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند: «خداوند مرا امر کرده به دوستی چهار نفر و مرا خبر داده که آنها را دوست می دارد. عرض کردند یا رسول الله آن چهار نفر کیانند؟ فرمود: علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و ابوذر و مقداد و سلمان.» (3) و نمونه های فراوان دیگر.

ص: 160

1- الغارات، ص 428.1-

2- الغارات، ص 361.

3- الاستيعاب في معرفة الاصحاب، ج 3، ص 1482.

حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آخرین فرزند حضرت ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حضرت فاطمه بنت اسد (عَلَيْهَا السَّلَامُ) می باشد. ایشان دوران کودکی را در محضر نبی مکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با گذراندن مراحل کمال طی کرد و تبدیل شد به یک حامی سرسخت و از جان گذشته برای دین مبین اسلام. وی شایستگی ها و توانمندی های فراوان و نامحدودی در زمینه های مختلف از جمله علم، حلم، زهد، عدالت، و... داشت و برترین شخصیت دینی بعد از رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می باشد. در تاریخ اسلام احادیث بسیاری از شیعه و اهل سنت در تعالی روح، بلندای اندیشه، اوج زهد، وسعت عدالت، اخلاص در ایمان، شگفتی حلم و عظمت شخصیت ایشان روایت شده است. وجود بی بدیل ایشان شخصیت منحصر به فردی است که همواره دوست و دشمن او را ستوده اند. وجود مبارک ایشان به اذن الهی و توسط پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مقام دامادی، برادری و جانشینی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را دارا می باشد. امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به عنوان اولین امام شیعیان تداوم بخش رسالت نبوی است در قالب امامت. و این سمتی است که خداوند به وسیله پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به ایشان و امامان بعد، از نسل او، بخشید.

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)**صحابه**

« صحابه : در لغت جمع صاحب و به معنی 1-همنشینان، مصاحبان، دوستان، یاران.

2- یاران پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، کسانی که درک محضر پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) کردند، می باشد.» (1) لذا در تاریخ اسلام، واژه صحابه، در معنای اصطلاحی به کسانی اطلاق می شود که به خدمت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسیده و مدتی با آن حضرت صحبت داشته اند و این به معنای پیروی تمام و کمال همه آن افراد از رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در همه شئون، اعم از اخلاق، گفتار، کردار و غیره، نیست. بنابراین، واژه صحابه، اطلاق عام بوده و تنها عده ای محدود از خیل صحابه، با برخورداری از درجه بالایی از اخلاص در ایمان، شایستگی پیروی از آن حضرت را داشته اند مانند سلمان، مقداد، ابوذر و عمار. بعضی از صحابه بعد از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دچار انحراف فکری و عقیدتی شدند و از پذیرفتن ولایت و امامت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) سرباز زدند و فکر و اندیشه خود را که مبنی بر تمایلات نفسانی بود بر خواست خدا و خواست رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ترجیح دادند. اما برخی دیگر کسانی بودند که بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از مقام ولایت و امامت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) دفاع کردند و در تمامی لحظات سخت یاور و پشتیبان ایشان بودند. افرادی مانند سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و «ابوایوب انصاری، خباب بن ارت، رفاعه بن رافع بن مالک انصاری خزرجی، قیس بن سعد بن عباد و...» (2) که در این رساله منظور از صحابه به طور خاص ارکان اربعه است که در این گروه جای دارند.

یاران

یاران: جمع یار. یار در لغت به معنی «محبوب، معشوق، دوست، رفیق، کمک

ص: 162

1- فرهنگ فارسی، ج 2، ص 2131.

2- الغدير، ج 18، ص 159.

کار، ناصر، معین ... می باشد.» (1) مترادف یار، همنشین، معاشر و همراه می باشد. همنشین در لغت یعنی «کسی که بادیگری نشست و برخاست و معاشرت کند، هم نشست، جلیس، معاشر، همدم...» (2) معاشر نیز به معنی «با کسی زندگی کننده، یار، رفیق، دوست...» (معین، (3) همراه به معنی «دو یا چند کس که با هم راهی را طی کنند، هم سفر، متحد، باتفاق (در طی طریق)...» (4)

در کاربرد واژه صحابه و یاران امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، در عنوان پایان نامه، توجه به معنای عام واژگانی مانند یار، همنشین، معاشر و همراه نبوده، بلکه مراد، معنای خاص این واژگان می باشد. زیرا هر یاری یاری کننده نیست و هر همراهی تمام کننده راه نیست. بنابراین، منظور از صحابه و یاران امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، در حقیقت، پیروان راستین و یاران یاری کننده و صاحبان استقامت در رهروی پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و جانشین بر حق ایشان، امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است که در تاریخ اسلام به نام شیعه شناخته شده اند و به طور اخص تاکید بر چهار صحابه بزرگوار حضرت رسول (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) یعنی سلمان، مقداد، ابوذر و عمار می باشد.

جانشین

از دیگر واژگان مورد بررسی، کلمه جانشین می باشد. «جانشین: در لغت یعنی 1- کسی که به جای دیگری نشیند و وظائف او را انجام دهد. قائم مقام

ص: 163

1- فرهنگ فارسی، ج 4، ص 2145.

2- فرهنگ فارسی، ج 4، ص 5194.

3- فرهنگ فارسی، ج 3، ص 4212.

4- فرهنگ فارسی، ج 4، ص 5181.

، خلیفه. 2- ولیعهد.» (1) برای دانستن معنای وصایت و جانشینی که در مورد حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نسبت به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به کار می رود دانستن چند واژه لازم و ضروری می نماید:

1- وصی: وصی در لغت یعنی «اندرز دهنده، کسی که وصیت کند، سفارش کننده، کسی که به وی وصیت شده، سفارش شده...» (2)

2- وصایت: وصایت در لغت یعنی «عمل کردن وصی، نصیحت، وصیت، سفارش.» (3)

3- وصیت: وصیت در لغت «یعنی اندرز، نصیحت، سفارش کسی به یک یا چند تن بر اجرای اعمال و دخل و تصرف در اموال وی پس از مرگ او...» (4)

آنچه در امر جانشینی رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دارای اهمیت است توجه به این نکته است که وصایت به معنای وصیت تملیکی نیست. زیرا در وصیت تملیکی، وصیت کننده نسبت به دارایی و ماترک خود که به ارث می نهد وصیت می کند و این یک مسئله شخصی است. در وصیت تملیکی، وصیت بر اراده شخصی وصیت کننده قائم بوده و بر اموال و ماترک شخصی او تعلق می گیرد هر چند در کیفیت وصیت، رعایت احکام شرعی مد نظر باشد.

ص: 164

1- فرهنگ فارسی، ج 1، ص 1211.

2- فرهنگ فارسی، ج 4، ص 5035.

3- فرهنگ فارسی، ج 4، ص 5033.

4- فرهنگ فارسی، ج 4، ص 5035.

اما در امر جانشینی رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، نه موضوع وصیت شخصی است و نه اراده حاکم بر آن. آنچه آنکه خود مسئله نبوت نیز امری غیر شخصی و مبتنی بر اراده الهی است. بنابراین، نیابت و جانشینی آن در مقام امامت نیز عقلا امری است تفویضی و قائم بر اراده الهی.

لذا وصایت در موضوع جانشینی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هم به لحاظ موضوع هم از جهت اراده حاکم بر آن با وصیت و ارث کاملا متفاوت است. حدیث غدیر و آیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ...» و احادیثی همچون یوم الدار، منزلت، سفینه، ثقلین و غیره که مورد وثوق فریقین عامه و خاصه است، مؤید این مطلب است.

ذکر یک نکته حائز اهمیت است و آن این که، خلافت اعم از حکومت است و در جانشینی حضرت رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) امر ظاهری حکومت از آل الله غصب شد و گرنه، خلافت، که براساس وصایت مبتنی بر اراده الهی است، متعلق به آل الله بوده و همواره خواهد بود تا آن دم که حکومت ظاهری، در قیام آن موعود پاکیزه به آن ضمیمه شود. در تایید این ادعا به موارد ذیل اشاره می شود:

آیه 59 از سوره مبارکه نساء: "یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم".

آیه 61 از سوره مبارکه آل عمران (آیه مباهله): "فمن حاجک فیه من بعده ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم... و آیات فراوان دیگر.

در زمینه احادیث هم لازم است به حدیث معروف غدیر خم و یا حدیث ثقین، حدیث یوم الانذار و ... اشاره کرد.

(در پایان رساله آیات و روایات فوق همراه با موارد دیگر مورد بررسی و توجه بیشتری قرار گرفته اند.)

تبیین

تبیین در لغت یعنی «1- پیدا کردن، آشکار کردن، روشن شدن. 2- روشن گفتن. 3- روشنگری. 4- روشن گویی.»⁽¹⁾ اینها معانی تبیین در لغت می باشد. هدف از بکار بردن این واژه در عنوان پایان نامه صرف بیان کردن مقام جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) نسبت به پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) نیست بلکه منظور آنست که این چهار صحابه شریف (سلمان، مقداد، ابوذر و عمار) تمام سعی و تلاش خود را به کار بستند تا شأن و شخصیت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) و جایگاه رفیع امامت ایشان را در میان مردم جابیندازند و اینگونه آنان را با جایگاه والای حضرت (عَلَيْهِ السَّلَام) آشناسازند و به سمت و سوی ایشان کشانند.

ارکان اربعه

منظور ما از ارکان اربعه سلمان، مقداد، ابوذر و عمار است. آنها چهار رکن رکین اسلام و از اصحاب برجسته رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) بودند و همچنین از یاران وفادار امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) که حمایت‌های مؤثر و ماندگاری در رابطه با ایشان از خود بجای گذاشتند البته بطور مفصل قبلاً توضیحاتی داده شده است.

ص: 166

1- فرهنگ فارسی، ج 1، ص 1025.

« محل سقیفه بنی ساعده در مجاورت مسجد بنی ساعده، و نزدیکی چاه بضاعه واقع شده است. » (1) محلی بود که مردم جهت مشورت در کارهایشان در آنجا گردهم می آمدند. این مکان بعد از رحلت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دارای شهرتی فراگیر شد زیرا تجمع عده ای از انصار به سرکردگی سعد بن عباد و عده ای از اهل مدینه از جمله ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح و... منجر به برکناری امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) از مقام ظاهری خلافت رسول اکرم (عَلَيْهِ السَّلَام) و جایگزینی ابوبکر به جای ایشان شد و این یعنی شروع اختلاف در میان امت اسلام و سقیفه محل و مرکز این اختلاف بود.

ص: 167

1- مدینه شناسی، ص 252.

فصل دوم : بررسی و تحلیل جریان سقیفه و واکنش ارکان اربعه

اشاره

ص: 169

بعد از وفات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، جریان سقیفه پیش آمد که ماحصل آن بر کناری امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، به صورت ظاهری، از رهبری حکومت اسلامی و قرار دادن دیگری در این مسند بود و این یعنی شروع تفرقه و اختلاف در امت اسلامی. عده ای، از جریان به وجود آمده حمایت کردند و مدافع خلافت خلیفه اول شدند و عده ای دیگر از صحابه، همچون سلمان، مقداد، ابوذر و عمار و... به مخالفت با آن پرداختند و تاکید کردند که این سمت، به نص الهی، توسط پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بارها و بارها اعلام شده که نمونه بارز آن در غدیر خم بوده است. این مخالفتها و یادآوری احادیث پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در شأن و منزلت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، از همان روزهای نخستین سقیفه تا آخرین لحظات حیات شریف این چهار صحابه بزرگوار، ادامه داشت. هر کدام از ایشان به نحوی حمایت خویش را از امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اعلام کردند و عواقب آن را هم به جان خریدند و توانستند تاثیر مثبت و بسزائی در گسترش تشیع داشته باشند. در پستی و بلندیهای روزگار قرار گرفتند، اما محکم و استوار ماندند و لحظه ای از دیدگاه خود پا پس نکشیدند؛ مانند ابوذر که گرمای سوزان و طاقت فرسای ربه را تحمل کرد و همچنان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را وصی و جانشین بر حق پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) معرفی می نمود و یا عمار، با این که بیش از نود سال سن داشت، در طی دوران حکومت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، کنار حضرت در جنگهای جمل و صفین ماند و شمشیر زد تا حق امام خویش را به اثبات برساند. گرچه روزگار طعم تلخ زندگی را به آنها چشانید، اما آنها در برابر این بدی، حلاوت و شیرینی ولایتمداری اهل بیت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به رگهای جامعه تزریق کردند،

برای آنان که می خواهند بدانند و درک بهتری از خدا و از حیات داشته باشند.

بخش یک: بررسی عوامل بیدایش سقیفه و تحلیل آن

اشاره

عوامل اعتقادی و فرهنگی در حذف جانشین واقعی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در سقیفه اگر چه در زمان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عده زیادی از مردم، اسلام را به عنوان دین الهی پذیرفتند ولی این بدان معنا نبود که اسلام درون آنها نهادینه شده و تبدیل به ایمان و عقیده محکم شده باشد؛ چرا که پذیرش اسلام از جانب برخی به خاطر برخورداری از آینده بهتر بود، زیرا روند رو به رشد اسلام گویای همه گیر شدن آن و تسلط بر جامعه و قدرتمند شدن آن بود. عده ای هم از روی ترس و اجبار مجبور به پذیرش آن شدند، چرا که در غیر اینصورت جان خویش را از دست می دادند، مانند جریان فتح مکه در سال هشتم هجری توسط پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و البته عده ای هم از روی باور و ایمان قلبی پذیرای آن شدند و در این اثنا عده ای هم حزب باد بودند؛ بدین معنا که هر کجا منافعشان تامین می شد همان را پایه عقیدتی خود قرار می دادند که به این افراد منافقین می گفتند: برای اثبات این مدعا به آیاتی از قرآن اشاره می شود: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تَوَدُّوا الْإِيمَانَ إِذْ دَخَلْتُمُوهُنَّ لَوْلَا أَنَّكُمْ كُنْتُمْ رِجَالًا مَّوَدَّةَ بَيْنِهِمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

اعراب (بیابان نشین) گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاوردید و لکن بگوئید مسلمان شدیم و هنوز ایمان در دلهای شما در نیامده است.» (حجرات- 14)

« وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَاوَا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ

« و چون دیدند آنان را که ایمان آوردند گفتند ایمان آوردیم و چون خلوت کردند با شیطانهای خود گفتند همانا ما با شما ایم همانا ما فسوس کنندگانیم.» (بقره - 94) علاوه بر آیات فوق ذکر نمونه های تاریخی نیز جهت درک بهتر مسئله لازم و ضروری است: «روزی بین مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص گفتگویی در گرفت، مغیره عمرو را دشنام داد. عمرو گفت: "هصیص" کجاست؟ (نام نیای خود را برد) پسرش عبدالله گفت: "انا لله و انا الیه راجعون" به طریق جاهلیت (قبیله) رفتی! و عمرو به خاطر این کار سی بنده آزاد کرد.» (1)

«مفسران در شأن نزول آیه نهم الحجرات نوشته اند: بین عبدالله بن ابی و عبدالله بن رواحه گفتگو و زد و خوردی در گرفت، و گفته اند در حق دو مرد انصاری بود یکی عشیره بیشتر داشت به دیگری گفت حق خود را به قهر از تو می ستانم. آیه های دیگر نیز در قرآن هست که مفسران نوشته اند برای رفع خصومت های قبیله ای بود که گاهگاه پدید می گشت.» (2)

این وضعیت اعتقادی کسانی است که هم عصر با نبی مکرم اسلام بودند و بطور مستقیم از وجود پر فروغ ایشان بهره مند بودند. لازمه رسیدن به ایمان کسب معرفت نسبت به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و الله متعال بود؛ چرا که، این پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود که خداوند را آنگونه که شایسته بود برای آنان تعریف و بیان می نمود. و این یعنی خواست قلبی و درونی هر فرد برای رسیدن به این معرفت و ایمان. کسانی که

ص: 172

-
- 1- پس از پنجاه سال (پژوهشی تازه پیرامون قیام امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 33 - 34.
 - 2- پس از پنجاه سال (پژوهشی تازه پیرامون قیام امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 33.

خواستند، مانند سلمان، مقداد ابوذر، عمار، حذیفه و ... به ایمان واقعی و معرفت نهایی دست یافتند و آنهایی که نخواستند، تا ابد از دستیابی به آن محروم شدند. کسانی مثل عمرو عاص، معاویه و ... همین ضعف عقیده و دیدگاه منجر به فتنه سقیفه شد.

دعوت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از کفر به اسلام و ایمان به توحید، بیست و سه سال طول کشید که از این مدت، سه سال آن مخفیانه در مکه بود، ده سال آن نیز در مکه بطور آشکار صورت گرفت و در این سیزده سال، عناد و دشمنی کفار در مکه و آزار و اذیت های آنها نسبت به آنان که اسلام آورده بودند، موجب رعب و وحشت دیگران و مانع بزرگی بر سر راه پذیرش اسلام از طرف عموم مردم شد، چرا که خوف ناشی از آزار و اذیت از طرف کفار و سران کفر، روند پذیرش دعوت را کند کرده بود. پس از مهاجرت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از مکه به مدینه و در اختیار داشتن پایگاهی به نام یثرب یا مدینه النبوی، سرعت دعوت افزایش یافت و عمده کسانی که به توحید گرویدند در طول ده سال آخر حیات پاکیزه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود، لذا عموم کسانی که به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پیوستند، به خاطر فرصت اندک، در حقیقت از باطن کفر به ظاهر اسلام رسیده بودند، چرا که تفکر، اعتقاد، روحیات و شخصیت آنان در کفر نهادینه شده بود و این تغییر عقیده، برای تغییر دیدگاه های آنان، در این فاصله اندک، عموم را با ظواهر اسلام آشنا نمود. از طرفی جامعه پیش از اسلام و حتی در زمان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در عربستان، جامعه ای بود فاقد هر گونه نهاد آموزشی، کتابت، فرهنگ مدون و مکتوب و حتی مدرسه و مکتبخانه؛ یعنی به لحاظ ساختاری، از ابتدائی ترین ساختارهای

آموزشی نیز بی بهره بود. جامعه ای مطلقاً بدوی که اوج آموزش آن و اوج فرهنگ آن، شعر جاهلی، آن هم در قالب شفاهی بود. لذا جامعه ای بود فاقد فرهیختگی؛ از سویی دعوت به اسلام، دعوت به تعقل، فرهنگ، فرهیختگی انسان و رشد و بلوغ انسان بر اساس آموزه های عمیق الهی بود و دعوت به دینی که معجزه آن کتاب است؛ آن هم کلام متعالی خدا که شکوفایی فطرت و شعور و بلوغ عقلانی را برای تعالی انسان می طلبد. از این جهت، ایجاد تعقل دینی و تعمیق باورهای دینی در جامعه، نیازمند توسعه بنیانهای فرهنگی جدید بر اساس آموزه های الهی بود؛ هم در حوزه توحید و اخلاق و هم در اقتصاد و سیاست و روابط اجتماعی و سایر حوزه های حیات اجتماعی و انسانی.

از این جهت، جانشینی به حق پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، تداوم رسالت آن رسول گرامی بود، نه در نزول وحی بلکه در تاویل آن و تعمیق اجتماعی آن. آنچه در سقیفه اتفاق افتاد حذف این بخش دوم بود؛ لذا در هنگامه سقیفه، عموم مردم، مسلمانانی بودند که در سطح ظاهری در دریای عمیق اسلام شناور بودند و هنوز به عمق مفاهیم بلند اسلام و به درک درست مقام امامت نائل نیامده و ادراک دینی آنان، حائز درک اهمیت مسئله حیاتی امامت و شعور لازم برای دفاع از این مقام الهی نبود. بنابراین، می توان عوامل اعتقادی و فرهنگی مردم در هنگامه سقیفه را که منجر به حذف جانشین واقعی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و بی بهره شدن عموم مسلمانان از امامت گردید چنین بیان کرد:

1- خوف ناشی از ضعف ایمان در برابر رفتار خشن عوامل حرکت کودتاگونه سقیفه.

2- وجود منافقین با باورهای ریاکارانه شان، که بیشتر به جاهلیت گرایش داشتند تا به ایمان الهی.

3- انسجام عوامل قدرت طلب با برنامه ریزی های قبلی.

4- عدم شناخت عمیق اسلام از طریق عموم مردم که تازه مسلمانانی بودند آشنا به برخی ظواهر اسلام مانند نماز، روزه، حج، جهاد و

فضای سیاسی حاکم بر جامعه بعد از سقیفه

اشاره

اگر چه مسئله جانشینی امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به لحاظ آیات، روایات و مستندات تاریخی در همان صدر اسلام و در زمان حیات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) امری محرز بوده و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در موارد مکرر این امر الهی را به مردم گوشزد می فرمودند، از جمله حدیث یوم الدار، حدیث منزلت، حدیث سفینه، حدیث ثقلین و موارد دیگر؛ بالاخص در حدیث غدیر خم که تمامی این روایات از طرف عامه و خاصه نقل شده است، بویژه حدیث غدیر که در حجه الوداع بیش از صد و بیست هزار نفر که در غدیر خم حضور داشتند بصورت فرد فرد و حتی زنان با نظارت حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و به امر ایشان و بر اساس نزول وحی و امر الهی با حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بیعت نمودند که مستندات آن را، اعم از عامه و خاصه، علامه امینی در کتاب گرانسنگ خود به نام الغدیر جمع آوری نموده است؛ اما پرسشی که ذهن را مشغول می کند این است که چرا در هنگامه سقیفه و پس از آن عامه مردم جرأت بیان حقیقت را نداشتند؟ در بررسی چرایی این مسئله و کیفیت فضای سیاسی حاکم بر جامعه،

از سقیفه به بعد، آنچه حائز اهمیت است چگونگی اعمال قدرت و ابزارهای اجرایی اعمال قدرت از طرف حاکمان سقیفه و خلفای پس از آن، می تواند این مسئله غامض را روشن نماید. برخی از آن عوامل به شرح زیر بررسی می شود:

حرمت شکنی

حاکمان وقت، علاوه بر غضب حکومت، دست به اقدام دیگری زدند و آن تلاش برای از بین بردن حرمت و عظمت خاندان عصمت و طهارت در چشم مردمان بود. جایگاه شریف و رفیعی که هم آیات قرآنی دال بر آن بود و هم کلام رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ).

خداوند در قرآن می فرماید: « اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً »

«جز این نیست که خدا می خواهد آلودگی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را كاملاً پاكيژه گرداند.» (احزاب - 33)

«ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در ص 85 و 86 صواعق از هفت طریق با اعتراف به صحت این واقعه مهمه را نقل نموده که این آیه در شأن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردیده و فقط این پنج تن مقدس بودند که مشمول طهارت این آیه شریفه واقع گردیدند.»

[\(1\)](#)

و یا آنجا که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می فرمایند:

«اِنَّی تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنَ كِتَابَ اللّهِ وَ عِترتی اهل بیتی اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَما فَقَدْ نَجَوْتُمْ (و نسخه) لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهَا اَبَدًا.»

ص: 176

1- شبهای پیشاور، ص 565.

«من دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم که اگر به این دو چنگ زده و متمسک شدید هرگز گمراه نگردید و قطعاً نجات می یابید و این دو یکی قرآن کتاب آسمانی و دیگری عترت و اهل بیت منند.» (1) و نمونه های فراوان دیگر که در این مجال به خاطر جلوگیری از طولانی شدن بحث به همین مقدار بسنده می شود. از موارد حرمت شکنی می توان به نمونه های زیر اشاره کرد:

الف - آنان در اولین اقدام به غصب فدک پرداختند؛ ملکی که پس از فتح خیبر از طرف یهودیان خیبر به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هبه شد و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آن را به حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) بخشیدند. «مالکین فدک و عوالی آمدند خدمت رسول اکرم و قرارداد صلحی نمودند که نصف تمام فدک از آن حضرت باشد و نصف دیگر مال خودشان باشد.» (2) و در طی این جریان نه دلائل حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را پذیرفتند و نه شهادت شاهدان از جمله حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و ام ایمن را، در حالی که با توجه به آیه تطهیر، اهل بیت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از جمله امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، مصداق کامل پاکیزگی و طهارتند و کلام آنها صدق محض است. غصب فدک و خارج کردن آن از دست حضرت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) اگرچه از لحاظ سیاسی حذف ابزار قدرت اقتصادی از این خاندان مطهر بود، اما از سویی، با توجه به نوع برخورد و عدم پذیرش سخنان آن بزرگواران که مصادیق بارز صدق و راستی و درستی اند، تلاش برای هتک حرمت و قداست زدایی از ایشان بود؛ آن هم قداست و پاکیزگی ای که به صراحت آیه تطهیر، خداوند با اراده خویش به آنها عطا فرموده است.

ص: 177

1- شبهای پیشاور، ص 403.

2- شبهای پیشاور، ص 517.

ب - نمونه دیگر حرمت شکنی ، گرفتن بیعت از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و عده ای معدودی است که در خانه حضرت تجمع کرده بودند. به دستور خلیفه وقت، عمر، به همراه گروهی به درب خانه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آمدند. عمر در ابتدا از آنان خواست که از خانه خارج شده و به جانب ابوبکر رفته و با او بیعت کنند که این مسئله مورد پذیرش امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و همراهانش واقع نشد لذا عمر هیزم خواست. تاریخ اینگونه روایت می کند : « عمر در خواست هیزم کرد و گفت : سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست بیرون آید وگر نه خانه و اهلش را به آتش خواهم کشید. به عمر گفته شد : ای ابوحفص، فاطمه در آن خانه است. عمر گفت: حتی اگر فاطمه نیز در آن خانه باشد.» (1)

ماحصل این برخورد، فاجعه ای عظیم بود: ضرب و شتم حضرت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، شکستن پهلوئی حضرت و سقط شدن حضرت محسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در عظمت حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) ذکر حدیثی از زبان خود حضرت، زمانی که در بستر بیماری بودند و خطاب به ابوبکر و عمر فرمودند، لازم است. ایشان فرمودند : « شما را به خدا سوگند، آیا شما دو نفر از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیدید که می گفت : خشنودی من در خشنودی فاطمه است خشم من در خشم فاطمه است. هر کس فاطمه را دوست بدارد گویی مرا دوست داشته است، هر کس فاطمه را خشنود کند مرا خشنود کرده است و هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.» (2) و یا در جای دیگر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند : «ای فاطمه بدرستی که خداوند غضب

ص: 178

1- الامامه و السياسه، ص 29.

2- الامامه و السياسه، ص 31.

می کند به غضب تو و راضی می شود به رضای تو.» (1) ج - بی حرمتی دیگری که توسط خلیفه اول و دوم صورت گرفت، طناب انداختن به گردن مولای متقیان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) بود که او را اینگونه تا مسجد جهت بیعت با ابوبکر بردند و تهدید کردند که در صورت بیعت نکردن او را خواهند کشت. امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) همان که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در جنگ خندق، بعد از پیروزی بر

عمرو بن عبدود، خطاب به وی فرمودند: « لُمُبَارِزَةُ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِعَمْرُو بْنِ عَبْدِودِ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ »

« پیکار علی بن ابی طالب در جریان جنگ خندق با عمرو بن عبدود از اعمال امت من تا روز قیامت حتما افضل است.» (2)

و یا: « من شهر علم و دانشم، و علی درب آن شهر است، پس هر که علم (و دانش) خواهد باید آن را از علی فراگیرد.» (3)

از لحظه شکل گیری سقیفه به بعد و بلافاصله بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، در رابطه با این خاندانی که در شأن و پاکیزگی ایشان خداوند آیه نازل فرموده، علاوه بر غضب خلافت، تمامی شیوه های تعامل اعم از ادبیات گفتگو و رفتار و کردار حاکمان سقیفه، دون شأن اهل بیت و سرشار از حرمت شکنی بود و این مسئله تا پایان زندگی تمامی خاندان عصمت و طهارت (عَلَيْهِ السَّلَام)، به عنوان یک سنت در بین خلفا تا انتهای دوران بنی عباس ادامه داشت.

ص: 179

1- شبهای پیشاور، ص 574.

2- سیره پیشوایان، ص 57.

3- الارشاد فی معرفه الحجج الله علی العباد، ج 1، ص 14.

استفاده از زور و جبر، از ابتدای حاکمیت سقیفه و در تداوم آن، همان روش متداول پادشاهان و حاکمان طاغوت در طول تاریخ بود و این یعنی یک گام به عقب نهادن و برگشتن در جای اول خود و آنچه که قبل از بعثت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در میان جوامع بشری جاری و ساری بود. البته قاعده زور فقط بر آل الله تحمیل نشد بلکه ابری سیاه بود که تمام جامعه اسلامی آن روز را در بر گرفت و سیاست راهبردی خلفاء به شمار می رفت. به عنوان نمونه می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف - خلفا، بزرگان و دیگر مردمان را از ذکر اقوال پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) منع و حتی تهدید می کردند. « (مرثد یا پسر مرثد از قول پدرش نقل می کند که می گفته است) کنار ابوذر غفاری نشسته بودم مردی بر او درآمد و گفت: مگر امیرالمؤمنین تو را از فتوا دادن نهی نکرده است؟ ابوذر گفت: به خدا سوگند اگر شمشیر بر گلوی من بگذارید که گفتاری را که از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیده ام نقل نکنم پیش از آن که گلویم را ببرید آن را خواهم گفت. » (1) ب- از دیگر کسانی که مشمول قاعده جبر و زور شد، سعد بن عبادہ انصاری بود که با ابوبکر بیعت نکرد و به شام رفت. او در زمان خلیفه دوم در آنجا به قتل رسید و کشته شدن او را به جنیان نسبت دادند. « اما

حقیقت آن است که به گزارش بلاذری فردی شامی از جانب عمر به سوی او فرستاده شد تا از او

ص: 180

بخواهد بیعت کند و زمانی که او نپذیرفت وی را به قتل رساند.»⁽¹⁾ سعد بن عبادہ رئیس قبیله خزرج بود و از مدعیان خلافت در سقیفه.

ج- در زمان خلیفه سوم، زمانی که عمار نامه صحابه پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را که شامل شکایت آنها از ظلم و جور عمال بنی امیه در بلاد اسلامی بود، برای خلیفه آورد، وی بعد از خواندن چند سطر از آن، نامه را بر زمین انداخت و به غلامانش دستور داد که او را بزنند. « او را بر زمین انداخته و می کوبیدند حتی خود او هم چند لگد بر شکم عمار زد که به علت همان ضربات، عمار پیرمرد، مبتلا به مرض فتق شد.»⁽²⁾

در بیان مقام و جایگاه والای عمار پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند: «هر کس عمار را دشمن بدارد خداوند را دشمن داشته است و هر کس به او ناسزا بگوید خداوند را ناسزا گفته است.»⁽³⁾

و همچنین در مورد معیار حق بودن عمار فرمودند: «هرگز پسر سمیه - یعنی عمار - در انتخاب دو امر مخیر نماند مگر آن که درست ترین راه را زان میان برگزیند، پس بر جانب او بپائید.»⁽⁴⁾ و این که ابن مسعود، در جواب شخصی که خواهان دریافت حقیقت در زمان فتنه بود، حدیث پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را یادآور شد که: هرگاه مردم اختلاف کردند شما در طرف ابن سمیه باشید.»⁽⁵⁾

د- از جمله موارد دیگر در این رابطه، تبعید ابوذر به بیابان خشک و بی آب و

ص: 181

1- جمل انساب الاشراف، ج 1، ص 250.

2- شبهای پیشاور، ص 357.

3- الغارات، ص 490.

4- وقعه الصفین، ص 471.1.

5- الغارات، ص 496.

علف ربنه ، به فاصله « سه روز راه تا مدینه» (1) می باشد. زبان حق گوی ابوذر و مداومت او بر نقل حدیث پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ، برای خلفا قابل تحمل نبود؛ لذا پس از آن که به شام تبعید شد و معاویه حق گویی او را برنتافت و او را بر شتر برهنه سوار کرده با مشقت بسیار به مدینه باز گرداند، برای خلیفه سوم هم تحمل او ناشدنی بود؛ بنابراین، این یار صدیق پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را، به جرم نقل حدیث و حق گویی ، به بیابان خشک و بی آب و علف ربنه تبعید نمود تا در تنهایی و گرسنگی جان دهد و همه را از بدرقه او منع نمود؛ اگر چه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (ع) و عمار او را بدرقه نمودند و در هنگام وداع ، مولای متقیان به ایشان فرمود:

« ای ابوذر تو برای خداوند غضب کردی و اکنون امیدوار باش از کسی که برای او غضب نمودی و سخن حق را گفتی، این جماعت از تو به خاطر دنیای خود ترسیدند، ولی تو از آنان به جهت دینت ترسیدی، اکنون واگذار به آنها آنچه را که به خاطر آن از تو ترسیدند.» (2)

از جمله مواردی که ابوذر به عثمان متذکر می شد این بود که : { ای عثمان } کارهای مملکتی را به دست کودکان می سپاری و چراگاه ها را به خود اختصاص می دهی و فرزندان کسانی را که آزاد شدگان رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بودند اطراف خود گرد می آوری و به پست های دولتی می گماری.» (3)

ابوذر، از صحابه بزرگ و جلیل القدر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود که در علم و زهد و فضل به جایگاهی رفیع در نزد پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دست یافته بود. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در

ص: 182

- 1- معجم البلدان، ج 3، ص 24.
- 2- الغارات، ص 367.1-
- 3- جمل انساب الاشراف، ج 5، ص 543.

مورد ایشان فرمودند: « آسمان بر سر راستگوتر و صریح تر از ابوذر سایه نیفکنده است و زمین مثل او را در بر نداشته است، هر کس از این که به زهد عیسی بن مریم بنگرد خوشحال و شاد می شود به ابوذر بنگرد.» (1) استفاده از زور و دور کردن مردمان از احادیث نبی مکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و استفاده صرف از قرآن آن هم نه با توضیح و تفسیر

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بلکه با برداشتهای شخصی، کم کم فضای جامعه را آلوده و تیره و تار کرد و فتنه ها از گوشه و کنار بلاد اسلامی سر بر آورد. مردمان در درک حقیقت و یافتن راه درست دچار مشکل شدند و چند دستگی و انشقاق در جامعه راه یافت به طوری که عده ای به جانبداری خلفا پرداخته، عده ای سکوت اختیار کرده و عده ای راه اهل بیت را همان راه خدا دانسته و به سوی آنان شتافتند.

برچسب ارنداد بر مخالفان

علاوه بر افراد خاص و برجسته، عده ای از قبائل هم با جریان سقیفه به مخالفت پرداختند و از دادن مالیات به حاکم وقت خودداری نمودند، لذا با عنوان مرتد مورد تهاجم واقع شده و با از دست دادن جان و مال خویش، خسارت سنگینی را در این زمینه متحمل گشتند و مجبور به پذیرش موقعیت موجود شدند. این برخوردها و واکنش ها باعث شد که دیگر مردمان، حساب کار خود را کرده و سر تعظیم در مقابل خواست ایشان پایین بیاورند. به عنوان نمونه می توان به جنایت خالد بن ولید در مورد مالک بن نویره اشاره کرد: « مالک پس از به خلافت رسیدن ابوبکر، از دادن زکات به وی جلوگیری کرد و آن را در میان

ص: 183

فقرای قوم خود پخش نمود و همین امر سبب فرستادن خالد به سوی آنها شد. پس از آن که مالک و قومش اذان گفتند و نماز خواندند، خالد این صحابی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را اسیر کرد و به شهادت رساند و به هولناکترین شکل با جسد او برخورد کرده و بی شرمانه با همسر او همبستر شد.» (1)

ایجاد وحشت و رعب

یکی دیگر از اقدامات مهم و تاثیرگذار در تثبیت جایگاه خلافت تازه تاسیس شده ایجاد فضای رعب و وحشت در میان مردمان جهت اطاعت و فرمانبرداری بود. برای نمونه می توان به نقش مؤثر خالد بن ولید اشاره کرد در مقابله با کسانی که مرتد خوانده می شدند و یا ادعای پیامبری داشتند و یا از پرداخت زکات خودداری می کردند و البته در میان آنان بودند کسانی که به خاطر نپذیرفتن ابوبکر به عنوان خلیفه اول مورد تاخت و تاز قرار می گرفتند مانند داستان مالک بن نویره. و یا این سخن ابوهیره که می گفت: « تا عمر زنده بود نمی توانستیم قال رسول الله بگوئیم.» (2) و نیز کشته شدن سعد بن عباده در شام در زمان خلیفه دوم و توجیه عوامفریبانه آن که « جنیان او را کشته ...» (3).

ص: 184

1- الکامل، ج 8، ص 55 - 63.

2- بامداد اسلام، ص 60.

3- تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 24.

ابوعبیده جراح

ابوعبیده جراح از جمله صحنه گردانان سقیفه بود که با حمایت های بی دریغ خویش توانست نقش مؤثر و بسزایی در به قدرت رساندن ابوبکر بر مسند خلافت داشته باشد. حضور پررنگ و بی شائبه اودر سقیفه، امری غیرقابل انکار است. وی در مکه به شغل گورکنی مشغول بود» کان ابوعبیده یضرح لأهل

-1

-2

مکه»، «یعنی ابوعبیده برای اهل مکه گور می کند.» (1) گفته شده « وقتی خواستند گور پیامبر را بکنند ابوعبیده بن جراح به رسم مکیان گور می کند (که کف آن صاف بود) و ابوظلحه زید بن سهل برای اهل مدینه گور می کند و لحد می ساخت (قسمتی از گور گودتر از قسمت دیگر بود) و عباس دو کس را پیش خواند و یکیشان را گفت: به طلب ابوعبیده برو و به دیگری گفت: به طلب ابوظلحه برو. و گفت: خدایا برای پیامبرت اختیار کن. آن که به طلب ابوظلحه رفته بود او را بیاورد که برای گور پیامبر لحد کرد.» (2)

اما بعد از وفات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، او نیز چون دیگران در تلاش بود تا سهمی از خلافت داشته باشد. تاریخ روایت می کند: « این خبر (یعنی تجمع انصار در سقیفه) به ابوبکر و عمر رسید، همراه با ابوعبیده به جانب سقیفه روان شدند در راه عاصم بن عدی و عویم بن ساعده به آنان رسیدند و از آنان خواستند که بازگردند و گفتند که در آنجا کار مهمی نیست ولی آنان بازنگشتند و به سقیفه

ص: 185

1- البدایه و النهایه، ج 5، ص 261.

2- تاریخ طبری، ج 4، ص 1339.

آمدند.» (1) با حضور آنان بحث و گفتگو با انصار بالا گرفت و هر کدام حقی برای خود در خلافت قائل شدند. ابوعبیده خطاب به انصار گفت: « گروه انصار شما اولین گروهی بودید که یاری کردید و پناه دادید پس اولین گروهی نباشید که تغییر و تبدیل می کنید.» (2) ابوبکر نیز در تعریف و تمجید از انصار خطاب به آنان گفت: « اما در خصوص جانشینی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شما نباید به برادران مهاجر خود حسادت بورزید زیرا در کار خلافت شما دارای هیچ حقی نیستید. من شما را به یکی از این دو نفر یعنی ابوعبیده و یا عمر سفارش می کنم، هر کدام را خواستید برای خلافت برگزینید.» (3) و در ادامه، در تعریف از ابوعبیده گفت: « قومی پیش پیامبر آمدند و گفتند: یکی را که امین باشد با ما بفرست و پیامبر گفت: یکی را با شما می فرستم که امین واقعی است و ابوعبیده جراح را با آنها بفرستاد، من ابوعبیده را برای شما می پسندم.» (4) و نیز آمده است که گفت: « ابوعبیده استوارترین فرد امت است.» (5) این صحبت ابوبکر، گویای همراهی و همدلی و همفکری ابوعبیده با ابوبکر و عمر بود و این که او نیز جزء کسانی بود که برای خلافت در نظر گرفته شده بود. دلیل بر این مدعا جمله خلیفه دوم است که گفت: « اگر ابوعبیده جراح زنده بودی او را خلیفت کردم که از پیغامبر شنیدم که او گفت: ابوعبیده امین است.» (6) عمر و ابوعبیده در جواب

ص: 186

- 1- تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 471.
- 2- الکامل، ج 8، ص 20.
- 3- الامامه و السیاسه، ص 21.
- 4- تاریخ طبری، ج 4، ص 1328.
- 5- الکامل، ج 8، ص 12.
- 6- تاریخ نامه طبری، ج 3، ص 569.

ابوبکر گفتند: « لا-والله ، هیچ کس این کار را نکند جز از تو، و توئی فاضل ترین مهاجرین و توئی ثانی اثبین در غار، و خلیفه رسول خدایی در نماز، پس که باشد که بر تو تقدم نماید و بر سر تو والی باشد.» (1) بعد از رد و بدل شدن این تعارفات « ابوعبیده دست به دست ابوبکر زد و عمر دومی بود.» (2) و این یعنی بیعت و برگزیدن ابوبکر به عنوان خلیفه مسلمین.

براه بن عازب نقل می کند: « طولی نکشید که با آن دو (ابوبکر و عمر) و ابوعبیده روبرو شدم که در میان اهل سقیفه پیش می آمدند و لباسهای صنعانی پوشیده بودند. هیچ کس از کنارشان عبور نمی کرد مگر آن که متعرض او میشدند، و وقتی او را می شناختند دست او را می گرفتند و بر دست ابوبکر (به عنوان بیعت) می کشیدند چه به این کار مایل بود چه ابا می کرد.» (3) زمانی که بیعت با ابوبکر صورت گرفت بنی امیه گرد عثمان و بنی زهره گرد سعد و عبدالرحمن بن عوف جمع شده بودند « ابوبکر و ابوعبیده به طرف آنان رفتند ... عمر به آنانی که در مسجد گرد آمده بودند گفت: چه شده است که شما در دسته های پراکنده گرد آمده اید؟ برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید، من با او بیعت کرده ام.» (4) در شب دوم وفات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) «ابوبکر و عمر و ابوعبیده بن جراح و مغیره (بن شعبه) نزد عباس رفتند.» (5) خلیفه اول شروع به ایراد سخن می کند و در اثناء کلام جهت جلب توجه عباس اینگونه می گوید: « ما نزد تو

ص: 187

-
- 1- تاریخ نامه طبری، ج 3، ص 340.
 - 2- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 552.
 - 3- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 211.
 - 4- الامامه و السیاسه، ص 27.
 - 5- الامامه و السیاسه، ص 32.

آمده ایم و می خواهیم برای تو در این امر خلافت نصیبی قرار دهیم که برای تو و نسل بعد از خودت باشد، چرا که تو عمومی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَسْتِي)» (1) نکته قابل توجه در این صحبت خلیفه اول، دیدگاه کاملاً مادی وی نسبت به مسئله خلافت می باشد. بهره مند کردن افراد از موقعیت های خاص، برای ایجاد سکوت و عدم اعتراض به مسئله پیش آمده، یکی از روشهای کاملاً مؤثر برای جلب افراد است. علاوه بر این، زمانی که امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را با جبر و زور به مسجد بردند تا بیعت کند، این روند حمایتی ابوعبیده همچنان برقرار بود. تاریخ حامیان ابوبکر را در مسجد اینگونه توصیف می کند: «عمر بالای سر ابوبکر با شمشیر ایستاده بود، خالد بن ولید و ابوعبیده جراح و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر مردم در اطراف ابوبکر نشسته بودند و اسلحه همراهشان بود.» (2) در آنجا امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با دلایل متقن و محکم به اثبات حقانیت خویش می پردازد؛ پس ابوبکر ترسید که مردم امام علیه السلام را یاری کنند، لذا گفت: «من از پیامبر شنیدم که می گفت: ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را انتخاب کرده و ما را بزرگوار داشت و آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده است و خداوند برای ما اهل بیت، نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد. عمر گفت: خلیفه پیامبر راست می گوید، من هم از پیامبر شنیدم همانطور که ابوبکر گفت. ابوعبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند: راست می گوید، ما این مطلب را از پیامبر شنیده ایم.» (3)

ص: 188

1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، 214.

2- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 228 - 229.

3- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، 231 - 232.

ابوعبیده به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفت: «پسر عمو، تو کم سن و سال هستی و آنان بزرگان قوم تواند. تو تجربه آنان را نداری. به اندازه آنان نیز کارها را نمی شناسی. ابوبکر در کار خلافت از تو نیرومندتر است و کارها را همه جانبه در نظر می گیرد، بنابراین کار خلافت را به او بسپار، زیرا تو اگر زنده بمانی و عمری یابی، برای کار خلافت خلق شده ای، و سزاوار در دست گرفتن کار خلافت هستی، تو با ویژگی هایی. همچون دانش و فهم و نیز سابقه در دین اسلام و دامادی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلمبر همه برتری.» (1) کلام سراسر ضد و نقیض او نشان از شیفتگی او برای برخورداری بیشتر از دنیا است. بعد از به ثمر رسیدن تلاش او و سایرین، خطاب به خلیفه اول گفت: «من به کار مال یعنی جزیه می پردازم.» (2) و این، سرآغاز رسیدن به سمت های خطیر و حساس بود. سمت هایی که هم در زمان خلیفه اول برای او مهیا بود و هم در زمان خلیفه دوم. ابوبکر «ابوعبیده را نیز با سپاهی، فرمانده حمص کرد.» (3) وی ابوعبیده را «با هفت هزار و هفتصد تن از صحابه به شام فرستاد و هرقل با سپاهیان خود در حمص بود.» (4) خلیفه نیز «ابوعبیده جراح را به شام امارت داد.» (5) سرانجام او در «سن پنجاه و هشت سالگی» (6) در اثر بیماری طاعون درگذشت. «گفتند طاعون در شام سخت شایع شد ... در این طاعون از مسلمانان بیست و اند هزار تن مردند

ص: 189

- 1- الامامه و السیاسه، ص 28.
- 2- تاریخ طبری، ج 3، ص 1569.
- 3- تجارب الامم، ج 1، ص 257.1
- 4- البدء و التاریخ، ج 2، ص 847.
- 5- تاریخ گزیده، ص 175.
- 6- طبقات ناصری، ج 1، ص 92.

خالد بن ولید

از دیگر شخصیت های برجسته سقیفه که در حمایت ابوبکر برای کسب خلافت، لحظه ای کوتاهی نکرد، خالد بن ولید بود. با کمی تامل و بررسی احوالات وی، می توان به نقش حساس و تاثیرگذار او در دفاع از خلیفه اول پی برد. خالد، فرزند « ولید بن مغیره، از سرسخت ترین دشمنان اسلام و از نخستین کسانی بود که با پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دشمنی می کرد.» (2) شیوه و عملکرد خالد بن ولید، چه در زمان حیات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و چه بعد از آن، همیشه در قالب انحرافی و کجروی بود؛ گر چه در ظاهر وارد حیطة اسلام شده بود. در اینجا به دو نمونه از این کجرویهها اشاره می شود:

1- خالد به جهت انجام کارهایی که در جاهلیت مرسوم بود، موجب خشم عمار می شود تا آنجا که کارشان به دشنام کشید؛ عمار خشمگینانه با خالد سخن گفت و به دنبال آن، خالد عصبانی شد و به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عرضه داشت: « آیا این برده به من دشنام دهد؟ قسم به خدا اگر پشتیبانی شمانبود او مرا دشنام نمی داد. (عمار قبل از اسلام از غلامان یکی از بستگان خالد بود) رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند: ای خالد دست از عمار بدار؛ قسم به خدا هر که او را دشنام دهد، خدا او را دشنام داده است و هر کس او را به خشم آورد خدا از او خشمگین خواهد شد. سپس خالد دامان عمار را می گیرد و از او تقاضای بخشش و رضایت می

ص: 190

1- البدء و التاريخ، ج2، ص860.1-

2- الكشف و البيان عن تفسير القرآن، ج3، ص335.

2- «پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بعد از فتح مکه دسته های جنگجویان را به اطراف مکه فرستاده بود که مردم را به اسلام دعوت کنند ولی به آنها فرمان نبرد نداده بود. از جمله کسانی که فرستاده بود خالد بن ولید بود که او را برای تبلیغ روانه کرد نه برای جنگ، او در غمیصاء که یکی از آبهای (چاههای) جذیمه بود رحل کرد.» (2) اما خالد به خاطر خصومت شخصی که مربوط به دوره جاهلیت بود به قتل و غارت آنها پرداخت. خبر این اتفاق به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسید ایشان دستهای مبارک را بالا برده و دو بار فرمودند: «خدایا من به سوی تو از آنچه خالد بن ولید انجام داده بیزاری می جویم.» (3) عبدالرحمن بن عوف نیز عمل خالد را نشانی از رفتار جاهلی دانست. (4)

«در جریان سقیفه، او همراه کسانی بود که به خانه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) یورش بردند» (5) و پس از آتش زدن درب خانه حضرت، وارد خانه شدند و حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را کتک زده و باعث سقط حضرت محسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شدند. وقتی که عمر باشمشیر در غلاف و تازیانه، حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را زد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر او حمله کرد و او را بر زمین زد و بر گردن و بینی او کوبید. عمر که از شجاعت امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مطلع بود کمک خواست. «خالد بن ولید شمشیر از غلاف کشید تا فاطمه را بزند. امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با شمشیر حمله کرد. او حضرت را قسم داد، و

ص: 191

-
- 1- الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج 3، ص 335.
 - 2- الکامل، ج 7، ص 203.
 - 3- الجامع الصحیح المختصر، ج 14، ص 253.
 - 4- البدایه و النهایه، ج 4، ص 314.
 - 5- الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج 2، ص 862 - 863.

وقتی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را با زور به مسجد بردند عمر از حضرت خواست که بیعت کند اما حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از انجام این کار خودداری ورزید در این لحظه « خالد بن ولید از جا برخاست و شمشیرش را بیرون کشید و گفت: به خدا قسم اگر بیعت نکنی تو را می کشم! امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به طرف او بر خاست و جلو لباسش را گرفت و او را به عقب پرتاب کرد. به طوری که بر قفا به زمین خورد و شمشیر از دستش افتاد.» (2) همچنین زمانی که زبیر بن عوام از بیعت خودداری کرد « عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه با عده ای از مردم به همراهشان بر او حمله کردند و شمشیر را از دستش بیرون کشیدند و آن را بر زمین زدند تا شکست و او را کشان کشان آوردند.» (3) نکته قابل ذکر این است که عاملین سقیفه، در جریان غدیر خم، جزء کسانی بودند که به دستور پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به عنوان امیرالمؤمنین سلام دادند. برخی از آنها به روایت سلیمان فارسی عبارتند از: «ابوبکر، عمر، ابو عبیده (بن جراح)، معاذ (بن جبل)، سالم (مولى ابوحنذیفه)، پنج نفر اصحاب شورا (عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، ... خالد بن ولید، ابویوب، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد.» (4) (لازم به ذکر است که زبیر بن عوام اگرچه در طی جریان سقیفه مدافع امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود و او را بر حق می دانست و در آن لحظه از تاریخ

ص: 192

- 1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 561.
- 2- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 565.
- 3- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 237.
- 4- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 391.

دفاع ارزشمندی از ایشان داشت اما به خاطر عدم برخورداری از ثبات عقیده و دلبستگی شدید به دنیا دچار لغزش و عصیان گشت و زیاده خواهی او از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) برای فرمانروایی بر بصره یا کوفه یا شام و عدم موافقت حضرت منجر به جدایی او از امام (عَلَيْهِ السَّلَام) شد که نتیجه آن همراهی با عاملین جنگ جمل و نهایتاً کشته شدن وی در این جنگ بود.

«زمانی هم که خلیفه اول و دوم، تصمیم به قتل حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَام) می گیرند، عمر، خالد بن ولید را برای انجام این کار به ابوبکر پیشنهاد می کند. بعد از این که نظر خالد را در این زمینه جویا شدند، خالد نیز

.....

-1

-2

موافقت کرد و البته بعد، ابوبکر با در نظر گرفتن شرایط، از انجام این کار منصرف شد.» (1) خالد، جزء متهمین قتل سعد بن عباد، رئیس خزرج نیز هست. زمانی که عمر به حکومت رسید، خالد را به خاطر کشتن مالک بن نویره مؤاخذه کرد. خالد در جواب گفت: «ای امیر مؤمنان! من اگر مالک بن نویره را به جهت کینه ای که بین من و او بود کشته ام ولی به عوض آن سعد بن عباد را نیز به جهت اختلاف نظرهایش با شما ترور کردم.» (2) عمر با شنیدن اینجواب قانع شد و از مجازات وی صرف نظر کرد. این در حالی بود که مالک بن نویره کسی بود که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در مورد وی فرمودند: «هر کس که دوست دارد نگاه کند به مردی از اهل بهشت باید به این مرد نگاه کند.» (3) خالد، در زمان خلیفه اول و دوم، با داشتن سمت های فرماندهی، باب کشورگشایی را برای آنان باز کرد؛ در حالی که به

ص: 193

1- المسترشد فی امامه علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَام)، ص 455.

2- بحار الانوار، ج 3، ص 494، ص 75.

3- الفضائل لابن ساذان، ص 75.

او لقب سیف الله یعنی شمشیر خدا را داده بودند. لقبی که تحت عنوان فرموده رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به او نسبت می دادند و باز لقبی که از القاب امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به سرقت برده شده بود. در حالی که سیف الله واقعی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود؛ همو که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در مورد ایشان فرمودند: «یا علی تو تک سوار عرب هستی و تو شمشیر خدا هستی که هیچگاه خطا نمی کنی.» (1) خالد، شخصیتی بود شبیه عمر بن الخطاب که در مورد وی گفته شده: «وقال بعض الرواه عن مالک بن انس: کان خالد بن الولید يشبه عمر» (2) او همچنین از نامزدین خلافت بود. خلیفه دوم دوست می داشت چند نفر زنده می بودند تا آنها را به عنوان خلیفه بعد از خود معرفی می کرد؛ یکی ابو عبیده جراح بود، دیگری معاذ بن جبل و نامزد بعدی خالد بن ولید بود. عمر می گفت: «اگر خالد بن ولید را زنده می یافتیم او را به عنوان خلیفه برمی گزیدم و روزی که پروردگار خود را دیدار کنم و از من پرسش کند چه کسی را بر امت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خلیفه قرار دادی؟ خواهم گفت: پروردگار! از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیدم که می گفت: خالد بن ولید شمشیری از شمشیرهای خداست که بر مشرکان کشیده شده. لیکن من کسانی را برخواهم گزید که رسول خدا در هنگام رحلت از آنان خشنود بود.» (3) سرانجام خالد، به روایتی، در حمص درگذشت «... توفی خالد بحمص و دفن فی قریه علی میل منها» (4)

«و به روایتی هم در مدینه در گذشت.»

ص: 194

1- صحیفه الامام الرضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 90.

2- جمل انساب الاشراف، ج 10، ص 209.

3- الامامه و السیاسه، ص 43.

4- جمل انساب الاشراف، ج 10، ص 208.

از دیگر حامیان خلیفه اول، در غوغای سقیفه، مغیره بن شعبه بود. وی از جمله فعالان و حامیان مؤثر در آن واقعه محسوب می شود. جهت مشخص نمودن وضعیت عقیدتی و فکری او نسبت به پذیرش اسلام، ذکر حدیثی از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) لازم است: «چه مغیره ای! علت اسلامش گناه و خیانت بود، گروهی از قوم خود را کشت و فرار کرد و به سوی پیامبر آمد، مثل این که به اسلام پناه آورده باشد. آگاه باشید که او از ثقیف است فرعونهایی که قبل از قیامت به سوی حق میل کنند آتش جنگ را می افروزند و ستمگران را یاری کنند.» (1) در طی جریان سقیفه، انصار گرداگرد سعد بن عباده بودند و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) و همراهانش در خانه مشغول غسل و حنوط پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بودند و عده ای از مهاجران نیز به دور ابوبکر و هر کدام مدعی خلافت. در این بین مغیره بن شعبه (نزد ابوبکر و عمر) آمد و گفت: «اگر شما را به مردم نیازی هست، ایشان را. دریابید. و ایشان پیامبر خدا را به همانگونه که بود رها کردند و در راه روی او بستند و ابوبکر و عمر و ابوعبیده بن جراح به شتاب رو به سوی سقیفه نهادند.» (2) در شب دوم وفات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ، این مغیره بود که به ابوبکر پیشنهاد کرد به نزد عباس بن عبدالمطلب برود. او گفت: «نظر من این است که با عباس بن عبدالمطلب ملاقات کنید و او را به طمع بیندازید که در این امر خلافت او را نصیبی باشد و برای او و نسل او بعد از خودش باقی بماند. و بدین وسیله فکر خود را درباره علی بن ابی طالب راحت کنید، چرا که اگر عباس بن عبدالمطلب با شما باشد

ص: 195

1- الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج2، ص431.

2- البدء و التاريخ، ج2، ص764.

دلیلی برای مردم خواهد بود و کار علی بن ابی طالب به تنهایی بر شما آسان می شود.» (1) بعد از این پیشنهاد، ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و مغیره بن شعبه نزد عباس رفتند.

وی همچنین جزء کسانی است که به خانه حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) حمله کرد و حضرت را مورد ضرب و شتم قرار داد. تاریخ از آنها اینگونه نام می برد: «... 2- خالد بن ولید، 3- قنفذ، 4- عبدالرحمن بن عوف، 5- سلامه بن سلمه، 6- مغیره بن شعبه،...» (2) امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز در این مورد خطاب به مغیره فرمودند: «انت ضربت فاطمه بنت رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حَتَّى أَدَمَيْتَهَا»، «تو بر پیکر فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) ضربتی وارد کردی و با آن ضربه بی هوشش ساختی.» (3) همچنین در زمان خلافت عمر «نخستین کس که به عنوان امارت بر وی سلام کرد مغیره بن شعبه بود.» (4) وی در زمان ابوبکر موقعیت خاصی نداشت «تنها اعزام اواز سوی ابوبکر به بحرین» (5) «او در زمان عمر عامل بصره شد.» (6) «بعد از آن نیز همچنین توسط خلیفه، عامل کوفه شد و بر این سمت باقی ماند تا عمر درگذشت.» (7) او جهت به دست آوردن حکومت کوفه، دست به حيله و نیرنگ زد؛ چرا که عمار بن یاسر حاکم کوفه بود «گویند مغیره بن شعبه با عمار بن یاسر نیرنگ ساز کرد و به عمر رسانید که بر سر خروس شرط می بندد و عمر او را عزل کرد و کوفه را به مغیره

ص: 196

- 1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 213.
- 2- الهجوم على بيت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، ص 118.
- 3- الهجوم على بيت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، ص 118.
- 4- البدء و التاريخ، ج 2، ص 848.1-
- 5- المنتظم فى تاريخ ملوك و الامم، ج 5، ص 239.
- 6- تاريخ طبرى، ج 5، ص 1894.
- 7- تاريخ طبرى، ج 5، ص 1969.

بن شعبه داد.» (1) توجه به عملکرد مغیره بن شعبه در طول حیاتش، گویای عناد و دشمنی بی حد و حصر او با حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و خاندان عصمت و طهارت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. در زمان انتخاب عثمان، او خطاب به عبدالرحمن بن عوف گفت: «ای ابا محمد خوب کردی که با عثمان بیعت کردی و هم او به عثمان گفت: اگر عبدالرحمن با دیگری بیعت کرده بودم با وی بیعت می کردی و همین سخن را می گفتم.» (2) همچنین بعد از انتخاب عثمان به عنوان خلیفه سوم، مغیره ایستاد و گفت: «ای ابومحمد حمد خدای را که تو را توفیق داد که جز عثمان کسی سزاوار خلافت نبود. علی نیز آنجا نشسته بود.» (3) بعد از کشته شدن عثمان و انتخاب امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای خلافت، عده ای با حضرت بیعت کردند «و گروهی خودداری کردند تا همه مردم گردآیند و بر امامی متفق شوند و اینان عبارت بودند از: ... ابن عمر و اسامه بن زید و مغیره بن شعبه و ...» (4) او در زمان معاویه همچنان حاکم کوفه بود و به دستور معاویه به آزار و شکنجه شیعیان و محبین امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مشغول بود. وی در برخورد با حجر بن عدی، یار وفادار امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، اینگونه گفت: «از سلطان بترس، از خشم و غضب او بپرهیز که کمترین پاداشی که به امثال تو می دهد قتل است.» (5) وی همچنین «در مجالس و خطبه های خود، بسیار بر علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می تاخت و برای

ص: 197

- 1- البدء و التاريخ، ج 2، ص 858.
- 2- البدء و التاريخ، ج 5، ص 2075.1
- 3- تاریخ طبری، ج 5، ص 2083.
- 4- تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 410.
- 5- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 14.

عثمان دل می سوزانید و مردم را به او دعوت می کرد.» (1) طرح ولایتعهدی یزید را نیز او به معاویه پیشنهاد کرد و در مورد این پیشنهاد خود گفت: « لَقَدْ وَصَّعْتُ رَجُلًا مَعَاوِيَةَ فِي ...»، « پای معاویه را در رکابی قرار داده ام که جولانگاهش بر امت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بسیار طولانی است و رشته کار این امت را چنان از هم گسستم که دیگر قابل جمع کردن نیست.» (2)

سرانجام « به سال 49 هجری (به روایتی 50) که طاعون در کوفه شایع شد، مغیره بن شعبه که حاکم کوفه بود از شهر گریخت، سپس بازگشت و طاعون گرفت و مرد.» (3)

ص: 198

1- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 13.

2- الکامل، ج 3، ص 504.

3- البدء و التاریخ، ج 2، ص 898.

واکنش ارکان اربعه نسبت به جریان سقیفه

بعد از این که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چشم از جهان فرو بست، بیرون از خانه حضرت، غوغایی برپا شد. هیاهو بر سر تصاحب قدرت و کسب موقعیت بهتر، از انصار گرفته تا دیگران. حباب بن منذر یکی از سران انصار، در سقیفه ضمن ایراد سخنرانی، انصار را برتر از قریش معرفی کرد و معتقد بود که حمایت آنها از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باعث پیروزی اسلام شد. آنها سعد بن عباده را به عنوان خلیفه بعد از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) معرفی کردند. وقتی جریان به گوش ابوبکر و عمر رسید، آنها سریعاً خود را به محل رساندند و به موضع گیری و مخالفت با انصار پرداختند و سرانجام بحث را به اینجا رساندند که ابوبکر برای این مقام شایسته تر است به دو دلیل: قرابت و خویشی با رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و سن ابوبکر - و در این بین به ذکر فضایل ابوبکر نیز پرداخته شد. بعدها که امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در مقام دفاع از حق جانشینی خود در مقابل آن دو برآمدند، به این نکته اشاره فرمودند که چگونه مسأله قرابت را مطرح کرده اند، حال آن که خودایشان، نزدیک ترین فرد به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بوده است. سلمان هم بعد از شنیدن دلیل آنها مبنی بر مسن بودن ابوبکر گفت: «مسن ترین را برگزیدید اما در مورد اهل بیت پیامبران به اشتباه رفتید، اگر با آنان بیعت می کردید دو نفر با شما اختلاف نمی کردند.» (1)

براء بن عازب نقل می کند: «طولی نکشید که با آن دو [یعنی ابوبکر و عمر] و

ص: 199

1- تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 2.

ابوعبیده روپرو شدم که در میان اهل سقیفه پیش می آمدند و لباس های صنعتی پوشیده بودند. هیچ کس از کنارشان عبور نمی کرد مگر آن که متعرض او می شدند و وقتی او را می شناختند دست او را می گرفتند و بر دست ابوبکر [به عنوان بیعت] می کشیدند، چه به این کار مایل بود و چه ابا می کرد!» (1) و چه شایسته است کلام خداوند: «و لقد صدق علیهم ابلیس ظنّه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین» (سباء-20) «ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و آنان، به جز گروهی از مؤمنین، او را متابعت کردند.»

سرانجام، ابوبکر به عنوان خلیفه مسلمین برگزیده شد، در میان موج نارضایتی ها و حمایتها. اینگونه بود که مردمان چشم ها را بر روی حقیقت بستند و ذهن ها را از خواسته رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پاک کردند و علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، آن شخصیت همیشه فعال و مطرح را، ناگهان به کناری نهادند، گویا هیچگاه نبوده است. در حالی که عده ای در سقیفه طبل دنیاخواهی را به صدا درآورده بودند، امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به همراه عده ای از بنی هاشم، غسل و حنوط پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را انجام می دادند، همراه با سرشک ماتم که بر گونه هایشان جاری بود، از غم فراق رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و در تنهایی و غربت خویش به عزاداری مشغول بودند.

در اعتراض به این عملکرد ناگهانی و کودتای پیش آمده، عده ای از صحابه، مانند سلمان، مقداد، ابوذر و... مخالفت کردند و برپابندی خود مبنی بر بیعت با امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، به عنوان وصی و جانشین رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تاکید نمودند. همان بیعتی که نمونه عملی و بارز آن در صحرای غدیر خم اتفاق افتاده بود. ابن ابی

ص: 200

الحديد به نقل از محدثین، روایت می کند که سلمان فارسی در آن روز به زبان فارسی خطاب به مردم می گفت: «عملتم و ما عملتم، لو بايعوا عليا لأكلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم، کردید و نکردید یعنی خودتان خلیفه انتخاب نمودید و از خلیفه ای که پیغمبر اکرم تعیین فرموده است چشم پوشیدید.....»⁽¹⁾

قطعا چنین سمت حساس و خطیری، یعنی وصایت پیامبر، هرگز نمیتواند جایگاه یک فرد عادی و معمولی باشد؛ چرا که فرد عادی دارای توانمندیهای محدودی است. مثلا یک فرد می تواند شاعر خوبی باشد یا مهندسی ماهر و یا پزشکی متبحر و یا معلمی فرهیخته و... گاهی اوقات هم فرد در چند مورد دارای استعداد و توانمندی است؛ اما اینکه بتواند در همه زمینها و شاخه ها بروز و ظهور داشته باشد امری محال و غیر ممکن است. جایگاه وصی، یعنی علم به امور آسمانی و زمینی. در این رابطه ذکر حدیثی از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) لازم می نماید:

«یا ابا حمزه! یخرج احدکم فراسخ.....»، «ای اباحمزه، یکی از شماها برای مسافت چند فرسخ راه روی زمین راه نما می طلبد تو به راههای آسمان نادانتری از راههای زمین، برای خویش راه نمایی بجوی.»⁽²⁾ اگر چه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) همراه با حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَام) و امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَام) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَام) بارها به در خانه مهاجر و انصار برای احیای حق از دست رفته خویش مراجعت کردند، اما جز چهار نفر کسی اعلام آمادگی نکرد و آنها کسی نبودند جز سلمان، مقداد، ابوذر و زبیر بن عوام. ابوبصیر مطلبی بدین مضمون از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) روایت می کند و می گوید: «از امام پرسیدم: پس عمار کجا بود؟ و امام: عمار هم بعدا ملحق شد و»

ص: 201

1- جمل انساب الاشراف، ج 1، ص 591.

2- (کلینی، 1400: 1/345)

در کنار علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شمشیر زد.» (1) در حالی که عده ای کثیر، لاشهٔ بدبو و متعفن دنیا را به دندان طمع گرفته، سرمست و از خود بی خود شده بودند، جماعتی دیگر با وجودی لبریز از خشم و غضب، از تصاحب منصب مولا- و مقتدایشان علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، چشم به وی دوخته بودند تا با اشاره ای، شمشیر کشیده و جان خویش را عاشقانه نثار کنند. اما به خواست امام، به بحث و مجادله با مدعیان خلافت پرداختند و از بیان حقائق و فرمایشات رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دریغ نورزیدند، ولی افسوس که گوشها کر بودند و چشمها کور و سرنوشت تاریخ جور دیگر رقم خورد. به دستور خلیفهٔ وقت، به خانهٔ امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) یورش بردند، چرا که او و دیگر صحابه، به حالت اعتراض در آنجا تجمع کرده بودند و از بیعت خودداری می ورزیدند. ابتدا از امام خواستند بدون هیچگونه مقاومتی راهی مسجد شده و با ابوبکر بیعت کند، اما بعد از خودداری امام، آنان متوسل به زور شده و درب خانه را به آتش کشیده و وارد خانه شدند و با ضرب و شتم حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و سایرین را با اکراه و اجبار به مسجد بردند، در حالی که حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را با طنابی که به گردن ایشان بسته بودند می کشیدند و می بردند.

بین مظلومیت علی را! او کسی بود که اسلام را در غرقابهٔ خون و عرق حفظ کرد و آن را در دلهایی که رنگ کفر و تیرگی به خود گرفته بود جای داد و با زدودن گرد و غبار جهل و بی خردی، نورانیت و جلایی خاص بدانها داد. دلاورانه، یکه و تنها، گوش به فرمان رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به میدان جنگ می تاخت و یاوران شیطان

ص: 202

وسلاطین طاغوت را با طوفان عظمت خویش از عالم هستی به عالم نیستی می افکند و چنان غیورانه و مردانه شمشیر می زد که دل‌های لرزان و مضطرب همپایان خود را تشجیع می کرد و ایمان را در قلب‌هایشان محکم می نمود و قبضه شمشیر را در دست‌هایشان. دویدن او به میان معركة جنگ، تجلی حضور خدا در آنجا بود که همه تجلیات کفر و تباهی را در برابر خود خرد و نابود می کرد. دست خدا به همراه او بود و او هم یاور خدا.

وقتی به مسجد رسیدند ابوبکر دستور داد تا امام را رها کنند. امام خطاب به او فرمودند: «ای ابوبکر چه زود جای پیامبر را ظالمانه غصب کردید! تو به چه حقی و با داشتن چه مقامی مردم را به بیعت خویش دعوت می نمایی! آیا دیروز به امر خدا و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با من بیعت نکردی؟» (1) مسجد، صحنه بحث و گفتگو میان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) و یارانش با خلیفه وقت و همراهانوی می شود، سلمان برمی خیزد و می گوید: «قسم به آن که جانم به دست اوست، اگر من بدانم که ظلمی را دفع می کنم یا برای خداوند دین را عزت می بخشم، شمشیرم را بر دوش می گذارم و با استقامت با آن می جنگم. آیا بر برادر پیامبر و وصیش و جانشین او در امتش و پدر فرزندانش هجوم می آورید؟ بشارت باد شما را به بلا، و ناامید باشید از آسایش!» (2) و به سخنان رسول گرامی اسلام در مورد علی (عَلَيْهِ السَّلَام) استناد کرد که فرمودند: «علی وصی من در اهل بیت، خلیفه من در امتم و نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی است. و گفت: آگاه باشید! من امری را ظاهر کردم و تسلیم او امر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هستم. مولایم و مولای هر زن و مرد مسلمانی

ص: 203

1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 230.

2- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 234.

علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. او سید الوصیین، قائد الغرالمحجلین و امام راستگویان و صالحان است.» (1)

سپس سلمان به ابوبکر گفت: «ای ابوبکر وقتی با چیزی که نمی دانی مواجه شوی، به چه کسی روی خواهی آورد؟ و وقتی از چیزهایی که نمی دانی، مورد سؤال قرار گیری چه خواهی کرد؟ در حالی که دانستار از تو و دارای فضائل و مناقب بیشتر از تو و نزدیک تر از تو به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در قرابت و قدمت در اسلام وجود دارد؛ و در حال حیات خویش نیز او را به شما معرفی کرد؛ اما شما دستورات پیامبران را نادیده گرفتید و وصایای وی را به فراموشی سپردید.» (2) مقداد نیز خطاب به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفت: «یا علی، به من چه دستور می دهی؟ به خدا قسم اگر امر کنی با شمشیر می زنم و اگر امر کنی خودداری می کنم. علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: ای مقداد، خودداری کن و پیمان پیامبر و وصیتی را که به تو کرده به یاد بیاور.» (3) ابوذر برخاست و گفت: «اهل بیت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خاندان نوح، آل ابراهیم، برگزیده سلاله اسماعیل و عترت طیبه اند، آنان را به منزله سر از جسد بلکه دو چشم از سربدانید، چونان آسمان بر افراشته، کوههای استوار، خورشید درخشان و درخت زیتون. او افزود: محمد وارث آدم بود و انبیاء بر او برتری ندارند و علی بن ابی طالب وصی محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و وارث علم اوست.» (4)

ابوذر خطاب به مردم می گفت: «ای امتی که پس از رسول متحیر مانده اید اگر

ص: 204

1- الاحتجاج، ج 1، ص 151 - 152.

2- الخصال، ص 463.

3- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 234.

4- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 235.

کسی را که خدا مقدم داشته بود مقدم می داشتید و کسی را که خدا مؤخر داشته بود مؤخر می داشتید و ولایت و وراثت را در اهل بیت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیامبران می نهادید از همه نعمت ها از هر سوی بهره مند می شدید.» (1) سرانجام با اعمال فشار و تهدید به قتل، امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و یارانش مجبور به بیعت شدند. بعد از بیعت، سلمان گفت: «بقیه روزگار را ضرر و هلاکت بینید، آیا می دانید با خود چه کردید؟ کار درست کردید و به خطا رفتید! با سنت آنان که قبل از شما بودند که تفرقه و اختلاف می نمودند درست و مطابق انجام دادید، و از سنت پیامبران خطا رفتید که خلافت را از معدنش و از اهلش خارج ساختید.» (2) خداوند در قرآن می فرماید: «ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمه و آتیناهم ملکاً عظیماً. (نساء - 54) آیا بر مردم حسد می برند و بر آنچه خداوند از فضلش به آنان داده است؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان حکومت بزرگ دادیم.» امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را از صحنه به کناری نهادند، با خاری در چشم و استخوانی در گلویش و جهانی را از داشتن امام و پدیری راهبر و دلسوز محروم و مایوس نمودند. جهان را به زشتی ها آلودند، غمها را به دل ها راه دادند، اشکها را از چشم ها روان ساختند، ناله ها را به عرش رساندند و جهانی را به ماتم نشانند.

و این سخن سلمان را به واقعیت رساندند: «اگر علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از میان شما برود، کسی نیست تا از اسرار پیامبران برای شما بگوید.» (3)

ص: 205

- 1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 235.
- 2- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 238.
- 3- - جمل انساب الاشراف، ج 2، ص 183.

و با این عمل، خود را مصداق این کلام خداوند قرار دادند: «ان الذين يكفرون بآيات الله و يقتلون النبيين بغير حق و يقتلون الذين يأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب اليم. کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را به ناحق می کشند و نیز می کشند کسانی از مردم را که به عدالت امر می کنند، آنان را به عذابی دردناک بشارت ده.» (آل عمران - 21)

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) همو که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) درباره ایشان فرمودند: «در تو مثلی از عیسی است. گروهی دوستش داشتند و به سبب او هلاک شدند و جمعی دشمنش انگاشتند و بدان جهت هلاک گشتند.» (1) همچنین «در مسند احمد بن حنبل به روایت از ابن عباس آمده است: هیچ آیه ای در قرآن نیست جز آن که علی سرور و رهبر و شریف و امیر آن است و همانا خداوند یاران محمد را در قرآن نکوهش کرده ولی از علی جز به نیکی یاد نکرده است.» (2)

اما سلمان و آنان که بر موضع حق ماندند و از آن دفاع کردند توانستند خود را مصداق این فرموده خداوند نمایند: «و بشر الذين آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجري من تحتها الانهر كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذي رزقنا من قبل و اوتوا به متشبهها و لهم فيها ازواج مطهرة و هم فيها خالدون. و به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند نوید ده که برایشان باغ هایی است که از پای درختانش نهرها جاری است، هر بار که میوه ای از آن روزیشان گردد، گویند: این همان است که قبلا روزیمان شده و برایشان همانند آن آورده شود و آنجا آنها را همسران پاکیزه ای است و در آن جاودانند.» (بقره - 25)

ص: 206

1- نهج الحق و كشف الصدق، ص 214 - 215.

2- نهج الحق و كشف الصدق، ص 221.

و یا مصداق این فرمایش پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) :

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ، وَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ. قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! مَنْ هُمْ ؟ قَالَ : عَلِيٌّ مِنْهُمْ. يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثًا وَ ابُودَرٍّ وَ سَلْمَانَ وَ الْمُقَدَّادُ.» (1)

اما حمایت این چهار صحابه شریف به همین مقدار ختم نشد بلکه آنان تا پایان عمر شریف خویش، حامی ولایت ماندند و با نقل احادیث پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و استفاده از آیات قرآن به روشنگری در مورد جایگاه رفیع امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) پرداختند، گرچه این عمل گاه پیامدهای سختی برای ایشان به همراه داشت، اما آنها لحظه ای از بیان حقایق خودداری نورزیدند؛ چرا که عبادت بدون معرفت، یعنی عبادت کورکورانه و جاهلانه که منجر به گمراهی و ابطال عمر می گردد. چگونه انسان می تواند خدایی را پرستد که او را نمی شناسد و یا در قالب جاهلانه می شناسد. مسلماً چنین پرستشی سیر نزولی و ویران کننده ای در پی دارد، چرا که تمامی پایه های فکری و عقیدتی انسان بر اشتباه و هیچ و پوچ بنا شده و او را در معرض خطا و عصیان و لغزشهای فراوان قرار می دهد؛ در حالیکه خود، این نوع پرستش را بر حق و درست تلقی می کند. پس، کسب معرفت نسبت به باری تعالی باید از مجرای الهی خویش صورت بگیرد؛ یعنی از طریق خلفای الهی، همان برگزیدگان و شایستگان که با قراردادن انسان در صراط مستقیم، یعنی هموارترین و کوتاهترین راه بسوی خدا، انسان را به سر منزل مقصود و کمال مطلوب راهنمایی می کنند. لازمه عبادت اطاعت است. پس، عبادت و معرفت خدا، لازمه اش معرفت به هادی و فرستاده الهی است؛ او

ص: 207

که همچون پیکانی هدف را به ما نشان می دهد. تشخیص امام و هادی بر حق از امام باطل و دروغین امری لازم و ضروری است. اینکه چه کسی خدا و حیات را برای انسان تشریح می کند و چه تصویری از آن ارائه می دهد تا بنیانهای زندگی را بر آن بنا کند، مسلماً یک امر مهم و درخور توجه است و با غفلت و بی حوصلگی نباید از کنار آن گذشت. نتیجه بی توجهی و غفلت و سهل انگاری نسبت به این مسئله مهم این می شود که می بینیم عده ای در تاریخ، خدائی را می پرستند که دارای موی مجعد است و یا به آسمان دنیا نزول می کند و یا در قالب بت و... مشغول به پرستش انحرافی خویش می باشند. امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خطاب به ابی حمزه فرمودند: «همانا کسی خدا را می پرستد که خدا را بشناسد ولی کسی که خدا را نمی شناسد او را همین طور که ملاحظه می کنی به گمراهی می پرستد، عرض کردم، قربانت معرفت خدا چیست؟ فرمود: تصدیق خدای عزوجل و تصدیق رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و دوستداری علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و پیروی از او و امامان بر حق و بیزاری جستن به خدا از دشمن آنها، همچنین شناخته می شود خدا عزوجل.» (1)

از آنجایی که این چهار صحابه شریف، مراتب انسانی و کمال خویش را در محضر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) طی کرده بودند، از طریق کلام وحی که از زبان رسول خدا جاری می شد، پی به مقام شامخ امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بردند؛ لذا در زمان حیات خویش لحظه ای از ذکر فضائل و بزرگواریهای آن جناب دست نکشیدند. اگر چه گفتن قال رسول الله، در آن دوران، جرم محسوب می شد، ولی آنها

ص: 208

این خطر را عاشقانه به جان خریدند و همواره مقام رفیع امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را برای مردمان خاطر نشان می کردند و امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز در مقام عمل، حقانیت گفتار رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را به اثبات رساند.

سلمان، مقداد، ابوذر و عمار، در طی طریق خود، نه گامی فراتر از مولایشان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نهادند و نه گامی عقب تر از او، بلکه پا جای پای او نهادند و همگام با او حرکت کردند، مطیع و فرمانبردار. و اگر چه افراد بی شماری بعد از رحلت رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، در رابطه با وعده خویش با حضرت، نسبت به پذیرفتن ولایت و سرپرستی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، دچار لغزش و خطا و عصیان شدند، اما آنها به خاطر دانش و بینشی که در محضر حضرت ختمی مرتبت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به دست آورده بودند، توانستند خود را از آن لغزشگاه مهلک، با پذیرفتن ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حفظ نمایند و بر صراط بمانند. آنها ماندند و الگویی شدند برای آنان که می خواهند بمانند و می خواهند حقیقت را بدانند. اگر چه هوادار و هواخواه علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودن، توأم با سختی و درد بود، اما اراده آهنین آنها هر درد و سختی را در مقابلشان به کرنش در آورد و خوار و زبون ساخت. امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند: « بعد از وفات حضرت رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) همه از حق دست کشیدند و به دوران جاهلیت و تعصبات نژادی برگشتند و تنها سه نفر در حق استوار ماندند و آنان عبارت بودند از سلمان، ابوذر و مقداد و عمار و گروهی دیگر به آنها ملحق شدند. (1)

همین استقامت و صبر آنان بود که آنها را لایق و شایسته این گفتار معصوم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ص: 209

کرد: «امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت می کند که آن حضرت فرمودند: زمین به خاطر شش نفر آفریده شده به خاطر آنها یاری می شوید و به خاطر آنان باران بر شما باریده می شود، و آنان عبارتند از سلمان فارسی، مقداد، ابوذر، عمار و حذیفه. علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: من هم با آنها هستم و آنان بر فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) نماز گذاردند.» (1)

آنها از هر فرصتی برای معرفی مقام و جایگاه رفیع امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) استفاده می کردند از میدانهای جنگ و جهاد گرفته تا مساجد و محافل خصوصی. از علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفتن وظیفه ای بود که آنها مسئولیت آن را بر عهده گرفته بودند تا چراغ راه باشند برای کسانی که تشنه و خواهان حقیقت اند. برای نمونه به تعدادی از این عملکردها اشاره می شود:

زمانی که ابوذر به دستور خلیفه وقت به شامات تبعید شد در آنجا تبلیغات گسترده ای برای معرفی مقام شامخ امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جهت آشنایی اذهان مردم با جایگاه ولایی حضرت انجام داد از جمله می گفت از پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیدم که می فرمود: «علی خلیفه من است.» (2) و یا عمار در جنگ جمل در مبارزه با شخصی به نام عمرو بن یثربی، از افراد سپاه جمل، چنین سرود: «از میدان بیرون نرو، ای پسر یثربی! تا بر دین علی با تو بجنگم. به بیت الله سوگند ما اولی به پیامبر هستیم.» (3) و نیز در زمان حکومت خلیفه دوم مردی به خدمت سلمان، ابوذر و مقداد آمد و از ایشان درخواست ارشاد و هدایت نمود آنها خطاب به او گفتند: «بر تو باد به کتاب خداوند که ملازم آن باشی و به علی

ص: 210

1- الغارات، ص 360.

2- شبهای پیشاور، ص 360.

3- تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری، ص 92.

بن ایطالب که او با کتاب خداست و از آن جدا نمی شود. ما شهادت می دهیم از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیدیم که می فرمود: «علی با قرآن و با حق است.

به هر سو بگردد می گردد، او اول کسی است که به خدا ایمان آورد، و اول کسی از امت است که روز قیامت با من مصافحه می کند. او صدیق اکبر و (فاروق) جدا کننده بین حق و باطل است. او وصی من و وزیر و خلیفه ام در امت است و طبق سنت من می جنگد.» (1)

خلافت الهی در زمین

داستان آفرینش با انتخاب حضرت آدم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به عنوان خلیفه و جانشین خداوند در زمین آغاز می شود. جانشینی با علمی خاص که ملائکه را وادار به سجده در مقابل خود می کند.

« و إِذْ قَالَ لِلْمَلِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ 30» « و عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰى الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِي بِاَسْمَاءِ هٰۤؤُلَاءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ 31» « قَالُوا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ 32» « قَالَ يٰۤاٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ فَلَمَّآ اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ مَا تَبَدُوْنَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ 33» « و اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلٰسَ اَبٰى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ 34» (بقره)

« و آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت : من در زمین جانشینی خواهم

ص: 211

1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 580.

گماشت. گفتند: آیا در آن مخلوقی قرار می دهی که تباهی کند و خون ها بریزد، حال آن که ما تو را به پاکی می ستاییم و تقدیست می کنیم؟ گفت: من آن میدانم که شما نمی دانید. و همه نامها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه داشت و گفت: اگر راست می گویند مرا از نامهای اینان خبر دهید. گفتند: پاکی تو راست، ما را دانشی جز آنچه به ما آموخته ای نیست، حقا دانای حکیم، تنها تویی. گفت: ای آدم! آنان (فرشتگان) را از نام های آنها آگاه ساز. پس همین که از نام آنها آگاهشان نمود، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمانها و زمین را می دانم. و می دانم آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید؟» و چون گفتیم فرشتگان را که برای آدم سجده کنید همه سجده کردند مگر شیطان که ابا و تکبر کرد و از فرقه کافران گردید.»

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمایند: «خداوند متعال آدم را در مکانی که وسائل عیش و آذایش فراهم بود جای داد و جایگاه او را ایمن گردانید و از شیطان و دشمنی او ترسانیدش. پس گول زد او را دشمنش برای حسدی که بر او می برد از جهت این که آن بزرگوار در سرای جاودانی بود.... (آدم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)) اظهار پشیمانی نمود پس حقتعالی راه توبه را به او یاد داد و کلمه رحمت را به او تعلیم نمود....»⁽¹⁾ نکته قابل تامل در این داستان این است که خلیفه الله و جانشین خداوند در زمین باید مطیع محض اوامر و فرامین الهی باشد

و از هرگونه خطا و لغزش مصون باشد. خداوند در قرآن می فرماید:

« يا داود انا جعلناك خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی

ص: 212

1- نهج البلاغه، خطبه 1.

عن سبيل الله انّ الذين يضلّون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب» (ص - 26) «ای داود ما تو را جانشین خود در زمین کردیم، پس بین مردم به حق داوری کن و به دنبال هوای نفس مرو که از راه خدا به بیراهه می کشد و کسانی که از راه خدا به بیراهه می روند عذابی سخت دارند به جرم این که روز حساب را از یاد بردند.»

پس، منصب جانشینی خداوند، یک جایگاه مقدس و مطهر است، جایی است که نفس و هواهای نفسانی تحت کنترل درآمده و از حالت طغیان و سرکشی خارج شده است، جایی است که عقل حاکم بر ملک وجود است. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند: «... خدایتعالی هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر بعد از آن که عقل او را به کمال رسانید، و عقل هر پیامبری بیشتر از همه افراد امت او است، و آنچه یک پیامبر از کمالات معنوی در خود دارد، گرانقدرتر از همه تلاشهایی است که سایر مردم در راه بدست آوردن کمال انجام می دهند، ...» (1) حال یک سؤال مطرح می شود که وظیفه جانشین خداوند در زمین چیست؟

خداوند در قرآن می فرماید: «ولقد بعثنا فی کل امه رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت» (نحل-36)

«در هر امتی رسولی برانگیختیم تا آنها را به عبودیت و صراط مستقیم دعوت نماید و از راههای انحرافی و عبادت طاغوت بازدارد.» طبق این آیه و آیات دیگر که در قرآن ذکر شده، مانند مؤمنون-73 و نساء-165، هدف از آمدن انبیاء و یا خلیفه الله در بین مردم، هدایت انسانها به سوی خدا و تربیت معنوی

ص: 213

آنها می باشد، به این صورت که گاهی آنها را بواسطه عبودیت و بندگی خدا، مژده می دهد و گاهی بواسطه طغیان و سرکشی از فرامین الهی، به عذاب و عده می دهد؛ لذا جایگاه پیامبران یک جایگاه خطیر و حساس است که در آن وحی و فرامین الهی نازل می شود. پس، او بهترین الگو و سرمشق خدایی است. « ولقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه »، «از برای شماست در فرستاده خدا سرمشقی نیکو» (احزاب-21)

اهمیت این مسئله تا اندازه ای است که امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) می فرماید: « خداوند پیامبران را در برترین ودیعتگاهها به ودیعت نهاد و در بهترین قرارگاهها جای داد، آنان را از صلیبهای کریم به رحم های پاکیزه منتقل فرمود.» (1) وجود خلیفه الله، در طول زمان لازم و ضروری است؛ چرا که انسانها همیشه و در طول تاریخ، از ابتدا تا انتهای آن، محتاج هدایت و رهایی از گمراهی اند و هوای نفس، همچون آتشی همیشه شعله ور است، مگر این که با افسار ایمان، مهار و دربند شود. خداوند در قرآن می فرماید:

« ولکلّ امّہ رسولٌ»، «و برای هر امتی رسولی است» (یونس-47)

«یوم ندعوا کلّ اناس بامامهم»، «روزی که ما هر جماعتی را همراه رهبرشان فرا می خوانیم» (اعراف-34)

«... و ان من امّہ الاّ خلافیها نذیر»، «... و هیچ امتی نبوده مگر این که در آن هشدار دهنده ای گذاشته است» (فاطر-24)

این مقام و جایگاه با ارزش و نورانی، در میان پیامبران و اوصیاء ایشان دست به دست

ص: 214

چرخید تا به حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسید. همو که خداوند در قرآن در مورد وی می فرماید: «و ما ارسلناک الا رحمہ للعالمین»، «نفرستادیم تو را مگر آن که مهر و رحمتی باشی برای جهانیان» (انبیاء- 107) او هم مانند سایر انبیاء الهی، با حفظ امانات و فرامین الهی، این وظیفه خطیر را به سرانجام رساند و باز هم مانند سایر انبیاء و پیامبران، ادامه راه پر مخاطره هدایت شهوت زدگان دنیا را به وصی بعد از خود سپرد و این مقطع از تاریخ، جنجال برانگیزترین مقطع تاریخ اسلام است.

سوالی که در اینجا مطرح می شود این است که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بعد از خود، قرآن را به عنوان کتاب هدایت در بین مسلمانان بجا گذاشت، پس دیگر چه احتیاجی به امام است؟

منصور بن حازم به امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) گفت: «.... من به مردم گفتم: شما می دانید که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از طرف خدا بر خلق او حجت بود؟ گفتند: آری. گفتم: بسیار خوب وقتی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) درگذشت بعد از او چه کسی حجت بر خلق خدا بود؟ گفتند: قرآن. من در قرآن نظر کردم و دیدم که همه طوائف از قرآن برای خودشان دلیل می آورند چون طائفه مرجئه و باز قدریها. از اینجا دانستم که قرآن بی مفسری که حقیقت آن را بداند و نگهداری نماید حجت قاطع عذر نمی باشد. ...» (1) سپس ادامه می دهد: «به آنها گفتم این قیم و دانای به قرآن کیست؟ من هر چه کاوش کردم در نیافتم کسی که درباره او بگویند همه قرآن را می داند، جز علی (عَلَيْهِ السَّلَام) و مسئله ای در میان این مردم مطرح می شود

ص: 215

این می گوید نمی دانم و این هم می گوید نمی دانم و این هم می گوید نمی دانم، تنها یکی می گوید می دانم (و آن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است)» (1) و در آخر شهادت می دهد که: «من گواهم که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مفسر و حافظ و نگهدار قرآن بوده است و فرمان بردن از او واجب است و پس از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ) حجت بر مردم است و گواهم هر چه در تفسیر قرآن گفته است درست است. امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: خدایت رحمت کند.» (2) در این که قرآن احتیاج به مفسر و شارح دارد هیچ شک و تردیدی نیست، چرا که پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ) خود، بعد از نزول قرآن، به شرح و توضیح در مورد آن می پرداختند و با مشخص کردن آیات محکم و متشابه و استخراج احکام از آن به رفع حوائج مسلمین اقدام می کردند و قرآن را به شکل عملی وارد زندگی مسلمانان می نمودند. جانشین پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ) که در جایگاه حضرت (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ) قرار می گیرد، باید کاملاً بر قرآن مسلط باشد؛

چه تسلط ظاهری و چه تسلط باطنی. وی باید این توانمندی را داشته باشد که با تسلط بر موضع حق، از این جایگاه، جانانه حمایت و دفاع کند. لذا فرد معمولی و عادی، با علم محدود، نمی تواند به این جایگاه نظر داشته باشد چه برسد که بر آن تکیه هم بزند. چرا؟ چون نتیجه، آن می شود که در تاریخ مشاهده کرده و می کنیم. پس، منصب وصایت و جانشینی پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ) فقط مختص به امام است و لاغیر. چگونه می تواند کسی در این مسند قرار گیرد در حالی که هم ترازوی و برابری با پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ) ندارد؟ چگونه شخص می تواند چنین ادعایی داشته باشد در حالی که هیچ آموزش و تربیت خاصی در این زمینه ندیده و از علم خاص الهی که

ص: 216

1- همان.

2- همان.

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برخوردار بوده، کمترین بهره ای نبرده است؟

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند: « کجایند کسانی که گمان می کنند که آنان در علم مطلع و استوارند، به جز ما اهل بیت؟ ادعای آنان دروغ و ستم بر ماست، زیرا خداوند ما را برتری داده و ایشان را فرو گذاشته،.... به وسیله ما هدایت و راهنمایی طلب می گردد، و بینائی از کوری و گمراهی خواسته می شود....» (1) همچنین «زراره گوید: من نزد امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودم مردی از اهل کوفه از آن حضرت راجع به قول امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرسید که "پرسید از من هر چه که خواهید و چیزی از من نپرسید جز آن که شما را از آن خبر دهم" امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: به راستی مطلب این است که هیچ کس علمی ندارد جز آن که از نزد

-1

علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیرون آمده، هر جا خواهند بروند، به خدا سوگند، که علم حق و درست نیست جز اینجا (با دست اشاره به خانه خود کرد). (2) و ابی سعید خدری که گفت: شنیدم از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که می فرمود: من شهر علم و دانشم، و علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز درب آن شهر است، پس هر که علم (و دانش) خواهد باید آن را از علی علیه السلام فرا گیرد. (3) امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مورد پایبندی قطعی و حتمی خود نسبت به سنت رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می فرمایند: « ما كنت لأدع سنّة رسول الله....»، « من به خاطر هیچ کس سنت آن حضرت را رها نمی کنم. (4)»

حال، یک سؤال به ذهن می رسد که انتخاب امام، به عنوان وصی و جانشین

ص: 217

1- نهج البلاغه، خطبه 144.

2- اصول کافی، ج 1، ص 330.

3- الارشاد فی معرفه الحجج الله علی العباد، ج 1، ص 41.

4- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 77.

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، آیا از طرف شخص رسول گرامی اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) صورت می پذیرد، یا از طریق آراء مردم و یا از طریق خداوند؟

« ابی بصیر از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گوید در خدمتش نشسته بودم و مردی به او گفت: برای من بازگو که ولایت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از طرف خدا بود یا رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؟ آن حضرت در خشم شد و فرمود: وای بر تو! رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از خداوند بیشتر از آن می ترسید که بی دستور خدا سخن گوید، بلکه خدا آن را فرض واجب

.....1-

-2

-3

کرد، چنانچه نماز و زکات و روزه و حج را واجب کرد.» (1) «عبد صالح [امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)] فرمود: «انَّ الْحِجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ...»، « راستی که از طرف خدا بر خلق او اتمام حجت نشود جز بوجود امام تا شناخته شود.» (2) و بهترین سند در این زمینه، حدیث غدیر خم می باشد که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، روز هجدهم ذی الحجه الحرام، در بیابان غدیر خم و در آخرین حجه شان، معروف به حجه الوداع، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را طبق دستوری که از جانب خداوند نازل شد به امامت معرفی کرد. در ضرورت شناختن امام خوب است به حدیثی از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) توجه شود:

«زراره گوید به امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کردم: به من خبر بده که آیا شناختن امام از شما بر همه خلق واجب است؟ فرمود: براستی خدا عز و جل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را به همه مردم رسول فرستاد و او حجت خداست بر همه خلق روی زمین، هر که ایمان به خدا دارد و به محمد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، و پیروی از او کند و او را

ص: 218

1- اصول کافی، ج 2، ص 82.

2- اصول کافی، ج 1، ص 331.1.

تصدیق نماید معرفت امام از ما هم بر او واجب است....» (1)

و همچنین «ابی حمزه گوید: امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به من فرمود: همانا کسی خدا را می پرستد که خدا را بشناسد ولی کسی که خدا را نمی شناسد او را همین طور که ملاحظه می کنی به گمراهی می پرستد، عرض کردم، قربانت معرفت چیست؟ فرمود: تصدیق خدای عز و جل و تصدیق رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و دوستداری علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و پیروی از او و از امامان بر حق و بیزاری جستن به خدا از دشمن آنها، همچنین شناخته می شود خدای عز و جل.» (2)

خداوند در قرآن می فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مَبِينٍ» (جمعه-2) «اوست آن که در میان درس ناخوانده ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها می خواند و پاکشان می سازد و کتاب و حکمتشان می آموزد، و حقا که از پیش در ضلالت آشکاری بودند.»

همانگونه که از طرف خداوند متعال کتاب، حکمت و ملک عظیم به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اعطاء گردید، امامت نیز ملک عظیمی است که با برخورداری از حکمت و تشریح و تشریح کتاب الله در جهت تزکیه نفس امت می پردازد و امام به عنوان تداوم بخش راه پیامبر و هدایتگر امت باید دارای این ویژگی ها باشد زیرا کسی که فاقد چیزی است نمی تواند معطی آن باشد. امت نیز جامعه یکپارچه ایست که در نظام اجتماعی خود بر اساس مدلهای، ارزشها و آرمانهایی که تماما الهی و

ص: 219

1- اصول کافی، ج 1، ص 337.

2- اصول کافی، ج 1، ص 336.

توحیدی بوده و با اجرای عدالت و تعادل توسط امام، به انسجام و یکپارچگی خود تداوم می دهد بنابراین اگر خلافت بدون برخورداری از امامت تحقق یابد، از آنجا که فاقد محتوایی به نام حکمت خواهد بود لذا کتاب خدا به تفسیر افرادی آلوده خواهد شد که از حکمت بی بهره بوده به شائبه های نفسانی و دریافتهای انسانی درآمیخته یقین را به احتمال و ظنیات می کشاند و از آنجایی که جامعه به مدلهای ارزشها و آرمانها برای تداوم و بقا و تعریف خود نیازمند است، لذا این مدلهای، آرمانها و ارزشها از منابع غیر الهی و ظنیات انسانی تامین گردیده و انحراف از مسیر توحیدی و اختلاف در آراء و تشتت در درک مفاهیم دینی ایجاد می گردد که این امر موجب تفرقه و شاخه شاخه شدن امت است. همین عدم برخورداری از حکمت توسط خلفایی که امر امامت را نادیده انگاشتن و احساس خلاء آن در درک مفاهیم متعالی قرآنی بود که موجب گردید تا جایگزینی برای آن بیابند و آن رجوع به کعب الاحبارها برای فهم قرآن و ورود اسرائیلیات به اسلام و تفسیر قرآن گردید لذا محروم کردن امت از امام محروم کردن آنها از حقیقت قرآن شد.

بنابراین همچنان که انتصاب پیامبران امری الهی است انتخاب مقام جانشینی پیامبران نیز باید امری الهی باشد. انتصابی است نه انتخابی. حتی خود پیامبر نیز بدون اذن الهی، حقی در انتخاب نداشته و به اذن خداوند، شخص برگزیده شده از طرف خداوند را معرفی می نماید؛ زیرا همانگونه که پیامبر در مقام خلیفه الهی بایستی مبرا از آلودگی باشد و لبریز از صفات حمیده الهی، جانشین او نیز باید نسخه ثانی او باشد تا به دور از هواهای نفسانی و مبرا از وسوسه های

شیطانی و لبریز از علم نورانی الهی، کاروان بشری را به سر منزل مقصودی ببرد که مقصودِ خداست و تاریخ ثابت کرده است کسانی که مدعی این جایگاه اما فاقد این شایستگی بوده اند، کاروان بشری را به سر منزل مقصودی برده اند که مقصد شیطان است و نه مقصود خدا. دلیل واضح و روشن آن هم، جهان بشری سرگشته امروز است که بی امام، بازیچه دست هوسهای شیطانی است و سرگشته جنگ و خونریزی و شهوت و قدرت. نگاه مختصری به آمار پیروان ادیان در جهان حکایتگر تشتت فکری ابناء بشر و سرگستگی آنان در درک حقیقت هستی می باشد. با یک جستجوی مختصر در سایت ویکی پدیا و برخی سایتها که به بررسی آمار جمعیت جهان و پیروان ادیان می پردازند به آمار جالبی برمی خوریم که اگرچه ممکن است از دقت بالای برخوردار نباشد اما نشان دهنده یک حقیقت تلخ است و آن این که در حال حاضر جمعیت کره زمین بیش از 7 میلیارد و 46 میلیون نفر بر آورد می شود که از این تعداد 62/1 میلیارد نفر مسلمان در جهان هستند که 23% جمعیت جهان را تشکیل می دهند و حدود 2/2 میلیارد نفر جمعیت مسیحیان جهان بوده و حدود 14 میلیون نفر جمعیت یهودیان جهان است که این تعداد پیروان ادیان ابراهیمی و مابقی جمعیت جهان بی دینها و پیروان مذاهب غیر الهی می باشد. پرداختن به زیر مجموعه ها و فرقه های این ادیان و مذاهب حایتگر فهرستی بسیار طولانی خواهد بود و این خود حقیقت تلخی است نشانگر پراکندگی اعتقادی ابناء بشر. بدون شک اگر طالبان قدرت و شیفتگان دنیا هیاهوی سقیفه را به راه نمی انداختند امروز ابناء بشر اینچنین سرگشته اعتقادی و آشفته سیاسی

نبوده و به جای جنگ و خونریزی و کشتن هم‌نوعان خود در زیر پرچم واحد امام معصوم در جهانی سرشار از عدالت، محبت، یکتاپرستی و نوع دوستی زندگی می‌کردند و این همه جانهای ارزشمند جانباخته و سوسه‌های شیطانی نمی‌گردید. هرچند با ظهور آن ذخیره پاکیزه الهی این امید به تحقق خواهد پیوست اما به قیمت همه رنج‌هایی که سقیفه آفرید.

رویکرد غیر الهی تعیین خلیفه در سقیفه

بدون شک، یکی از حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین لحظات تاریخ اسلام که سرآغاز انشقاق و تفرقه در امت واحده پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود، اجتماع برخی افراد امت و تصمیم‌گیری آنان برای خلافت بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، در سقیفه بنی ساعده بود و آن روز، یوم‌الخمیس یعنی روز پنجشنبه، روز شهادت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و هم‌زمان با اجتماع سقیفه می‌باشد. آنچه در سقیفه اتفاق افتاد، بدون شک، در درجه اول بی‌توجهی به وجود پاکیزه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که در بستر شهادت بودند و حتی نپرداختن به مسئله کفن و دفن ایشان و ترجیح تعیین تکلیف کیفیت تصاحب قدرت، بر کفن و دفن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود.

در زمان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، "مرجعیت"، "مشروعیت" خود را از رسالت و نبوت که یک امر تفویضی الهی است، دریافت می‌کند؛ "لذا مشروعیت حکومت" از "مرجعیت نبوی" است و به طریق اولی دارای "مشروعیت الهی" است. اما در سقیفه، جدال بر سر تصرف قدرت، آن هم قدرت از جنس صرفاً سیاسی با تمایلات فردی و هواهای نفسانی، صورت گرفته و نهایتاً "مشروعیت" خود را

از کودتا کسب می نماید. اگر چه برای توجیه عوام فریبانه، عنوان بیعت عمومی بر آن نهاده شد؛ لذا "مرجعیت" در خلافت، فاقد "مشروعیت الهی" گردید و "مشروعیت حکومت" دچار انقطاع از تدوام "مرجعیت نبوی" و "مشروعیت الهی" شد و اگر با تسامح ادعای بیعت را بپذیریم، "مشروعیت خلافت" بر اراده عام و مصالح عام استوار گردید که فاقد "مشروعیت الهی" است.

در سقیفه، بحث بر سر قریشی بودن یا انصاری بودن خلیفه است و این نشانه رویکرد به مدل جاهلی قدرت است؛ حتی این سخن بی منطق که نبوت و خلافت در بنی هاشم جمع نمی گردد، فاقد پشتوانه دینی است. سقیفه، در حقیقت، کجروی از هنجارهای الهی منبعث از قرآن بوده و رویکرد ارتجاعی به نگرش جاهلی قدرت است؛ در حقیقت، نشانه رویکرد سیاسی به قدرت است در مقابل جانشینی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با رویکرد قرآنی برای هدایت جامعه بشری. لذا، جاهلیت، جامعه دین پوشید و اسلام، به تعبیر زیبا اما تلخ امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، پوستین وارونه شد. از طرفی، امامت، در مقابل خلافت سیاسی سقیفه، همچون نبوت، امری فراتر از حکومت است و این آن چیزی است که بازیگران سقیفه، علی رغم صراحت قرآن و بیانات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، از آن چشم پوشیدند. آنان در خلافت ماندند و امامت را حذف کردند؛ حال آن که در حاکمیت دینی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، خلافت، ابزار اجرایی قوانین الهی نبوت و پس از آن، ابزار اجرایی قوانین الهی نبوت به تشریح و تشریح امامت است. امامتی منبعث از نبوت. پرداختن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به کفن و دفن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، در حالی که جانشین حقیقی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) است و برای ایشان در غدیر خم توسط پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بیعت گرفته

شد؛ آن هم در حالی که دیگران در سقیفه بر سر قدرت منازعه می کردند، نشانه احترام و ارزشگزاری علی (علیه السلام) به وجود پیامبری است که راه هدایت را برای ابناء بشر گشود و ترجیح فلسفه بعثت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و سایر انبیاء الهی بر بازیهای قدرت سیاسی است. این رفتار، در حقیقت گونه ای آموزش عملی از سوی آن حضرت است برای نشان دادن این مهم که هدف انبیاء، هدایت بشر و نجات و رهایی آنان از ظلمات کفر و جهل است و با ترجیح پرداختن به امور پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، نشان می دهد که خود، از جنس آنان و تداوم بخش راه آنان است. لذا دنیا و بازیهای آن در نظر ایشان حقیر و پست می نماید و این تفاوت عمده ای است در رفتار شناسی امام (علیه السلام)، در پرداختن به ارزشهای متعالی الهی از سوی ایشان که ناشی از نورانیت درونی ایشان است و تجلی یطهرکم تطهیرا. و در آن سو، در سقیفه، منازعه قدرت سیاسی است و ترجیح پرداختن به دنیا در برابر امور پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که نشانه عدم فهم و درک درست و صحیح از فلسفه بعثت انبیاست و این تفاوت ایمان بر زبان (در گروه مخالفان امام علی (علیه السلام))، با ایمان قلبی و یقین ایمانی حضرت امیر (علیه السلام) [لوکشف الغطاء مزدت یقینا: امام علی (علیه السلام)] است که محرک و انگیزه رفتار ملکوتی و تداوم رفتار انبیاء الهی است. اینگونه است که می توان فهمید چه کسی صلاحیت جانشینی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را دارد و شبیه ترین افراد به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چه کسی است.

آنچه در سقیفه اتفاق افتاد استقلال بخشیدن به سیاست و ایجاد یک روند تاریخی به منظور ایجاد یک سلطنت شبه دینی است در مقابله با امامت منصوب الهی، که در زمان معاویه روند تاریخی آن تثبیت شد. در حقیقت، در سقیفه، نطفه

قرون وسطای اسلامی بسته شد و چون قدرت سیاسی لباس مشروعیت دینی بر تن کرد در حقیقت استحاله دین در قدرت صورت گرفت. از دستاوردهای منفی سقیفه در تاریخ اسلام، علاوه بر انزوای ائمه معصوم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و شهادت وجود مبارک آنان، نکته حائز اهمیت دیگری نیز هست و آن اینکه، به خلافت رسیدن غاصبین خلافت علاوه بر عوارض منفی تحمیل شده بر جامعه دینی، موجب تثبیت جایگاه فرزندان آنان بر خلاف شایستگی آنها و موجب مطالبات غیر مشروع و توقعات آنان از جامعه گردید که باعث تسریع در انحراف جامعه دینی شد؛ نمونه آن عبدالله بن عمر می باشد که برخلاف صلاحیت فردی و شخصی و صرفاً به خاطر موقعیت پدرش، دارای جایگاه و موقعیت در جامعه گردید.

ص: 225

وضعت خانه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

وضعت شورای سقیفه

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) امام علی (ع)، حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) سلمان، حسنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و...

ابوبکر، عمر، خالد بن ولید، ابو عبده جراح، مغیره بن

شعبه و ...

محوریت با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

محوریت با سعد بن عبادہ و عمر

موضوع شهادت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

موضوع جدال قدرت

آرامش الهی

اضطراب دنیا

پرداختن به امور پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و دین

پرداختن به نفسانیات

اندیشه اطاعت از خدا و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

اندیشه خلافت

قرآن ناطق (عاملان و عالمان به قرآن)

جاهلان به قرآن حتی در قرائت قرآن

سخنان ملکوتی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

سخنان سعد و عمر

استحاله افراد در خدا

استحاله افراد در دنيا

تجلی دین در معصوم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

استحاله دین در قدرتداری مشروعیت الهی

به دنبال مشروعیت سیاسی

سرشار از فضائل الهی

برجسته شدن فضائل جاهلی

حاملان علم

فاقدان علم

امیران کلام

مرکبان کلام

ص: 226

فصل سوم : تلاشهای ارکان اربعه و علل آن در تبیین جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اشاره

ص: 227

برای معرفی شخصیت سلمان بهترین سند، گفتار ائمه (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می باشد. لذا در ذیل از بیانات گهربار آنها در خصوص معرفی جایگاه و شأن و منزلت سلمان به مواردی اشاره می شود: «از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مورد سلمان فارسی پرسیدند، فرمودند: او مردی از خود ما و خانواده ماست و برای شما همچون لقمان حکیم است. علم اول و آخر را می داند و کتاب اول و آخر را خوانده است و دریای بی کرانه ای است.» (1)

سلمان و شفاف سازی جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

بعد از جریان سقیفه، زورمداران زمان تصمیم گرفتند که با دور کردن امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از صحنه سیاست و دیگر فعالیتهای اجتماعی، او را منزوی نموده و در گذشت زمان، وی را به دست فراموشی بسپارند و اثری از جانفشانی های ایشان در راه ثبات اسلام بر جای نگذارند. لذا سلمان فارسی و دیگرانی که معتقد به ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودند، سعی نمودند تا اذهان مردمان را با این مقام والا و فرهیخته آشنا سازند و برای تحقق این امر، به نقل احادیث رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پرداختند و این گوهر ناب هستی را به اندازه توان خویش به جامعه بشری و به کسانی که تشنه معرفت بودند، معرفی کردند. اگرچه بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، عشق به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مانند نگه داشتن آتش در میان دست، سخت و طاقت فرسا بود، اما اراده قوی و پولادین این یاران فداکار، بر فشارها و تهدیدهای حاکمان وقت

ص: 228

غلبه کرد و آنها نتوانستند ذره ای از ارادت مخلصانه آنها را به مولا- و مقتدایشان علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کم کنند. آنها نیز با شمشیر برنده منطق، از خواست و اراده رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مبنی بر وصایت و حقانیت امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، دفاع کردند. در اینجا به چند نمونه از گفته های سلمان و احادیثی که از پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در معرفی حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل کرده، اشاره می شود:

1- «سلمان، امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را اینگونه توصیف می کرد: اَوْلَكُم وِرْوَادُ عَلِيٍّ الْحَوْضِ وَ اَوْلَكُمُ اسْلَامًا عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)» (1)

2- روایتی را از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نقل می کند که پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، خطاب به حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، چند ویژگی ممتاز امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را مطرح می کند که هیچ یک از مردم آن را ندارند: « دخترم، آیا نمی دانی از جمله کرامت های خداوند بر تو آن است که تو را به ازدواج بهترین امت و بهترین اهل بیتم در آورده است. او که در قبول اسلام از همه پیشتر، در حلم و بردباری از همه بالاتر، در علم از همه بیشتر، روحش از همه بزرگوارتر، زبانش راستگوتر، قلبش شجاعتر، دستش بخشنده تر، نسبت به دنیا از همه زاهدتر، و در کوشش و جدیت از همه شدیدتر است.» (2)

3- سلمان، به نقل حدیثی می پردازد از پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، در حالی که حضرت به فاطمه و همسر او و دو پسرش نگاه می کرد: « ای سلمان، خدا را شاهد می گیرم که من با کسانی که با اینان بجنگند روی جنگ دارم و با کسانی که با اینان روی

ص: 229

1- منتهی الآمال، ص 198

2- اسرار آل محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 203.

صلح داشته باشند روی صلح دارم. بدانید که اینان در بهشت همراه منند.» (1)

4- سلمان به نقل از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می گوید: «اول کسی که از شما مسلمانها بر من بر حوض کوثر وارد می شود آن کسی هست که اول کس است در اسلام آوردن.» (2)

5- سلمان، به نقل از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می گوید: «یا معشر المهاجرین و الانصار، الا ادلکم علی ما ان تمسکتکم به لن تضلوا بعدی ابدًا، قالوا: بلی یا رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، قال: هذا علیّ اخی و وصیی و وزیر و وارثی و خلیفتی امامکم فأحبوا بحبّی و اکرموه بکرامتی، فانّ جبرئیل امرنی ان اقولہ لکم.» (3)

4- همچنین، سلمان به ذکر حدیثی از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می پردازد، هنگامی که در بستر بیماری بود و حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در کنار بستر ایشان بودند و حضرت صفاتی از حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیان می کند که فقط مختص به ایشان است و لا غیر: «ایمان به خدا و رسولش قبل از هر کسی، ... علم او به کتاب خدا و سنتم که احدی از امت به جز همسرت همه علم مرا نمی داند، ... دیگر اینکه تو ای دخترم همسر او هستی، و دو پسرش حسن و حسین نوه های من هستند و آنها دو سبط امتم هستند. و امر به معروف نهی از منکر او، و اینکه خداوند - جل ثنائه - به او حکمت و حل و فصل بین حق و باطل را آموخته است.» (4)

7- وی حدیثی از زبان مبارک امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیان می کند بدین مضمون: «ای

ص: 230

1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 206.

2- مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 347.

3- کمال الدین و تمام النعمه، ص 247.

4- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 204.

سلمان کامل نمی شود ایمان مؤمن تا این که مرا به نورانیت بشناسد ... شناختن من به نورانیت شناختن خداوند است و شناختن خداوند، شناختن من است به نورانیت و این طور شناختن دین خالص است.» (1)

2- همچنین، از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) نقل می کند که فرمودند: «خداوند قرار داد مرا امین بر خلقتش و قرار داد مرا خلیفه خودش در زمین و شهرها بر بندگانش و عطا فرموده به من چیزی که وصف کنندگان نتوانند وصف کنند آن را و عارفین نتوانند بشناسند آن را اما اگر این طور بشناسند آنها مؤمنند.» (2)

9- سلمان در تفسیر آیه ذیل گفت: «مرج البحرین یلتقیان که مراد از بحرین، امیرالمؤمنین علی و فاطمه است و رسول الله گفته است یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان حسن و حسین است.» (3)

انس بن مالک از سلمان می خواهد که به نزد پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برود و از ایشان پرسد که چه کسی بعد از حضرت جانشین ایشان است. سلمان می پذیرد و سؤال را با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در میان می گذارد. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند: «ای سلمان 1- چه کسی وصی موسی بود؟ سلمان گفت: یوشع بن نون. حضرت فرمود: وصی و وارث من علی بن ابی طالب است.» (4)

یکی از نکات جالب توجه در این زمینه، این است که وقتی بیگانگان جهت طرح سؤال به خلفا مراجعه می کردند و آنها جوابی برای گفتن نداشتند، سلمان،

ص: 231

1- مخزن اللئالی در فضیلت مولی الموالی حضرت علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَام)، ص 61.

2- همان.

3- شرف النبی، ص 258.

4- کشف الغمه، ج 1، ص 156.

مردم را به سوی حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) راهنمایی می کرد و اینگونه شخصیت والای حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به دیگران معرفی می نمود.

سلمان و تشیع در ایران

« مدائن یکی از شهرهای شیعه نشین در قرن نخست، دوم و سوم بوده است و این به خاطر حکمرانی صحابیان بزرگوار شیعی سلمان فارسی و حذیفه بن یمان در آن سامان است. و از این رو مردم مدائن از آغاز، اسلام را از مجرای صحابیان شیعی پذیرا شدند. در قیام توابین نام شیعیان مدائن به چشم می خورد. یاقوت حموی می گوید: غالب بر اهل مدائن، تشیع بنابر مذهب امامیه است.» (1)

مقداد بن اسود

اشاره

برای معرفی شخصیت مقداد بهترین سند، گفتار ائمه (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می باشد. لذا در ذیل از بیانات گهربار آنها در خصوص معرفی جایگاه و شأن و منزلت مقداد به مواردی اشاره می شود: امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مورد مقداد فرموده اند: « فان قلبه كان مثل زبر الحديد. » (یعنی: همانا قلب او مانند پاره آهن (سخت و محکم) است. (2)

مقداد و شفاف سازی جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

در اینجا، به چند نمونه از گفته های مقداد و احادیثی که از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نقل کرده در معرفی حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اشاره می شود:

ص: 232

1- تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری، ص 181.

2- رجال کشی، ج 1، ص 11.

1- سلیم به نقل از مقداد، ابوذر و سلمان نقل می کند که مردی بر حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فخر نمود پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در این رابطه به امام فرمود: «ای علی، تو بر همه عرب فخر کن، که تو از نظر پسر عمو و پدر و برادر از همه بزرگوارتری. تو در تقدیم جان و مالت از همه بالاتر، و در بردباری از همه کاملتر، و در اسلام از همه پیشتر و از نظر علم از همه بیشتر هستی. تو کتاب خدا را از همه بهتر قرائت می کنی و سنن خدا را از همه بهتر می دانی. قلب تو در برخورد روز جنگ از همه شجاعتر، و دست تو بخشنده تر است... و محبوب ترین مردم نزد خدا و من هستی.» (1)

2- و نیز این که پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، خطاب به حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) فرمودند: «من و تو و این { امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) } و این کسی که خوابیده { علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) } در بهشت و در یک منزل و در یک درجه خواهیم بود.» (2)

3- در تاریخ آمده است که در زمان حکومت خلیفه دوم، مردی از کوفه نزد مقداد، سلمان و ابوذر آمد و از آنان طلب ارشاد و هدایت نمود؛ آنان گفتند: «بر تو باد به کتاب خداوند که ملازم آن باشی و به علی بن ابیطالب که او با کتاب خداست و از آن جدا نمی شود. ما شهادت می دهیم از پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیدیم که می فرمود: "علی با قرآن و حق است به هر سو بگردد می گردد، او اول کسی است که به خدا ایمان آورد، و اول کسی از امت است که روز قیامت با من مصافحه می کند. او صدیق اکبر و { فاروق } جدا کننده بین حق و باطل است.»

ص: 233

1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 246.

2- اسرار آل محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 399.

او وصی من، وزیرم و خلیفه ام در امتم است و طبق سنت من می جنگد.» (1)

3- او در توصیف جایگاه خاندان عصمت طهارت (عَلَيْهِ السَّلَام) گفت :

«معرفة آل محمد برائه من النار، و حبّ...، شناخت و معرفت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلمبرائت از عذاب و دوستی آنان جواز و مجوز عبور از پل صراط، و ولایت آنان امان از عذاب جهنم است.» (2) ایمان، در کنار عمل می تواند معنای واقعی خود را به دست آورد و صرف ایمان داشتن، بدون اثبات عملی آن، هیچ گونه رشد و کمالی در بر نخواهد داشت. چگونه انسان می تواند خود را معتقد به امری بداند و در

عملکرد بیرونی خود، فاقد هرگونه آثار و شواهد مرتبط به آن باشد؟ مقدار در عرصه حیات خویش توانست خود را مصداق این کلام خداوند نماید: الذین امنوا و عملوا الصالحات. یعنی { کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند. }

ثبات عقیده مقدار در دفاع از امامت

مقدار نیز چون سایرین، نه تنها راه را یافته بود، بلکه توانست راه را به دیگران نیز نشان دهد و انسانهای بی شماری را به سمت و سوی ولایت اهل بیت (عَلَيْهِ السَّلَام) هدایت کند. مقدار، همواره در حمایت از اهل بیت (عَلَيْهِ السَّلَام) آمادگی خودش را اعلام می کرد. امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) درباره استواری مقدار در عقیده اش بعد از وفات رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اینگونه می فرماید: «اگر می خواهی شخصی را بشناسی که

ص: 234

1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 580.

2- سنن، ج 2، ص 1270.

هیچگونه خلل و شکی در دلش راه نیافت، او مقداد است.» (1) مقداد، ثبات عقیده خویش را در جنگ بدر به اثبات رسانیده بود؛ آنجا که خطاب به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گفت: «ما را با خود ببر، چرا که ما به مانند بنی اسرائیل نخواهیم گفت: [ای موسی!] تو با پروردگار خویش برو و جنگ کن که ما اینجا نشسته ایم. سوگند به آن کس که تو را به حق برانگیخته اگر تو ما را به برک الغماد (یعنی حبشه) ببری به همراه تو پیکار خواهیم کرد تا بدانجا رسیم.» (2)

این سخنان مقداد در آن لحظه چنان مهم و اثرگذار بود که ابن مسعود می گوید: «کاری و گفتاری از مقداد دیدم که در نظرم از همه چیز بهتر آمد.» (3) مقدسی، در کتاب البدء و التاریخ می گوید: «بدان که شیعه در روزگار حیات علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سه گروه شدند: گروهی که بر روی هم از ویژگیان او بودند و دوستدار وی مانند عمار یاسر و سلمان و مقداد و همانند ایشان از یاران پیامبر، که آنها جز حق درباره ایشان نمی توان گمانی داشت و هیچ جای طعنی در ایشان نمی توان یافت...» (4)

در اثبات این ادعا که مقداد فردی راسخ در ایمان و عقیده خویش بود ذکر حدیثی از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لازم می نماید که امام در مورد این آیه "قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی" فرمودند: به خدا سوگند به این آیه کسی عمل نکرد، مگر هفت نفر و مقداد یکی از آنها بود.» (5)

ص: 235

1- بحار الانوار، ج 28، ص 239.

2- مغازی، ص 36.

3- دلائل النبوه و معرفه احوال الشریعه، ج 2، ص 234.

4- البدء و التاریخ، ج 2، ص 815.1

5- بحار الانوار، ج 2، ص 23.

همچنین جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) روایت می کند: «مقداد از ماست. خداوند دشمن است با کسی که دشمن اوست و دوست است با کسی که دوست اوست.» (1)

واکنش مقداد به روند خلافت

نکته قابل توجه در مورد مقداد، اطاعت و فرمانبرداری محض وی نسبت به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) بود، آنجا که عمار خطاب به عبدالرحمن بن عوف، جهت انتخاب خلیفه سوم گفت: «اگر می خواهی مسلمانان اختلاف نکنند با علی بیعت کن» مقداد بن اسود گفت: «عمار راست می گوید، اگر با علی بیعت کنی گوئیم شنیدیم و اطاعت آوردیم.» (2) در جریان شورای شش نفره عمر، جهت تعیین خلیفه، وقتی عبدالرحمن از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) خواست که طبق کتاب خدا و سنت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و روش ابوبکر و عمر عمل کند و امام (عَلَيْهِ السَّلَام) فقط دو مورد اول را پذیرفت، مقداد با اعتراض به عبدالرحمن گفت: «ای عبدالرحمان، به خدا کار را از کسانی که به حق حکم می کنند و به حق عدالت می کنند باز گرفتی. به خدا هرگز حوادثی مانند آنچه پس از پیامبر بر این خاندان رخ داد ندیده ام، از قریش در عجبم، مردی را واگذاشتند که نگفته پیداست هیچ کس عالمتر و عادلتر از او نیست ... یکی به مقداد گفت: خدایت پیامرزد اهل این خاندان کیانند؟ و این مرد کیست؟ گفت: اهل خاندان بنی عبدالمطلبند و آن مرد علی

ص: 236

1- الاختصاص، ص 223.

2- تاریخ طبری، ج 5، ص 2073.

بن ابیطالب است.» (1) ابوسفیان بعد از انتخاب عثمان، در جمع خاندان اموی اعلام کرد که باید خلافت را همچون گوی، دست به دست در میان خود بچرخانیم. این سخن به مهاجر و انصار رسید و واکنش هایی در پی داشت. از جمله کسانی که به این مسئله خرده گرفت، مقداد بود؛ وی در مسجد برخاست و گفت: «هیچ کس مانند اهل این خاندان، از پس پیمبر آزار ندیدند. عبدالرحمن بن عوف گفت: ای مقداد این به تو چه مربوط است؟ گفت: به خدا من آنها را دوست می دارم برای آن که پیمبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دوستشان می داشت که حق با آنهاست و از آنهاست ای عبدالرحمن از قریش تعجب می کنم که به خاطر این خاندان به مردم فخر می فروشند ولی قدرت پیمبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را از پس او از خاندانش گرفتند به خدا ای عبدالرحمن اگر بر ضد قریش یارانی داشتم با آنها جنگ می کردم همانطور که روز بدر همراه پیمبر بودم.» (2)

زمانی که مردم از ظلم و جور حاکمان عثمان به ستوه آمده بودند، عده ای از بزرگان تصمیم گرفتند که با نوشتن نامه، عثمان را از وضعیت بوجود آمده آگاه کنند. «عمار یاسر و مقداد از کسانی بودند که در زمان نوشتن این نامه حضور داشتند و این دو از کسانی بودند که تعداد آنها ده نفر می شد.» (3) اگرچه نتیجه این کار، برانگیخته شدن خشم عثمان نسبت به آنها بود؛ ولی آنها لحظه ای در هدف و خواسته خود تردید نکردند و در حمایت از حق و حقیقت، مصراانه

ص: 237

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 2074.

2- مروج الذهب و معادن الجواهر، ج 1، ص 700.

3- الامامه و السياسه، ص 53 - 54.

باقی ماندند.

سرانجام، او که مردی بود مردانه «در سن 70 سالگی، در دوران حکومت عثمان، در منطقه جرف در سه میلی مدینه دار فانی را وداع گفت و در قبرستان بقیع دفن شد.»⁽¹⁾

ابوذر غفاری

اشاره

برای معرفی شخصیت ابوذر بهترین سند، گفتار ائمه (عَلَيْهِ السَّلَام) می باشد. لذا در ذیل از بیانات گهربار آنها در خصوص معرفی جایگاه و شأن و منزلت ابوذر به مواردی اشاره می شود:

«پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خطاب به مردم فرمودند: کدام یک از شما پس از آن که من از او جدا شوم با من به همان حال که بوده است دیدار خواهد کرد؟ ابوذر گفت: من. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند: راست گفتی و سپس چنین افزودند که آسمان بر سر راستگوتر و صریح تر از ابوذر سایه نیفکنده است و زمین مثل او را در بر نداشته است، هر کس از این که به زهد عیسی بن مریم بنگرد خوشحال و شاد می شود به ابوذر بنگرد.»⁽²⁾

ابوذر و شفاف سازی جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)

ابوذر نیز در این صحنه، رشادتها از خود نشان داد و از ذکر اقوال رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و جانبداری از مقام با عظمت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) خودداری نورزید. در اینجا،

ص: 238

1- الکامل، ج 4، ص 478.

2- طبقات الکبری، ج 4، ص 207.

به چند نمونه از گفته های ابوذر و احادیثی که از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در معرفی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) نقل کرده است، اشاره می شود:

1- ایشان در کمال شجاعت بر کعبه تکیه می زد و اینگونه شان و منزلت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را برای مردم توصیف می کرد: «ای مردم بشتابید تا برای شما از پیامبرتان (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بگویم. شنیدم رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سه چیز درباره علی می گوید که اگر یکی از آنها را در حق من گفته بود، برای من بهتر از تمام آنچه در جهان است، بود. شنیدم که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به علی (عَلَيْهِ السَّلَام) می گوید: پروردگارا! او را یاری کن و از او یاری بجوی! بارالها! او را نصرت ده و از او نصرت طلب کن، زیرا که او بنده تو و برادر پیامبر توست.» (1)

2- همچنین، در زمان عثمان، بر در مسجد النبی می ایستاد و می گفت: «ای امت متحیر و سرگردان بعد از پیامبر آگاه باشید که اگر کسی را که خدا مقدم کرده بود، مقدم می کردید و ولایت را در خاندان پیامبرتان تثبیت می کردید، نعمت از بالا و پایین بر شما می بارید و هر مطلبی را می خواستید، علمش را نزد آنان از کتاب خدا و سنت پیامبرانش می یافتید، ولی اکنون غیر از این عمل کردید، نتیجه عملتان را ببینید.» (2)

3- وی، به نقل از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، می گفت: «من ناصب علیّاً الخلفه بعدی... کسی که پس از من بر سر خلافت با علی دشمنی ورزد، کافر است و مانند این است که با خدا و رسول محاربه کرده است. کسی که در مورد [خلافت

ص: 239

1- ابوذر غفاری وجدان بیدار آدمیت، ص 94.

2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 66.

4- و یا: «من اطاعک فقد اطاعنی و من ...، کسی که تو را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده است و کسی که مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. کسی که از تو نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است و کسی که از من نافرمانی کند، از خدا نافرمانی کرده است.» (2)

5- ابوذر نقل کرده که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده است: «من خاتم پیامبرانم، و تو ای علی خاتم اوصیاء هستی تا روز قیامت.» (3)

6- ابوذر به نقل از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) روایت می کند: «علی اول من آمن بی و صدقنی و...» (یعنی: علی اول کسی است که به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد و او اولین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند و او صدیق اکبر است و او فاروق است بعد از من جدا می کند بین حق و باطل را و او رئیس مؤمنین است...) (4)

7- شخصی به نام ابی سخیله، روایت می کند که همراه عمار، برای انجام مناسک حج راهی مکه می شوند؛ در بین راه به خانه ابوذر می روند و سه روز در آنجا می مانند در موقع رفتن ابی سخیله از سرگردانی و اختلاف مردم صحبت می کند و نظر ابوذر را می پرسد. ابوذر می گوید: «به کتاب خدا و علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چنگ بزن و ملازم آن دو باش، زیرا من گواهی دهم

ص: 240

1- العمده، ص 91.

2- جواهر المطالب فی مناقب الامام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 1، ص 661.

3- ابوذر غفاری وجدان بیدار آدمیت، ص 81.1-

4- رجال کشی، ص 26.

که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: علی نخستین کسی است که به من ایمان آورد، و نخستین کسی است که در قیامت با من دست دهد، و اوست صدیق اکبر، و جدا کننده میان حق و باطل، و او پناهگاه مؤمنین است چنانچه مال و دارایی پناهگاه ستمکاران است.» (1)

او می دانست جانشین پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شدن و در جایگاه حضرت قرار گرفتن، مستلزم ویژگی های خاصی است؛ از جمله، جانشین می بایست در صحنه سیاست، یک سیاستمدار قوی و الهی باشد، خالی از هر گونه مکر و حيله در راستای خواست الهی. در صحنه مردممداری، باید یک انسان مهربان و دلسوز باشد، بدون در نظر گرفتن خواسته های خویش، فداکارانه وقت خود را صرف رفاه و آسایش مردم کند. در صحنه خانواده، یک همسر خوب و فوق العاده و الگومناسب برای دیگران باشد. در رابطه با دوستان، یک دوست صمیمی و برادر یکدل و یکرنگ. در رابطه با یتیمان، پدري دلسوز و مهربان. در رابطه با بینوایان، یک حامی قوی با دستان گشاده. در رابطه با مشتاقان علم و دانش، یک معلم فوق العاده که هر چه از او می پرسند از مخزن علم و دانشش کاسته نشود. در صحنه عبادت و فرمانبرداری خدا، مطیع محض و فرمانبرداری مخلص که هیچ کس را یارای برابری با وی نباشد. در صحنه جنگ، یک فوق رزمنده باشد، دارای تدبیر نظامی خاص که الگوی نظامی خوبی برای جهانیان شود. وصی، باید تجلی خواست و اراده خداوند باشد در زمین. جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی تواند یک فرد عادی باشد؛ باید یک ابر انسان باشد؛

ص: 241

همان کس که انسان در آرزوی شبیه او شدن است. یک الگو، یک سرمشق که در آسمان انسانیت؛ مانند خورشید بی همتا می درخشد. وصی، باید از یک وجود انسانی وسیع و گسترده برخوردار باشد تا بتواند در این مسند قرار گیرد؛ به عبارت دیگر، انسانی باشد چند بعدی.

ابوذر، تنها راه نجات از آن همه تیرگی و سرگردانی افکار را بعد از رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، در متابعت از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می دانست؛ چرا که تنها راه غلبه بر تاریکی، توسل به نور است و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که هیچ نقطه تاریکی در زندگی ندارد، بهترین گزینه هدایت است.

ابوذر و تشیع در شام و جبل عامل

ابوذر، در زمان عمر به ولایت شام رفت و تا زمان خلافت عثمان در آنجا بود. معاویه بن ابی سفیان از جانب عثمان والی آن منطقه بود و از آنجایی که راستی و درستی جزء لاینفک وجود ابوذر بود، لذا در آنجا به عملکردهای ناصحیح معاویه اعتراض کرد و او نیز ابوذر را به روستاهای جبل عامل تبعید کرد. او در آنجا، با معرفی اسلام محمدی و ذکر فضایل و مناقب امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، توانست مردم آنجا را جذب ولایت حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نماید. «چنین مشهور است که که شیعیانی که در شام و (جبل عامل) اند به برکت ابوذر است.»

(1)

مرحوم سید امین می گوید: «معاویه نیز اباذر را به روستاهای جبل عامل تبعید کرد؛ ابوذر در آنجا به ارشاد مردم پرداخت؛ لذا مردم آنجا تشیع اختیار کردند.»

ص: 242

روستای صرفند و میس جبل عامل دو مسجد است منسوب به جناب اباذر؛ حتی در زمان امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روستایی به نام اسعار شیعه مذهب بودند. مرحوم مظفر نیز در مورد تشیع آنجا گفته: شروع تشیع در جبل عامل، به فضل دعوت مجاهد راه خدا ابوذر غفاری بوده است.» (1)

ابوذر و تبعید به ریزه در دفاع از ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

سرانجام، ابوذر، به جرم راستگویی، به ریزه تبعید می شود و گرچه ریزه داغ و آتشین است و بدن‌ها را فرسوده می کند و از میان می برد، اما اراده ابوذر و خواست وی چنان محکم و قوی است که آن گرمای سوزان را در برابر خود، خوار و خفیف می نماید و نه تنها بیابان را، بلکه آنان را نیز که گمان می کردند اینگونه می توانند ابوذر را در برابر خواست خود تسلیم نمایند. «حافظ ابونعیم اصفهانی در ص 162 حلیه الاولیاء به اسناد خود نقل می نماید از ابوذر غفاری که گفت: خدمت پیامبر ایستاده بودم آن حضرت به من فرمود: تو مرد صالحی هستی زود است که بعد از من بلائی به تو برسد. عرض کردم برای خدا؟ فرمود: برای خدا. گفتم: مرحبا به امر خدای تعالی.» (2)

در هنگام رهسپار شدن ابوذر به ریزه، او به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که در حال بدرقه اش بودند، نگاهی کرد و گفت: «وقتی تو و فرزندان را می بینم به یاد سخن رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) درباره شما می افتم و گریه

ص: 243

1- تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری، 182.

2- شبهای پیشاور، ص 36.

ابوذر، این مصائب را نه تنها آگاهانه، بلکه عاشقانه به جان می خرد؛ چرا که نجات خویش را در تسلیم امر خدا بودن می بیند. او در آن بیابان نیز همچنان به دفاع از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می پردازد و لحظه ای از بیان حق پا پس نمی نهد. زمانی که ابی رافع برای خداحافظی با وی به ریزه رفته بود، خطاب به وی چنین گفت: «فتنه ای برپا خواهد شد، پس به پروردگار ایمان آورید، و آن مرد بزرگوار علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را تنها مگذارید، و از او پیروی کنید.» (2)

او قبل از تبعید به ریزه، وصیت خویش را به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کرد و در جواب کسی که گفت کاش به امیرالمؤمنین عثمان وصیت کرده بودی، گفت: «من به امیر المؤمنین حقیقی وصیت کرده ام. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که در زمان پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و به دستور او به عنوان "امیر المؤمنین" بر او سلام کردیم. آن حضرت فرمود: به برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه ام در امتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من به عنوان "امیرالمؤمنین" سلام کنید...» (3)

وی هنگام مرگ، چنین در مورد امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) توصیه کرد: «همانا او قوام و پایه نظام زمین، و تربیت دهنده این امت است، اگر او را از دست بدهید زمین را و آنچه بر اوست دگرگون خواهید یافت.» (4) وفات ابوذر در غربت ریزه، کلام رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را که فرموده بود: «تنها می میرد و تنها محشور می شود» (5)

ص: 244

- 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 68؛ الفتوح، ص 323.
- 2- ابوذر غفاری وجدان بیدار آدمیت، ص 97.
- 3- اسرار آل محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 398.
- 4- الارشاد فی معرفه الحجج الله علی العباد، ج 1، ص 57.
- 5- تاریخ طبری، ج 5، ص 2163.1

تبعید ابوذر به ریزه در منابع اهل سنت

«ابن سعد در ص 168 جلد چهارم طبقات و بخاری در کتاب زکوة صحیح و ابن ابی الحدید در ص 240 جلد اول و نیز در ص 375 تا 387 جلد دوم شرح نهج البلاغه و یعقوبی در ص 148 جلد دوم تاریخ خود و ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی محدث و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال 346 در ص 348 جلد اول مروج الذهب»⁽¹⁾

«وامام احمد بن حنبل در ص 156 جلد پنجم مسند و ابن ابی الحدید در ص 241 جلد اول شرح نهج البلاغه و واقدی در تاریخ خود از ابوالاسود دوئلی نقل نموده»⁽²⁾

«ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است: و بدان همانا که بیشتر سیره نویسان، و علمای اخبار و احادیث، برآنند که عثمان ابتدا ابوذر را به شام تبعید کرد، آنگاه در نتیجه شکایت معاویه او را به مدینه فراخواند، و پس او را به علت کارهایی که نظیر کارهای شام انجام داد، به ریزه تبعید نمود.»⁽³⁾

عمار بن یاسر

اشاره

برای معرفی شخصیت عمار بهترین سند، گفتار ائمه (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می باشد. لذا در ذیل از

ص: 245

1- شبهای پیشاور، ص 358.

2- شبهای پیشاور، ص 362.

3- ابوذر غفاری وجدان بیدار آدمیت، ص 101.1

بیانات گهربار آنها در خصوص معرفی جایگاه و شأن و منزلت عمار به مواردی اشاره می شود:

1- «روزی عمار بن یاسر بر در آستان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمد و اجازه ورود خواست. فرمودند: «اورا رخصت دهید، خوش آمدی، ای پاک پاکزاد.» (1)

2- پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند: «عمار تا نرمة استخوانهایش از ایمان انباشته و سرشار است.» (2)

عمار و شفاف سازی جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)

عمار، گرچه در جریان سقیفه دچار مکثی کوتاه شد، اما با تحلیل درست وقایع پیش آمده فوراً خود را به سلک مدافعان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) رساند و ایمان و عقیده خویش را به شایستگی نشان داد. خلیفه اول در توجیه عمل خود به بیان یک حدیث جعلی بدین مضمون پرداخت که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: « خداوند برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نمی کند» (3) و این عاملی شد برای تردید عمار. ابوذر نقل می کند: «... عمار و حذیفه هم با خود گفتند: شاید این مسئله ای است که بعد از مسئله اولی (یعنی خلافت امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَام)) به وقوع پیوسته و لذا آنان دو هم مانند دیگران به شک افتادند ولی توبه کردند و متوجه شدند و تسلیم آن حضرت گردیدند.» (4) وی، چه در دوران خلفا و چه در دوران خلافت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)، لحظه ای دست از حمایت وصی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برنداشت و

ص: 246

1- وقعه الصفین، ص 442.

2- وقعه الصفین، 443.

3- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 396.

4- همان.

سعی کرد تا پرده های شک و تردید را از چهره حقیقت دور سازد و اذهان مردم را به نور حق روشن کند. آنجا که کلام، تأثیرگذار بود، با ذکر احادیث رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و دلایل منطقی، از این موضع، دفاع می کرد و اما آنجا که پای زور و ظلم به میان می آمد، شمشیر در میان می نهاد و در رکاب امام به جهاد می پرداخت؛ جنگ هایی مانند جمل و صفین. عمار، آن کسی بود که هم هدایت شد و هم مسیر هدایت را برای دیگران باز نمود. وی نهایت تلاش خود را جهت بدست آوردن مراتب عالی انسانی در نزد پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)، به کار بست و توانست خود را به مقام و مرتبه ای برساند که ملاک تشخیص حق در میان مردمان گردد. و این مقام را در پی اطاعت محض رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بدست آورد؛ آنجا که به وی فرمود: «ای عمار، همانا که علی (عَلَيْهِ السَّلَام) از راهنمایی کردن تو به راه راست کوتاهی نخواهد کرد و هرگز تو را به راه کج نخواهد برد. ای عمار، اطاعت کردن از علی (عَلَيْهِ السَّلَام) اطاعت کردن از من است و اطاعت کردن از من اطاعت کردن از خداوند عز و جل است.»⁽¹⁾

وی، در ذکر مقام و جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)، به این حدیث پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اشاره می کند که فرمودند: «به کسی که به خدا ایمان آورد و با ولایت علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَام) مرا تصدیق کند توصیه می کنم کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست می دارد.»⁽²⁾

نادیده گرفتن جایگاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)، مسئله ای نبود که او بتواند تحمل کند، بنابراین، در طی دوران حکومت خلفا، مرتباً این کمبود جامعه بشری را گوشزد

ص: 247

1- ابوذر غفاری وجدان بیدار آدمیت، ص 81-82

2- تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 214.

می کرد و تنها راه برون رفت از اوضاع مشتت آن دوران را، توجه به مقام امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و بازگرداندن ایشان به جایگاه خود می دانست. در زمان خلافت عمر، در طی سفر حج، به عبدالرحمن بن عوف گفت: «هر گاه عمر درگذشت من با فلان شخص بیعت خواهم کرد. ابوالقاسم گوید: ابوعثمان جاحظ می گفت: من با فلان یعنی علی بن ابیطالب بیعت می کنم.»⁽¹⁾ زمانی هم که عثمان به عنوان خلیفه برگزیده شد، عمار بن یاسر فریاد زد: «ای جماعت قریش، تا چه وقت می خواهید خلافت را از خاندان پیغمبر خود دور نگهدارید و آن را هر روز در جایی قرار دهید، من از این بیم دارم که خداوند خلافت را از شما بگیرد و در جایی دیگر قرار دهد، همانگونه که شما خلافت را از خاندان رسالت و نبوت گرفتید و در جایی دیگر قرار دادید.»⁽²⁾ روزی، او خطاب به عثمان، در مورد علاقه اش به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چنین گفت: «به خداوند سوگند من علی را دوست دارم و از شما هم معذرت نمی خواهم.»⁽³⁾

عمار، حامی ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جنگ جمل

از نکات قابل توجه در مورد این صحابه بزرگوار، بینش و درک صحیح ایشان از زمان و اتفاقات حاصل در آن بود و مسائل انحرافی و کذایی هیچ تاثیری براراده و ثبات قدم وی نداشت و هیچ گونه سستی و کاهلی و خستگی را در وجود خود راه نمی داد. وقتی او بیعت شکستن طلحه، زبیر و ... را مشاهده

ص: 248

- 1- الغارات، ص 494.
- 2- الغارات، ص 499.
- 3- الغارات، ص 499.

کرد، به همراه یاران خود نزد امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) رفت و خطاب به ایشان، سخنانی گفت که بهترین توصیف از شخصیت عدالت گستر حضرت (عَلَيْهِ السَّلَام) می باشد: «اینک آنها تقض عهد کرده اند و بیعت خود را شکسته اند و وعده های خود را فراموش نموده اند... آنها می دانند که تو همه مسلمانان را به یک دیده می نگری و به کسی امتیاز نمی دهی، شما بین عرب و عجم فرق نمی گذاری و همه را یکسان می نگری.» (1) زمانی هم که همراه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَام)، برای جمع آوری سپاه به کوفه رفته بود تا برای جنگ جمل آماده شوند، چنین گفت: «ای مردم از امامی اطاعت کنید که نیازی به گفته دیگران ندارد. او همه را ادب می کند و کسی نمی تواند به وی ادب بیاموزد، او فقیهی است که کسی نمی تواند به وی فقه تعلیم دهد، او شجاعی است که از دشمن روی بر نمی گرداند، او در اسلام سابقه ای دارد که هیچ کس به او نمی رسد، اکنون شما در کنار او قرار بگیرید تا وی همه چیز را برای شما روشن سازد.» (2)

در میدان نبرد و کارزار خطاب به عمرو بن یثربی که از افراد سپاه عایشه بود، چنین رجز خواند:

«لا تبرح العرصه یا ابن یثربی

حتی اقاتلک علی دین علی

نحن و بیت الله اولی بالنبی

از میدان بیرون نرو، ای پسر یثربی! تا بر دین علی با تو بجنگم. به بیت الله سوگند

ص: 249

1- الغارات، ص 500.

2- الغارات، ص 501.

ما اولی به پیامبر هستیم.» (1) و در همان جنگ، خطاب به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، گفت: «امیرالمومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با تو در حالی بیعت کردیم که با کسی جنگ نمی کردی، پس از آن کسی که با تو بیعت کرده بود با تو جنگ کرد، تا سرانجام خداوند وعده ای را که داده بود به تو بخشید. "آنگاه بر او ستم کنند، خدا یاری اش خواهد کرد" (حج - 60) "ای مردم، این سرکشی به زیان خودتان است". (یونس - 23) "هر که بیعت را بشکند به زیان خود شکسته است" (فتح - 10)» (2)

عمار، حامی ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جنگ صفین

وی، در جنگ صفین نیز همراه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود و با سخنان راه گشای خود، جبهه حق را مشخص می نمود و همین تشخیص بود که او را شایسته این فرموده رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نمود: «هرگز پسر سمیه - یعنی عمار - در انتخاب دو امر مخیر نماند مگر آن که درست ترین راه را زان میان برگزیند، پس بر جانب او پائید.» (3) گزینه انتخابی عمار، قبل از شروع جنگ صفین، همان نظر و عقیده امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود، یعنی جنگ بر علیه معاویه و انصارش؛ آنجا که خطاب به امام گفت: «شام دردی دارد که درمان پذیر نیست. در آنجا مردی است که شام را تسلیم نمی کند مگر کشته شود و یا شکست بخورد. قبل از آن که او به سوی تو آید تو به سوی او برو.» (4)

ص: 250

1- تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری، ص 92.

2- الامامه و السیاسه، ص 119.

3- وقعه صفین، ص 470 - 471.

4- الامامه و السیاسه، ص 119 - 120.

به روایت تاریخ، او در این جنگ می گفت: «به خدا می بینم که این جماعت چنان ضربت به شما می زنند که مایهٔ بد گمانی باطل جویان است، به خدا اگر ما را بزنند و تا نخلستانهای هجر برانند دانیم که ما بر حقیم و آنها بر باطلند.» (1) اودر میدان نبرد اینگونه رجز می خواند و عقیدهٔ خویش را بیان می کرد:

«کلا ورب البیت لا ابرح اجی

حقی اموت او اری ما اشتھی...»

سوگند به پروردگار کعبه که هرگز از معرکه دور نشوم تا بمیرم یا آنچه را آرزو دارم به عیان ببینم. من با حقم و از علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) داماد پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و امانت پرداز وفادار حمایت می کنم. ما دشمنان او را می کشیم و خدای والا یاری دهد و با دم تیغ تیز مشرفی سرها را از پیکرها بر می گیریم. و خداوند ما را بر آنان که ستم را پیشه گرفته و در آزدن ما سخت کوشند پیروز می کند.» (2)

تذکر دادن عمار به عمروعاص دربارهٔ حقانیت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

عمار، در جنگ صفین هنگام مواجهه شدن با عمروعاص، چنین گفت: «این پرچم که در دست من است سه بار با همین پرچم در رکاب رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) جنگ کردم و این مرتبهٔ چهارم است که با این پرچم هستم و به خدا قسم بر فرض که ما را چنان بزنند که به نخلستانهای منطقهٔ هجر برسیم باز هم می دانم ما بر حق هستیم و آنان (یعنی سپاه معاویه) بر گمراهی.» (3)

ص: 251

1- تاریخ طبری، ج 6، ص 2551.

2- وقعه صفین، ص 471.

3- طبقات الکبری، ج 3، ص 220.

و نیز گفت: «آیا نمیدانی که پیامبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در حق علی (عَلَيْهِ السَّلَام) گفت: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. بارالها کسی را که دوستدار اوست دوست بدار و کسی را که با او دشمنی ورزد، دشمن دار؟ من دوستدار خدا و پیامبرش و پس از او دوستدار علی هستم.» (1)

دفاع عمار از ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در هنگام شهادت :

در لحظات آخر حیات خویش، خطاب به یاران خویش گفت: «من امروز کشته خواهم شد... و خاطر جمع دارید که امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَام) مقتدای ما است، فردای قیامت از جهت اخیار با اشرار خصومت خواهد کرد.» (2) و در حالی که بیش از نود سال سن داشت در جنگ صفین به دست عاملین معاویه به شهادت رسید.

ص: 252

1- وقعه الصفین، ص 464.

2- منتهی الآمال، ص 164.

وصایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آیات و روایات

اشاره

اعلام وصایت و جانشینی حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ، مسئله ای بود که پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از ابتدای کار تا لحظه وفات خویش، به آن اشاره نموده و در قالب احادیث و آیات قرآنی، شأن و منزلت حضرت و برتری ایشان را به دیگران گوشزد فرموده بودند. داشتن وصی برای رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ، امری خارق عادت و شگفت آور نبوده و نیست؛ چرا که این مسئله در مورد همه انبیاء الهی وجود داشته است؛ اما آنچه باعث تعجب و حیرت است ، واکنش عده ای از مردمان ، نسبت به وصایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ، بعد از وفات رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تا به امروز می باشد؛ اگر آنگونه که اینان می گویند، رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بعد از خود کسی را به عنوان وصی معرفی نکرده است و لزومی به انجام این کار نبوده و مسئله دین و اکمال آن، با وجود حضرت محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خاتمه یافته است ، پس چرا ما در جهان اسلام شاهد این همه تفرقه و جدایی هستیم ؟ چرا برداشتها از متن اسلام، این همه متفاوت و گوناگون است ؟ چرا در جهان اسلام شاهد فرقه ها و گرایش های مختلف هستیم ؟ و چراهای دیگر که اذهان را به خود مشغول می دارد. کسی که به عنوان خلیفه مسلمین در جایگاه پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ، یعنی بالاترین جایگاه جامعه اسلامی، قرار می گیرد باید یک همترازی و برابری با او داشته باشد تا بتواند احکام و قوانین اسلامی را ، همانطور که پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آموزش می داد و اجرا می کرد، او نیز به انسانها منتقل کند و با گذشت نسلها ، بهره مردمان از دین دچار

کمی و کاستی نگردد. در واقع، از علمی برخوردار باشد که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از آن بهره مند بود. از این رو، صرف ادعای جانشینی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به تنهایی کفایت نمی‌کند. در دیدگاه شیعه، این انتخاب به نص الهی صورت گرفته و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، در زمانها و مکانهای مختلف، این مسئله را خاطر نشان کرده اند، چه در قالب فرمایشات خود و چه در قالب آیات قرآنی که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌شود. همین آیات و روایات خود دلیل محکمی شدند برای این چهار صحابه بزرگوار جهت حمایت از منصب امام و مولایشان حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ).

آیات

آیه 59 از سوره مبارکه نساء

«يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم .

ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و اولی الامر از خودتان را.»

بعد از نزول این آیه، جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می‌خواهد که اولی الامر را به ایشان معرفی کند، حضرت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هم خطاب به او فرمودند: «آنان خلفای من هستند ای جابر! و امامان مسلمین پس از من باشند. اولشان علی بن ابی طالب، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی - که در تورات به باقر معروف است و توای جابر! او را درک خواهی کرد، سپس هر گاه او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان - سپس صادق جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد

بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس همنام و هم کنیه ام حجت خدا در زمین و بقیه الله در بندگانش،...» (1) «اخبار بسیاری از طریق خاصه و عامه بر این معنی دلالت دارد که در کتاب های: کافی، غیبت نعمانی، کمال الدین، غایه المرام، تفسیر البرهان، بحار، مناقب و غیر این ها آمده است.» (2) علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می گوید: «اطاعت که در آیه "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول... آمده، اطاعتی است مطلق، و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده، و این خود دلیل است بر این که رسول امر به چیزی و نهی از چیزی نمی کند، که مخالف با حکم خدا در آن چیز باشد... و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد.» (3)

و اما اولی الامر، خداوند در این آیه اطاعت از اولی الامر را همردیف اطاعت از خدا و رسول قرار داده و آن را هم بر مؤمنین واجب فرموده است. اگر طبق نظر عده ای امکان خطا در اولی الامر راه داشت پس می بایست خداوند از قیودی جهت روشن کردن اذهان استفاده می کرد مثلاً شارع مقدس می فرمود: اولی الامر خود را اطاعت کنید تا زمانی که امر به معصیت نکرده اند یا اولی الامر خود را اطاعت کنید، تا زمانی که علم به خطای آنها نداشته باشید. «پس همین که می بینیم در مورد آنان قیدی نیاورده، چاره ای جز این نداریم که بگوییم آیه شریفه از هر قیدی مطلق است، و لازمه مطلق بودنش همین است که

بگوییم همان عصمتی که در مورد رسول مسلم گرفته شده در مورد اولی الامر نیز اعتبار

ص: 255

-
- 1- مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 1، ص 532
 - 2- مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 1، ص 531-532.
 - 3- تفسیر المیزان، ج 4، ص 620.

شده، و خلاصه کلام منظور از اولی الامر، آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دارای عصمتند. «(1) البته احادیث زیادی از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در معرفی این افراد به جا مانده است از جمله حدیث ذکر شده. همچنین در تفسیر سورآبادی چنین آمده است: «سؤال: چه گویی اگر اولی الامر به معصیت فرمایند ایشان را مطیع باید بود به حکم این آیت؟ جواب گفته اند: اولی الامر آن کسان باشند که عالم باشند به وجوه صواب در کار و ایشان خود جز به صلاح نفرمایند و گفته اند اگر چه این آیت عام است اما در معنی خاص است به قول رسول الله که او گفت لاطاعه للمخلوق فی معصیه الخالق...» (2)

آیه 61 از سوره مبارکه آل عمران (آیه مباحله)

« فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ ابْنَانَا وَابْنَاتِنَا وَابْنَانَكُمْ وَنِسَائِنَا وَنِسَائِكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. پس هر کس با تو درباره بندگی و رسالت عیسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مجادله کرد بعد از علمی که از مطلب یافتی، به ایشان بگو بیایید پسرانمان و پسرانمان را و زنانمان و زنانمان را و ما نفس خود، و شما نفس خود را بخوانیم و سپس مباحله کنیم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

« در سوالهای مامون از حضرت رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آمده که مامون از آن جناب پرسید: چه دلیلی هست برخلافت جدت علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: آیه "انفسنا"

ص: 256

1- تفسیر المیزان، ج 4، ص 623.

2- تفسیر سورآبادی، ج 1، ص 430.

مامون گفت: بلی اگر نبود "نسائنا" فرمود: بله اگر نبود "ابنائنا" (1) همچنین عده ای اشکال کرده اند که این آیه نمی تواند در شان علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نازل شده باشد، زیرا لفظ جمع حداقل بر سه نفر استعمال می شود در حالی که کلمه نساء فقط بر حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به کار رفته و کلمه ابناء فقط بر امام حسن و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اشاره دارد و کلمه انفس هم بر یک تن - امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) - وارد شده و این صحیح نیست. در جواب باید بگوییم: « تاریخ مؤید است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ) وقتی برای مباحله حاضر می شد احدی به جز علی و فاطمه و حسن و حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را با خود نیاورد، پس از ناحیه آن جناب کسی حضور به هم نرسانید مگر دو نفس، و دو ابن و یک زن و با آوردن اینان رسول خدا امر پروردگارش را امتثال نمود. » (2) ضمن این که « این بار اول نیست که خدای تعالی حکم یا وعده و وعید را که بر حسب خارج با یک نفر منطبق است بطور دسته جمعی حکایت می کند. » (همان) مثلاً سوره مجادله آیات 2 و 3، سوره آل عمران آیه 8 و سوره بقره آیه 219. همچنین در کشف الاسرار میبیدی آمده است: « اصحاب مباحله پنج کس بودند مصطفی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ) و زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) و مرتضی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آن ساعت که به صحرا شدند رسول ایشان را به پناه خود گرفت و گلیم برایشان پوشانید و گفت: " اللهم ان هولاء اهلی... " (میبیدی، 1376: 2/151) در تفسیر تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأ-عاجم نیز همراهان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ) را در جریان مباحله امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام

ص: 257

1- تفسیر المیزان، ج 3، ص 363.

2- تفسیر المیزان، ج 3، ص 353.

حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حضرت زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) معرفی می نماید. (1)

آیه مباهله در منابع اهل سنت

«رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسرین ... مانند امام فخر رازی در تفسیر کبیر و امام ابو اسحق ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در الدر المنثور و قاضی بیضاوی در انوار التنزیل و جار الله زمخشری در کشاف و مسلم بن حجاج در صحیح ابوالحسن فقیه ابن مغازلی شافعی واسطی در مناقب

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و نور الدین مالکی در فصول المهمه و شیخ الاسلام حموینی در فرائد ابوالموید خوارزمی در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الوده و سبط ابن جوزی در تذکره و محمد بن طلحه در مطالب السئول و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب و ابن حجر مکی در صواعق محرقة و غیرهم به مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارت نزول این آیه را در یوم المباهله می نویسند که آن 24 یا 25 ذی الحجه الحرام بوده است.» (2)

آیه 55 سوره مبارکه مائده (آیه ولایت)

« انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا، الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکاه و هم راکعون»

ص: 258

1- تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، ج 1، ص 371.

2- شبهای پیشاور، ص 381

ابوذر، در مورد شأن نزول آیه اینگونه می گوید که همراه رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در مسجد نماز می خواندند که سائلی وارد مسجد می شود و جهت رفع نیازش، از مردم طلب یاری و کمک می نماید اما کسی به او توجه نمی نماید؛ در این هنگام امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که در حال رکوع بودند، انگشت کوچک دست راست خود را که در آن انگشتری بود به سائل نشان می دهد و وی هم به سمت حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رفته و انگشتر را از دست ایشان بیرون می آورد. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که شاهد ماجرا بود خطاب به خداوند می فرماید: «پروردگارا من محمد پیامبر و برگزیده تو هستم، پروردگارا، سینه مرا برآیم فراخ گردان و کارم را بر من آسان و از کسانم مرا وزیری قرار ده، علی برادرم را، و پشت مرا بدو استوار ساز.» (1) ابوذر در ادامه گوید: «سوگند به خدا، هنوز پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آخرین کلمه را بر زبان نیاورده بود که جبرائیل از جانب خداوند بر او فرود آمد و گفت، ای محمد بخوان: انما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا، الذين يقيمون الصلاة و يوتون الزكاه و هم راعون. یعنی تنها خداوند و پیامبرش و کسانی که ایمان آورده اند سرپرستان شمایند، آنان که نماز را بر پای داشته زکات می دهند در حالی که در رکوع می باشند» (2) میدی در کتاب کشف الاسرار می گوید: «و بر این وجه آیت از روی لفظ اگرچه عام است از روی معنا خاص است، که مؤمنان را بر عموم گفت و علی بدان مخصوص باشد.» (3) همچنین اسفراینی در کتاب تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم می گوید: «... گروهی گفتند مراد از این

ص: 259

1- ابوذر غفاری وجدان بیدار آدمیت، ص 93.

2- همان.

3- کشف الاسرار و عده الابرار معروف به خواجه عبدالله انصاری، ج 3، ص 152.

امیرالمؤمنین علی مرتضی است که سائلی به وی بگذشت در مسجد، و او در رکوع بود انگشتی خویش فرا وی داد.» (1) در تفسیر سورآبادی نیز آمده است: «گفته اند این آیت خاص در شأن علی بن ابی طالب آمد که در آن وقت نماز می کرد در رکوع آن انگشتی به زکات بدان سائل داد خدای تعالی بر وی ثنا کرد و گفت: یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه...» (سورآبادی، 1380: 1/581)

آیه ولایت در شان امام علی (علیه السلام) :

نزول آیه ولایت به اتفاق و اعتراف جمهور فقهاء و علماء و اندیشمندان شیعه و سنی در شأن و منزلت امام علی (علیه السلام) می باشد که در اینجا به منابع اهل سنت اشاره می شود:

▪ امام فخررازی در ص 43 جلد سیم تفسیر کبیر.

▪ امام ابواسحاق ثعلبی در تفسیر کشف البیان.

▪ جارالله زمخشری در ص 422 جلد اول کشف.

▪ ابوالحسن رمانی در تفسیر.

▪ ابن هوازن نیشابوری در تفسیر

▪ ابن سعدون قرطبی در ص 221 جلد ششم تفسیر.

▪ نسفی حافظ در ص 496 تفسیر (در حاشیه تفسیر خازن بغدادی).

▪ فاضل نیشابوری در ص 461 جلد اول غرائب القرآن.

▪ ابوالحسن واحدی در ص 148 اسباب النزول.

ص: 260

1- تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، ج 2، ص 598.

- حافظ ابوبکر جصاص در ص 542 تفسیر احکام القرآن.
- حافظ ابوبکر شیرازی در فیما نزل من القرآن فی امیرالمومنین.
- ابو یوسف شیخ عبدالسلام قزوینی در تفسیر کبیرش.
- قاضی بیضاوی در ص 345 جلد اول انوار التنزیل.
- جلال الدین سیوطی در 293 جلد دوم در المنثور.
- قاضی شوکانی صنعائی در تفسیر فتح القدر.
- سید محمود آلوسی در ص 329 جلد دوم تفسیر.
- حافظ ابن ابی شیبہ کوفی در تفسیر.
- ابوالبرکات در ص 496 جلد اول تفسیر خود.
- حافظ بغوی در معالم التنزیل. امام ابو عبدالرحمن نسائی در صحیح خود.
- محمد بن طلحه شافعی در ص 31 مطالب السنول.
- ابن ابی الحدید در ص 275 جلد سوم شرح نهج البلاغه.
- خازن علاء الدین بغدادی در ص 496 جلد اول تفسیر.
- سلیمان حنفی در ص 212 ینابیع الموده.
- حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب مصنف.
- رزین عبدری در جمع بین الصحاح السنه.
- ابن عساکر دمشقی در تاریخ شام.

▪ سبط ابن جوزی در ص 9 تذکره.

▪ قاضی عضد ایچی در ص 276 موافق.

▪ سید شریف جرجانی در شرح موافق.

▪ ابن صباغ مالکی در ص 123 فصول المهمه.

▪ حافظ ابوسعید سمعانی در فضائل الصحابه.

▪ ابوجعفر اسکافی در نقض العثمانيه.

▪ طبرانی در اوسط.

▪ ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب.

▪ محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب.

▪ مولی علی قوشچی در شرح تجرید. ▪ سید محمد مومن شبلنجی در ص 77 نورالابصار.

▪ نقلا از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبدالله و قیس بن ربیع و عبایه بن ربیع و عبدالله بن عباس (حبر امت و ترجمان القرآن) و ابوذر غفاری و جابر بن عبدالله انصاری و عمار و ابورافع و عبدالله بن سلام و غیرهم که این آیه شریفه در شان علی بن ابطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نازل گردیده و هر یک به عبارات و الفاظ مختلفه ذکر نموده اند زمانی که آن حضرت در حال رکوع نماز انگشتر خود را در راه خدا انفاق و به سائل داد، این آیه شریفه نازل گردید. «(1)

ص: 262

1- شبهای پیشاور، ص 367-368.

«یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین.»

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و قرین راستگویان باشید»

«... ابن عباس گوید که بدین علی بن ابی طالب را همی خواهد و اصحاب او را.» (1)

«امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در الدر المنثور از ابن عباس و حافظ ابوسعید عبدالملک بن محمد خرگوشی در کتاب شرف المصطفی از اصمعی و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء روایت می کنند که رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: " هو محمد وعلی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) " و شیخ سلیمان حنفی در باب 39 ینابیع الموده ص 119 چاپ اسلامبول از موفق بن احمد خوارزمی و حافظ ابونعیم اصفهانی و حموینی از ابن عباس روایت نموده اند که " الصادقون فی هذه الآیه محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و اهل بیته ". و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد السمطین و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 62 کفایت الطالب و محدث شام در تاریخ خود مسندا نقل می نمایند که: " مع الصادقین ای مع علی بن ابی طالب ".» (2) همچنین « در الدر المنثور از ابن عباس و نیز از ابن عساکر از ابی جعفر آورده که در تفسیر آیه " وكونوا مع الصادقین " گفته اند: مقصود از صادقین علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است.»

ص: 263

1- تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، ج 2، ص 916.

2- شبهای پیشاور، ص 555 - 556.

« قل لأستلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی

من از شما اجر رسالت جز این نمی خواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید»

این آیه در شأن امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) و امام حسن و امام حسین (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) آمده است. از جمله تاییدکنندگان این مدعا عبارتند از: « امام احمد، ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبری، طبرانی، ابن مردویه، ثعلبی، ابوعبدالله الملا، ابوالشیخ، نسائی، واحدی، ابونعیم، بغوی، بزاز، ابن المغازی، حسکانی، محب الدین، زمخشری، ابن عساکر، ابوالفرج، حموی، نیشابوری، ابنطلحه، رازی، ابوالسعود، ابو حیان، ابن ابی الحدید، بیضاوی، نسفی، هیثمی، ابن الصباغ، کنجی، مناوی، قسطلانی، زرنندی، خازن، زرقانی، ابن حجر، سمهودی، سیوطی، صفوری، صبان، شبلنجی، حضرمی» (1)

اگر چه مفسرین توضیح و تفسیرهای مختلفی در مورد این آیه بکار برده اند ولی « اگر در یک طایفه دیگر اخبار که آن نیز متواتر است، یعنی اخباری که از هر دو طریق از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسیده، و مردم را در فهم کتاب خدا و معارف اصولی و فروعی دین و بیان حقایق آن، به اهل بیت (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) ارجاع داده - مانند حدیث ثقلین و حدیث سفینه و امثال آن - دقت کافی به عمل آوریم، هیچ شکی برایمان باقی نمی ماند که منظور از واجب کردن مودت اهل بیت و آن را به عنوان اجر رسالت قرار دادن تنها این بود که این محبت را وسیله ای قرار دهد برای این که مردم را به ایشان ارجاع دهد، و اهل بیت مرجع علمی مردم

ص: 264

همچنین میدی در کشف الاسرار و عده الابرار می گوید: « اکنون معنی این سخن بر سه وجه گفته اند : یکی آن است که : آمرکم ان تودوا اقاربی و اهل بیتی. مزد نمی خواهم لکن شما را می فرمایم که خویشان مرا و اهل بیت مرا دوستدارید. ابن عباس گفت: آن روز که این آیت فرود آمد گفتند: یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم. قال علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و فاطمه و ابناهما و فیهم نزل: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت...»(2)

علاوه بر آیات مذکور احادیثی هم در این زمینه وجود دارد که به تعدادی از آنها اشاره می شود .

احادیث

حدیث یوم الانذار:

بعد از سه سال دعوت مخفیانه، سرانجام خداوند به رسول خویش دستور می دهد که آشکارا مردم را به دین مبین اسلام دعوت نماید و در ابتدای امر نوک پیکان هدایت، متوجه اقوام و خویشان حضرت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می گردد.

«و انذر عشیرتک الاقربین و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین فان عصوک فقل ائی بری مما تعملون»، « بستگان نزدیک خود را از عذاب الهی بیم ده، و پر و بال مهر و محبت خود را بر سر افراد با ایمان فروگستر پس اگر با تو از در مخالفت وارد شدند بگو من از کارهای شما بیزارم.» (شعراء، 214-

ص: 265

1- تفسیرالمیزان، ج 18، ص 66.

2- کشف الاسرار عده الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، ج 9، ص 23.

216) پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَام) می خواهد که تعدادی از شخصیت های بزرگ بنی هاشم را برای صرف ناهار دعوت نماید. موعد مقرر فرامی رسد و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ضمن بیان وظیفه الهی خویش و دعوت آنها به سوی یکتاپرستی، خطاب به آنها می فرماید: «هر که از شما مرا یاری کند (بر این دعوت) برادر و وصی و خلیفه من خواهد بود.» (1) در میان بهت و حیرت همه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) که در آن زمان بیش از 15 سال نداشت اعلام آمادگی نمود. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از ایشان می خواهد که بنشینند و امام (عَلَيْهِ السَّلَام) هم اطاعت امر می نماید، پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باز این جمله را تکرار می کند و جز امام (عَلَيْهِ السَّلَام) کسی به درخواست ایشان لبیک نمی گوید. اینجریان سه بار تکرار می شود و هر بار تنها این امام (عَلَيْهِ السَّلَام) است که می ایستد و بر جانفشانی خویش در راه خدا ورسولش تاکید می کند. اینجاست که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بیعت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را می پذیرد و می فرماید: «هان ای خویشاوندان و بستگان من! علی برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست.» (2)

حدیث غدیر خم

« حدیث غدیر خم حدیث صحیح است از جناب رسالت مآب (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و روایت کرده اند این حدیث شریف را یکصد کس از صحابه که از جمله ایشان عشره اند، یعنی ده کس از صحابه که حدیث بشارت جنت در حق ایشان نقل می کنند.» (3) پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ، روز هیجدهم ذی الحجه الحرام، در بیابان غدیر خم و در

ص: 266

1- الکامل، ج 7، ص 66.

2- همان.

3- عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج 1، ص 23.

آخرین حجشان، معروف به حجه الوداع، امیر المومنین علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را طبق دستوری که از جانب خداوند نازل شد، به امامت معرفی کرد. آیه بدین مضمون است:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته واللہ یعصمک من الناس ان اللہ لا یهدی القوم الکافرین»، «ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای، و خدا تو را از {گزند} مردم نگاه می‌دارد. همانا خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.» (مائده-67) در آنجا پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ، بعد از ذکر فضایل امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ، خطاب به مردم فرمودند: «معاشر الناس الست اولی بکم من انفسکم، قالوا بلی، قال: من کنت مولاه فهذا علی مولاه. آنگاه دعا کردند: اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره و خذل من خذله، یعنی خداوندا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد یاری کن کسی که علی را یاری کند و واگذار کسی که علی را واگذارد.» (1) سپس ، به دستور پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خیمه‌ای برافراشتند و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آن نشست و مردم همگی با ایشان بیعت کردند. خداوند آن روز در تایید این مسئله آیه ذیل را نازل فرمود: «... الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ...» ... امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم...» (مائده-3)

ص: 267

روايات معتبره از علماء اهل سنت در نقل حديث غدیر خم

- * امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر مفاتیح الغیب.
- * امام احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان.
- * جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثور.
- * ابوالحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری در اسباب النزول.
- * محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر.
- * حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی - ودر حلیه الاولیاء.
- * محمد بن اسمعیل بخاری در ص 375 جلد اول تاریخ خود.
- * مسلم بن حجاج نیشابوری در ص 325 جلد دوم صحیح.
- * ابی داود سجستانی در سنن.
- * محمد بن عیسی ترمذی در سنن.
- * حافظ ابن عقده در کتاب الولایه.
- * ابن کثیر شافعی دمشقی در تاریخ خود.
- * امام ائمه الحدیث احمد بن حنبل (رئیس حنابله) در ص 281 و 371 جلد چهارم مسند.
- * 14- ابو حامد محمد بن محمد الغزالی در سر العالمین.

* ابن عبد البر در استیعاب.

* محمد بن طلحه شافعی دمشقی در تاریخ خود.

* ابن مغازلی شافعی در مناقب.

* نورالدین بن صباغ مالکی در ص 24 فصول المهمه.

* حسین بن مسعود بغوی در مصابیح السنه.

* ابوالموید موفق بن احمد خطیب خوارزمی در مناقب.

* مجد الدین بن اثیر محمد بن شیبانی در جامع الاصول.

* حافظ ابو عبد الرحمان احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی و سنن.

* سلیمان بلخی حنفی در باب 4 ینابیع الموده.

* شهاب الدین احمد بن حجر مکی در صواعق محرقة- و کتاب المنح المکیه - و مخصوصا در ص باب اول صواعق با کمال تعصبی که داشته گوید: انه حدیث صحیح لامریه فیه و قد اخرجہ جماعه کالترمذی و النسائی و احمد و طرفه کثیره جدا. {این حدیث صحیحی است که شکی در صحت آن نیست به تحقیق که روایت نموده اند این حدیث را جماعتی مانند ترفندی و نسائی و احمد و طرق آن بسیار می باشد جدا. }

* محمد بن یزید حافظ بن ماجه ی قزوینی در سنن.

* حافظ ابو عبدالله محمد بن حاکم نیشابوری در مستدرک.

* حافظ سلیمان بن احمد طبرانی در اوسط.

- * ابن اثیر جزری در اسد الغابه.
- * یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ی 17 تذکره خواص الامه.
- * ابوعمر احمد بن عبدربه در عقد الفرید.
- * علامه سمهودی در جواهر العقدين.
- * ابن تیمیه احمد بن عبد الحلیم در منهاج السنه.
- * ابن حجر عسقلانی در فتح الباری - و تهذیب التهذیب.
- * ابوالقاسم محمد بن عمر جارا لله زمخشری در ربیع الابرار.
- * ابوسعید سجستانی در کتاب الدرایه فی حدیث الولایه.
- * عبید الله بن عبدالله حسکانی در دعاه الهدی الی اداء حق الموالات.
- * رزین بن معاویه العبد ری در جمع بین الصحاح الستة.
- * امام فخر رازی در کتاب الاربعین - گوید اجماع نموده اند تمام امت بر این حدیث شریف.
- * مقبلی در احادیث المتواتره.
- * سیوطی در تاریخ الخلفاء.
- * میر سید علی همدانی در موده القریب.
- * ابوالفتح نظری در خصائص العلوی.
- * خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب.
- * جمال الدین شیرازی در کتاب الاربعین.

- * عبد الرؤوف المناوی در فیض القدير فی شرح جامع الصغیر.
- * محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 1 کفایت الطالب.
- * یحیی بن شرف النووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات.
- * ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد السمطین.
- * قاضی فضل الله بن روزبهان در ابطال الباطل.
- * شمس الدین محمد بن احمد شربینی در سراج المنیر.
- * ابو الفتح شهرستانی شافعی در ملل و نحل.
- * حافظ ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ خود.
- * حافظ ابن عساکر ابوالقاسم دمشقی در تاریخ کبیر.
- * ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه.
- * علاء الدین سمنانی در عروه الوثقی.
- * ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود.
- * مولی علی متقی هندی در کنز العمال.
- * شمس الدین ابوالخیر دمشقی در اسنی المطالب.
- * سید شریف حنفی جرجانی در شرح مواقف.
- * نظام الدین نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن. (1)

ص: 271

ابوذر، مکرراً این حدیث پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را نقل کرده که: «ای مردم من در میان شما چیزی گزارده ام که اگر بدان چنگ بزیند و از آن دست برندارید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترت و اهل بیت». (1) لازم به ذکر است که در این حدیث، اهل بیت (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) در کنار قرآن و همراه با هم، به مردم معرفی شده اند و این بدان معناست که قرآن به تنهایی و بدون شارح و مفسر و نگهبان آن، کافی نیست و لازم است کسانی که بر آن آگاهند و از ظواهر و بواطن آن مطلع اند، در کنار آن باشند تا فرامین الهی بطور صحیح و درست و بدون انحراف اجرا شود.

2- اگر به قرآن توجه کنیم، می بینیم که دو نکته مهم در مورد آن وجود دارد: یکی اینکه قرآن نماد پاکی و طهارت است و از هرگونه خطا و لغزش مصون می باشد و دیگر اینکه قرآن، نماد علم و دانش است؛ علم به گذشته، حال و آینده و با توجه به اینکه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) طبق آیه قرآن از روی هوی و هوس سخن نمی گوید لذا همردیف قرار دادن اهل بیت با قرآن، گویای اینست که آنها هم، مانند آن کتاب آسمانی از طهارت و علم فراوان برخوردارند و آیه تطهیر (احزاب - 33) خود مهر تائیدی است بر این ادعا. در طول تاریخ، به جز خاندان عصمت و طهارت چه کسانی را دیده ایم که هم دارای پاکی و طهارت محض باشند و هم از علم بی حد و حصر برخوردار باشند. در تاریخ اسلام و مطالعه احوالات خلفاء بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به روایت خود تاریخ، شاهدیم که افراد

ص: 272

مذکور به لحاظ نسب، تقوی و دینداری، علم و دانش، انسانیت و مردم‌داری و... یک پایشان لنگ است و مورد سرزنش واقع می‌شوند. پس خود تاریخ و روایت دوست و دشمن، بر عدم صلاحیت ایشان تاکید دارد و هیچکس را نمی‌بینیم که با ائمه معصومین به اندازه ذره ای بتواند همسری کند، چه برسد به آن سطح کلان؛ یعنی ادعای خلافت و جانشینی.

این صحابه گرانقدر (ابوذر)، در دوران بعد از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که حقیقت در هاله ای از ابهام قرار گرفت، خطاب به مردم می‌گفت: «ای مردم! در آینده، فتنه‌هایی پدیدار خواهد شد؛ اگر گرفتارش شدید به کتاب خدا و علی تمسک کنید.» (1)

حدیث ثقلین در منابع اهل سنت

«مسلم بن حجاج در ص 122 جلد هفتم صحیح و ابی داود در صحیح و ترمذی در ص 307 جزء دوم سنن و نسائی در ص 30 خصائص و امام احمد بن حنبل در ص 14 و 17 جلد سیم و ص 26 و 59 جلد چهارم و ص 182 و 189 جلد پنجم مسند و حاکم در ص 109 و ص 148 جلد سیم مستدرک و حافظ ابونعیم اصفهانی در ص 355 جلد اول حلیه الاولیاء و سبط ابن جوزی در ص 182 تذکره و ابن اثیر جزری در ص 12 جلد دوم و ص 147 جلد سوم اسد الغابه و حمیدی در جمع بین الصحیحین و رزین در جمع بین الصحاح الستة و طبرانی در کبیر و ذهبی در تلخیص مستدرک و ابن عبدربه در عقد الفرید و محمد بن

ص: 273

طلحه شافعی در مطالب السئول و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در باب 4 ینابیع الموده و میر سید علی همدانی در موده دوم از موده القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و شبلنجی در ص 99 نور الابصار و نورالدین بن صباغ مالکی در ص 25 فصول المهمه و حموی در فرائد السمطین و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و سمعانی و ابن مغزالی شافعی در مناقب و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول در بیان صحت خطبه غدیر خم و در ص 130 کفایت الطالب ضمن باب 62 و محمد بن سعد کاتب در ص 8 جلد چهارم طبقات و فخررازی در ص 18 جلد سیم تفسیر ضمن آیه اعتصام و ابن کثیر دمشقی در ص 113 جلد چهارم تفسیر ضمن آیه مودت و ابن عبدربه در ص 158 و 346 جلد دوم عقداالفرید و ابن ابی الحدید در ص 130 جزء ششم شرح نهج البلاغه و سلیمان حنفی در صفحات 18 و 25 و 29 و 30 و 31 و 32 و 34 و 95 و 115 و 126 و 199 و 230 ینابیع الموده به عبارات مختلفه و ابن حجر در صفحات 75 و 78 و 90 و 99 و 136 صواعق به عبارات مختلفه {به ذکر این حدیث پرداخته اند} (1)

حدیث سفینه

ابوذر، در حالی که حلقه در کعبه را گرفته بود، با صدای بلند از پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) این حدیث را نقل می کرد: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من توسل بهم نجی و من تخلف عنهم هلك»، «مثل اهل بیتم در میان امتم مثل کشتی نوح

ص: 274

1- شبهای پیشاور، ص 188.

در میان قومش است. هر کس سوار کشتی شد نجات یافت و هر کس آن را رها کرد غرق شد.» (1) «خطیب در صفحه 91 جلد 12 تاریخش از انس، و بزاز از ابن عباس و ابن زبیر، و ابن جریر و طبرانی از ابی ذر و ابی سعید خدری، و ابونعیم و ابن عبدالبر و محب الدین طبری و گروه بسیار دیگری، این روایت را آورده اند.» (2) امام شافعی در صفحه 24 رشفه الصادی در مورد این حدیث اشعاری بدین مضمون آورده است: «چون دیدم که مذاهب مردم آنان را به دریاها گمراهی و نادانی می کشد، به نام خدا بر کشتی های نجاتی که خاندان خاتم پیامبران محمد مصطفی است، سوار شدم و به ریسمان محکم خدا که ولاء آنان است و ما مأمور به چنگ زدن به آنیم چسبیدم.» (3)

حدیث کساء

اشاره

زمانی که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در خانه ام سلمه عبای خود را بر سر مبارک خویش، حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) انداخته بود فرمودند: «خدایا اینها اهل بیت منند، پلیدی را از آنان ببر و خوب پاکشان کن.» (4) بعد از دعای رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) این آیه نازل شد: «... انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»، «... جز این نیست که خدا می خواهد آلودگی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را کاملا پاکیزه گرداند.» (احزاب 33) سلمان، روایتی را از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نقل می کند بدین مضمون که: «

ص: 275

- 1- المعارف، ص 252.
- 2- الغدیر، ج 4، ص 121.
- 3- الغدیر، ج 4، ص 121.
- 4- اصول کافی، ج 2، ص 79 - 80.

این آیه درباره من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دوپسرم و جانشینان یکی پس از دیگری نازل شده است که فرزندان من و فرزندان برادرم هستند ای سلمان، آیا می دانید "رجس" چیست؟ سلمان عرض کرد: نه، فرمود: شک است. آنان هرگز درباره چیزی که از جانب خدا آمده باشد شک نمی کنند. ما در ولادتمان و در طینتمان تا حضرت آدم پاک هستیم، از هر بدی پاک و معصوم هستیم.» (1)

آیه تطهیر در شأن اهل بیت (علیهم السّلام)

در ذیل به تعدادی از منابع اهل سنت اشاره می کنیم که معترفند آیه مذکور در شأن اهل بیت (علیهم السّلام) آمده است:

«امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و امام فخر رازی در ص 738 جلد ششم و جلال الدین سیوطی در ص 199 جلد پنجم در المنثور و ص 264 جلد دوم خصائص الکبری و نیشابوری در جلد سیم تفسیر و امام عبد الرزاق الرسعنی در تفسیر رمز الكنوز و ابن حجر عسقلانی در ص 207 جلد چهارم اصابه و ابن عساکر در ص 204 و 206 جلد چهارم تاریخش و امام احمد بن حنبل در ص 331 جاد اول مسند و محب الدین طبری در ص 188 جلد دوم ریاض النضره و مسلم بن حجاج در ص 331 جلد دوم و در ص 130 جلد هفتم صحیح و نهانی در ص 10 شرف الموبد (چاپ بیروت) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 100 کفایت الطالب با نقل شش خبر مسند و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 33 ینابیع الموده از صحیح مسلم و شواهد حاکم از عایشه ام المومنین و ده خبر از ترمذی

ص: 276

1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 616 - 617.

وحاکم علاء الدوله سمنانی و بیهقی و طبرانی و محمد بن جریر و احمد بن حنبل و ابن شیبیه و ابن منذر و ابن سعد و حافظ زرندی و حافظ ابن مردویه از ام المومنین ام سلمه و عمر بن ابی سلمه (ریب النبی) و انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و وائله بن اسقع و ابوسعید خدری نقل می نمایند که این آیه تطهیر در شأن پنج تن آل عبا نازل گردیده.

وسید ابی بکر بن شهاب الدین علوی درص 14 تا ص 19 کتاب رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال 1303) ضمن باب 1 از ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و حاکم و ابن ابی حاتم و طبرانی و احمد بن حنبل و ابن کثیر و مسلم بن حجاج و ابن شیبیه و سمهودی روایت نموده اند که این آیه شریفه در شأن پنج تن آل عبا نازل گردیده است. وی استدلالاً ثابت می کند که تمام ذراری و اهل بیت رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که صدقه بر آنها حرام است تا قیام قیامت مشمول این آیه شریفه می باشند!! و در صحاح بخاری و مسلم و سنن ابی داود و سجستانی و ترمذی و جامع الاصول بالاخره عموم علما و محدثین و مورخین فقهاء... اقرار دارند که این آیه شریفه در شأن این پنج تن آل عبا نازل گردیده... (1)

حدیث منزلت

اشاره

زمانی که جنگ تبوک پیش آمد، پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سپاهی آماده کرد تا به جنگ رومیها برود و چون پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آماده رفتن شدند، امیرالمومنین (عَلَيْهِ السَّلَام) را به جای

ص: 277

خود به عنوان جانشینی در میان خاندان، فرزندان، زنان و آنان که با او به مدینه هجرت کرده بودند، گماشتتند؛ منافقان وقتی ماجرا را فهمیدند به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کنایه زدند که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از روی بی مهری ایشان را در مدینه گماشته و همراه خود نبرده است. البته آنها می دانستند که با بودن حضرت در شهر، عملاً آنها هیچ اقدامی نمی توانند انجام دهند. به هر صورت، چون یاوه سرایی منافقین به گوش امیرالمومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رسید، تصمیم گرفتند دروغ آنها را آشکار نماید؛ پس خود را به پیغمبر رسانده و گفته های آنها را به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) منتقل کردند. پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به او فرمود: «برادر من به جای خود باز گرد، زیرا مدینه اصلاح نپذیرد جز به بودن من یا تو، زیرا تو جانشین منی در میان خاندان و هجرتگاه و فامیل من، اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی، آیا خوشنود نباشی ای علی که تو نسبت به من همانند هارون باشی نسبت به موسی جز اینکه پیغمبری پس از من نیست؟» (1) «پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قبل از این واقعه، مردمی را بر بلاد، امارت بخشیده و در خود مدینه افرادی را گمارده بود، و جنگهای کوچک که خود مستقیماً شرکت نمی کرد، فرماندهی نصب کرد که نسبت به هیچ کدامشان، جمله ای را که در این واقعه گفت، ایراد نفرمود. از این رو باید گفت این منقبت، تنها از خصوصیات شخص امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است.» (2)

ص: 278

1- الارشاد فی معرفة الحجج الله علی العباد، ج 1، ص 206.

2- الغدير، ج 5، ص 191.

«1- ابو عبدالله بخاری در ص 54 جلد سیم از کتاب مغازی در باب غزوه تبوک و در ص 85 از کتاب بدء الخلق صحیح خود در مناقب علی (علیه السلام). 2- مسلم بن حجاج در ص 236 و 237 جلد دوم صحیح خود چاپ مصر سال 1290 و در کتاب فضل الصحابه باب فضائل علی (علیه السلام). 3- امام احمد بن حنبل در ص 98 و 118 و 119 جلد اول مسند در وجه تسمیه حسنین و در ص 31 حاشیه جز پنجم همان کتاب 4- ابو عبدالرحمان نسائی از ص 19 خصائص العلویه هیجده حدیث نقل نموده 5- محمد بن سوره ترمذی در جامع خود 6- حافظ ابن حجر عسقلانی در ص 507 جلد دوم اصابه 7- ابن حجر مکی در ص 30 و 74 صواعق محرقة باب 9. 8- حاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری در ص 109 جلد سیم مستدرک 9- جلال الدین سیوطی در ص 65 تاریخ خلفاء. 10- ابن عبدربه در ص 194 جلد دوم عقد الفرید 11- ابن عبدالبر در ص 473 جلد دوم استیعاب 12- محمد بن سعد کاتب الواقدی در طبقات الکبری 13- امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب 14- محمد بن جریر طبری در تفسیر و تاریخ خود 15- سید مومن شبلنجی در ص 68 نور الابصار 16- کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه شافعی در ص 17 مطالب السئول 17- میر سید علی بن شهاب الدین همدانی در آخر مودت هفتم از موده القربی 18- نور الدین علی بن محمد مالکی مکی معروف به ابن صباغ در ص 23 و 125 فصول المهمه 19- علی بن برهان الدین شافعی در ص 26 جلد دوم سیره الحلبیه 20- شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب

9 و 17 ینابیع الموده و مخصوصا در باب 6 هیجده خبر از بخاری و مسلم و احمد حنفی در باب 9 و 17 ینابیع الموده و مخصوصا در باب 6 هیجده خبر از بخاری و مسلم و احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن مغازلی و خوارزمی و حموی نقل نموده است 21- مولى على متقى در ص 152 و 153 جلد ششم کنز العمال 22- احمد بن علی خطیب در تاریخ بغداد 23- ابن مغازلی شافعی در مناقب 24- موفق بن احمد خوارزمی در مناقب 25- ابن اثیر جزری علی بن محمد در اسعد الغابه 26- ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود 27- علاء الدوله احمد بن محمد در عروه الوثقی 28- ابن اثیر مبارک بن محمد شیبانی در جامع الاصول فی احادیث الرسول 29- ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب 30- ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص 212 جلد دوم محاضرات الادباء و دیگران از محققین اعلام... این حدیث شریف را با الفاظ مختلفه از جمع کثیری از اصحاب رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نقل نموده اند از قبیل 1- خلیفه عمر بن الخطاب 2- سعد بن ابی وقاص 3- عبدالله بن عباس (حبر امت) 4- عبد الله بن مسعود 5- جابر بن عبدالله انصاری 6- ابوهریره 7- ابوسعید خدری 8- جابر بن سمره 9- مالک بن حویرث 10- براء بن عازب 11- زید بن ارقم 12- ابورافع 13- عبدالله بن ابی اوفی 14- ابی سریحه 15- حذیفه بن اسید 16- انس بن مالک 17- ابوهریره اسلمی 18- ابویوب انصاری 19- سعید بن مسیب 20- حبیب بن ابی ثابت 21- شرحبیل بن سعد 22- ام سلمه (زوجه النبی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)) 23- اسماء بنت عمیس (زوجه ابی ابکر) 24- عقیل بن ایطالب 25- معاویه بن ابی سفیان و جماعتی دیگر از اصحاب.... روایت نموده اند که فرمود: "یا علی انت منی به منزله هرون من

موسی الا انه لا نبی بعدی". یا علی تو نسبت به من به منزله هارونی از موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود."» (سلطان الواعظین شیرازی، 1389،: 238-239) «محمد بن یوسف گنجی در باب 7 کفایت الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ص 149 می گوید: «هذا حدیث متفق علی صحته، رواه الاثمه الاعلام الحافظ کابی عبدالله البخاری فی صحیحته ومسلم بن حجاج فی صحیحته، وابی داود فی سته وابی عیسی الترمذی فی جامعہ وابی عبد الرحمن النسائی فی سته، وابن ماجه القزوينی فی سته و اتفق الجميع علی صحته حتی صار ذلک اجماعاً منهم وقال الحاکم النیسابوری هذا حدیث دخل فی حد التواتر. یعنی: این حدیثی است که اتفاق نموده اند بر صحت آن رواه ائمه حدیث از علماء اعلام وحفاظ مانند ابوعبدالله بخاری در صحیح خود ومسلم بن حجاج در صحیح خود وابی داود در سنن وابوعیسی ترمذی در جامع وابوعبدالرحمن نسائی در سنن وابن ماجه قزوینی در سنن اتفاق نموده اند عموماً بر صحت این حدیث واین امر مورد اجماع آنها می باشد وحاکم نیشابوری گفته است این حدیثی است که داخل در تواتر می باشد.»⁽¹⁾

این موارد و نمونه های فراوان دیگر، آنقدر در زمان حضرت ختمی مرتبت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تکرار شده بود که یکی از القاب معروف امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آن دوران، کلمه "وصی" بود که حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را با آن مورد خطاب قرار می دادند. در این اثنا، تنها کسانی چون سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و معدودی چند، که تشنه حق و حقیقت بودند، آن را با گوش دل شنیدند و مانند دری در صدف قلب خود

ص: 281

حفظ کردند و پذیرای آن شدند؛ بیعت کردند و مردانه ماندند، بی ترس و واهمه از سرانجام این خواستن. گوهر پاک وجودشان و سیراب شدن از دریای علم رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، آنان را به چنان درک و فهمی از ایمان و عمل رساند که تنها راه نجات را در متابعت خواست رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، یعنی بیعت و حمایت از امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) دیدند، آنها نیز عاشقانه در این راه ماندند و چهره ای شدند همیشه جاودن در تاریخ.

ویژگی های برتر امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ)

یکی از دلایل مهم در جذب ارکان اربعه نسبت به امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) فضائل و بزرگواریهای بی حد و حصر حضرت نسبت به سایرین می باشد. فضائلی که ذکرشان نیازمند مجموعه ای جداگانه است لذا در اینجا به تعداد معدودی از آنها پرداخته می شود: امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) یعنی وجودی سرشار از علم، زهد، عدل، شفقت، شجاعت و ... در مورد دریای بی کران علم ایشان باید به حدیث معروف پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اشاره کرد که فرمودند: «من شهر علم و دانشم، و علی درب آن شهر است، پس هر که علم (و دانش) خواهد باید آن را از علی فرا گیرد.» (1)

زراره روایت می کند که مردی از امام باقر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مورد این جمله امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرسید که "پرسید از من هر چه که خواهید و چیزی از من نپرسید جز آن که شما را از آن خبر دهم. امام باقر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: «براستی مطلب این است که هیچکس

ص: 282

1- الارشاد فی معرفة الحجج الله علی العباد، ج 1، ص 41.

علمی ندارد جز آن که از نزد علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیرون آمده، هر جا خواهند بروند، به خدا سوگند، که علم حق و درست نیست جز اینجا (با دست اشاره به خانه خود کرد).» (1)

و یا اعترافات خلیفه دوم به جایگاه علمی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در قالب جملات ذیل:

« اگر علی بن ابی طالب نبود، پسر خطاب (عمر) هلاک می شد.

به خدا پناه می برم که در میان مردمی زندگی کنم که تو ای ابوالحسن در میان آنها نباشی.

خداوند داناتر است که فرمان و رسالت خود را در کجا قرار داده و به دست چه کسی بدهد.

پروردگارا برای من مشکلی نفرست مگر این که ابوالحسن - یعنی امیرالمؤمنین - در کنار من باشد.» (2)

در بیان زهد و تقوای حضرت تاریخ اینگونه روایت می کند: زمانی معاویه از ضرار بن ضمیره نهشلی خواست تا امام علی علیه السلام را توصیف کند و او جمله ای را از امام علیه السلام نقل کرد بدین مضمون: « ای دنیا آیا به سراغ من می آئی و می خواهی مرا مشتاق خود سازی؟ هیئات هیئات (چه دور است) که من نیازی به توندارم و سه طلاقه ات کرده ام که رجوعی در آن نیست. آنگاه می فرمود: آه آه از دوری سفر و کمی توشه و سختی راه.» (3)

ص: 283

1- اصول کافی، ج 1، ص 330.

2- ابوذر غفاری و جدان بیدار آدمیت، ص 153.

3- خلاصه تاریخ اسلام زندگانی حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 2، ص 125.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلمدر شان ایمان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند: « اگر همه آسمانها و زمین را در یک کفه ترازو و ایمان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در کفه ای دیگر بگذارند کفه ایمان علی بیشتر سنگینی خواهد کرد.» (1) همچنین انس بن مالک گفت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند: « درود فرستادند فرشتگان بر من و بر علی هفت سال، زیرا (در این هفت سال) به سوی آسمان بالا رفت شهادتی به یگانگی خدا و رسالت محمد جز از من و از علی (یعنی کسی به خدا و به من و به این دین جز علی ایمان نیاورده بود).» (2)

درباره عدل ایشان باید گفت « هنگامی که میثم را دید خرماها را دسته بندی می کند و می فروشد به او پرخاش کرد که چرا بندگان خدا را دسته بندی می کنی -خرماها را درهم و مخلوط کن و بفروش.» (3) حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خود در بیان عدل خویش می فرماید: « پرچم و نشانه ایمان را در میان شما نصب نمودم و شما را بر حدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم، و از عدل و دادگری خود لباس عافیت را بر شما پوشانیدم، و با گفتار و کردار خویش معروف را گسترانیدم و اخلاق پسندیده خود را برای شما آشکار کردم.» (4)

« به تصدیق معاویه اگر یک انبار کاه و یک انبار زر می داشت انبار زر را زودتر تمام می کرد تا انبار کاه و همه را به مستحقان می داد.» (5) از دیگر ابعاد وجودی حضرت که نقش مهم و اثرگذاری در بقای اسلام، همپای پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) داشت

ص: 284

1- در مکتب امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 165.

2- الارشاد فی معرفة الحجج الله علی العباد، ج 1، ص 37-38.

3- در مکتب امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 266.

4- نهج البلاغه، خطبه 86.

5- بامداد اسلام، ص 111.

شجاعت و رزم آوری ایشان در صحنه های مختلف مقابله با کفر و باطل بود. و در این بعد وجودی خویش چنان صحنه هایی در تاریخ پدید آورد که شجاعت را در مقابل خویش به کرنش در آورد و دوست و دشمن را وادار به اعتراف این جنبه وجودی خویش کرد.

در مورد کشته شدگان جنگ بدر به دست امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اینگونه آمده است: «مجموع کشته شدگانی که نام آنها برده شده چهل و نه مرد است. از این عده، کسانی که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خود کشته و یا در قتل آنها شرکت داشته است، بیست و دو نفرند.» (1) در مورد کشته شدگان جنگ احد آمده است که: «و از کفار قریش که روز احد به قتل آمدند بیست و دو مرد بودند و بیشتر ایشان که به قتل آمدند حمزه و علی ایشان را کشته بودند.» (2)

در هنگام نبرد و جنگ، دیدگاه امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) یک دیدگاه معنوی و الهی است، نه فقط جنگیدن به خاطر کسب غنائم و گسترده کردن اراضی، بلکه جنگیدن برای بدست آوردن رضای خدا و اجرای قوانین الهی، با ثبات قدم و استواری ایمان. او شجاعانه می جنگد، شجاعت توأم با علم و آگاهی از اسرار و رموز جنگ، و رزمنده است اما نه فقط به عنوان کسی که خوب می جنگد بلکه رزمنده ای است با بصیرت و عالم به امور جنگ. رزمنده ای است متقی که بواسطه ایمان و تقوایش دست حمایت الهی را به همراه خویش دارد. خود می فرماید: «همانا بصیرتها و اندیشه های روشن و حساب شده خود را بر شمشیرهای خود حمل

ص: 285

1- مغازی، ج 1، ص 152.

2- سیرت رسول الله، ج 2، ص 698.

می کردند.» (1) نمونه های ذکر شده مشتی است از خروار که به همین تعداد بسنده می شود.

اعتراض حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به جریان سقیفه

موضع گیری حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در برابر جریان سقیفه و غضب حکومت توسط خلیفه اول و همراهانش باعث شد که عده ای از صحابه مانند سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و ... در تشخیص حق از باطل به معیارهای صحیح و درست نائل آیند و در تصمیم گیری صحیح که همان دفاع و یاری از ولایت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود ثابت قدم و پایدار بمانند و دیگران را نیز به این سمت و سو دعوت

نمایند. چرا که فاطمه سلام الله علیها دختر گرامی و والا مقام رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود و در نزد حضرت ختمی مرتبت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و درگاه الهی از مقام و جایگاهی والا و ارزشمند برخوردار بود و این مسئله ای بود که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بارها و بارها به آن اشاره فرموده بود. جهت بیان شان و مقام حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) ذکر حدیثی از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که خطاب به حضرت (عَلَيْهَا السَّلَامُ) فرمودند لازم است: «آیا راضی نیستی که سرور زنان عالم و بانوی زنان این امت و مهتر زنان مؤمن باشی؟» (2)

در اینجا لازم است به چند نمونه از اعتراضها و مخالفتهای حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به جریان سقیفه اشاره کرد:

«بعد از این که با ابوبکر به عنوان خلیفه بیعت شد شب هنگام حضرت علی علیه السلام حضرت زهرا (س) را سوار چهارپایی نمود و دست دو پسرش امام حسن

ص: 286

1- جاذبه و دافعه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 159.

2- فاطمه الزهراء (عَلَيْهَا السَّلَامُ) از ولادت تا شهادت، ص 257.

(عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسين (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را گرفت و هيچ يك از اهل بدر از مهاجرين و انصار باقى نگذاشت مگر آن كه به خانه هايشان آمد و حق خود را بر ايشان يادآور شد و آنان را براى يارى خويش فراخواند. «(1)

حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) فرمودند: «آيا فراموش كرديد گفتار رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را در روز غدير كه فرمود: من كنت مولاه فعلى مولاه. و گفتار آن جناب را كه فرمود(به على (عَلَيْهِ السَّلَامُ)) انت منى بمنزله هارون من موسى؟»(2) و نيز زمانى كه حضرت (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در بستر بيمارى افتاده بود و ابوبكر و عمر جهت ملاقات ايشان آمده بودند. خطاب آنها فرمود: «آيا از پيامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنيديد كه مى فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر كس او را اذيت كند مرا اذيت كرده است؟ گفتند: آرى. حضرت دستها را به سوى آسمان بلند كرد و فرمود: خدايا اين دو مرا اذيت كردند من شكايتم اين دو را به پيشگاه تو و پيامبرت مى نمايم. نه به خدا قسم، هرگز از شما راضى نمى شوم تا پدرم پيامبر را ملاقات كنم و آنچه شما انجام داديد به او خبر دهم، تا درباره شما حكم كند.»(3)

انحراف خلفا از نقشه راه پيامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

يكي ديگر از عواملى كه اين چهار صحابه بزرگوار را بر حمايت از امام على (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ترغيب و تشويق مى كرد برخى اعمال انحرافى و خلاف شئون دينى و اسلامى خلفا بود.

ص: 287

1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 221.

2- الغدير، ج 2، ص 43.

3- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 567 - 568.

از آنجائی که نبی مکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بهترین الگو و سرمشق ارائه شده از جانب خدا برای مردمان است لذا برخلاف سیره نبوی فکر کردن و عمل کردن مقبول طبع برخی از صحابه مثل سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و ... قرار نمی گرفت گرچه برخی از صحابه نیز با چشم پوشی کردن از واقعیت امر به خاطر بیشتر بهره بردن از دنیا با این جریان انحرافی همراهی می کردند اما این مسئله برای آنان که تشنه حقیقت بودند قابل اغماض نبود بنابراین همین کج رویها دلیلی شدند برای ایستادگی و استقامت آنها در دفاع از حریم ولایت. در اینجا ذکر چند نمونه لازم می نماید:

- استفاده از جعل حدیث برای اثبات خویش و رد طرف مقابل یکی از شیوه های منفی و انحرافی بود که خلیفه اول آن را در جریان حکومت اسلامی باب کرد. آنجا که گفت: « ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را انتخاب کرده و ما را بزرگواری داشته و آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده است و خداوند برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد.» (1) امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در رد این ادعا اشاره به آیه 54 سوره نساء نمودند که: « أم يحسدون ... ملکا عظیما، آیا بر مردم حسد می برند... و به آنان حکومت بزرگ دادیم " کتاب یعنی نبوت و حکمت یعنی خلافت و ما آل ابراهیم هستیم.» (2)

رواج تبعیض نژادی در جامعه اسلامی که این خود زمینه ای شد برای تفرقه و جدایی امت اسلامی برخلاف برابری و برادری که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سعی داشت میان

ص: 288

1- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 231.

2- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 234.

افراد جامعه برقرار سازد. به شهادت تاریخ « عمر برای عرب زشت می دانست که بعضی از آنها برده بعضی دیگر باشند در حالی که سرزمین های عجم زیادی فتح کرده بودند و می توانستند از آنها برای بردگی استفاده کنند.» (1) و یا «انتقال مقام ابراهیم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به محل آن در جاهلیت» (2) «تغییر پیمانۀ صاع و مُد پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) صاع و مُد دو پیمانۀ اندازه گیری در کیل است که صاع واحد بزرگ و مُد واحد کوچک است از آنجا که اندازه این دو پیمانۀ باید- دقیق باشد پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مقدار دقیق آن را تعیین فرمودند ولی عمر مقدار پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را تغییر داد و آن را زیادتر کرد.» (همان) «حبس خمس» (3) و موارد فراوان دیگر.

در زمان خلیفۀ سوم حیف و میل اموال بیت المال و عدم رعایت عدالت و انصاف در حق مردم و گسترش ظلم و فساد در سرزمین های اسلامی از نکات مهم و قابل ذکر است. امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در این مورد فرمودند: «... و اولاد پدرانش (بنی امیه که خویشاوندان او بودند) با او همدست شدند، مال خدا (بیت المال مسلمین) را می خوردند مانند خوردن شتر با میل تمام گیاه بهار را.» (4)

ص: 289

-
- 1- الکامل، ج 2، ص 382.
 - 2- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 333.
 - 3- اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ص 385.
 - 4- نهج البلاغه- خطبه شقشقیه.

گرچه داشتن عنوان شیعه و پیرو امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودن، مصادف بود با از دست دادن جان و مال و... ولی هواداران حقیقت و مدافعان ولایت، مشتاقانه این خطر را به جان می خریدند و آن را پاسبانی می کردند و کلام رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را که در صحرای غدیر خم فرموده بود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه... نسل به نسل، در میان خود زنده نگه داشته و آن را به انسانهای حقیقت طلب دیگر هم منتقل کردند و در میان شیعیان، آنهایی که توانستند چهار رکن جامعه شیعی را تشکیل دهند و پایه را از بیخ و بن محکم و استوار پی ریزی کنند و بهشت را، طبق گفته پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، مشتاق خویش گردانند، تنها سلمان بود و مقداد و ابوذر و عمار.

ندای الهی را لبیک گفته و به خواست خداوند، مبنی بر وصایت و جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، احترام گذاشته و سر تسلیم و تعظیم به درگاه الهی فرود آورده و نفس و خواهشهای نفسانی را به کرنش واداشتند. اگرچه در جامعه آن روز، اقلیتی بودند در برابر اکثریت مخالف و منحرف، اما این حزب خداست که همیشه پیروز است؛ بی باک و شجاع و با اراده ای مبتنی بر شعور و معرفت به حقیقت، خواست خدا و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و خواست خود را، بر دیگران غلبه دادند و تلاش اکثریت را، برای یکدست نشان دادن جامعه و عدم مخالفت در آن، به ناکامی کشاندند.

سلمان، مقداد، ابوذر و عمار، الگویی هستند برای کسانی که به قدرت انسان

و نقش آفرینی وی باور ندارند؛ الگویی، در برابر آنان که دچار ضعف اراده و آشفتگی درونی شده، محیط را بر خویش مسلط می دیدند و نه خود را بر محیط.

برای آنها که ترس از بیان حق داشتند در برابر مخالفت دیگران. برای آنها که حق و حقیقت را خواب و خیالی بیش نمی دیدند و نیروهای شر را غالب می دانستند. گرچه به این چهار صحابه شریف، در دوران بعد از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، طعم تلخ روزگار را چشانند، اما مردانه و مصرانه ماندند و پروانه وار به گرد مولایشان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سوختند تا بگویند: علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با حق است و حق با علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و او به هر سو بچرخد حق همانجاست. و تاریخی را رقم زدند با عنوان تاریخ تشیع، که در تعریف آن می توان گفت: تاریخ تشیع، یعنی تاریخ شهادت امامان معصوم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به جرم پاک بودن و پاک زیستن و دور بودن از ناپاکی های روزگار. تاریخ تشیع، یعنی تاریخ مجازات شیعه به خاطر حب علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و یاد علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تاریخ تشیع، یعنی تاریخ مظلومیت ها و محرومیت ها، تاریخ رعب ها و وحشتها، تاریخ فرارها و گریزها، تاریخ اشکها و سوزها. تاریخ تشیع، یعنی تاریخ صبر و استقامت و پایداری، تاریخ اسطوره ها، تاریخ رشادتها و دلاوریهها و تاریخ سراسر غم و اندوه و تنها ردپای حق بر روی کره خاکی و آینه خواست الهی در میان مردم.

تشیع با تمام فرازها و فرودها، پستی ها و بلندیهای که در طول اعصار و زمانها سپری کرده ماندگاری و بقاء خود را مدیون تلاشها، مجاهدتها و اطلاع رسانیهای این چهار صحابه بزرگوار و امثال ایشان می داند که توانسته اند معرفت به امام

مظلوم علی بن ابی طالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) و سایر امامان معصوم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به دیگران منتقل نمایند و این است نتیجه اعتقاد و رادمردی آنان.

ص: 292

نهج البلاغه، ترجمه و شرح به قلم حاج سید علی نقی فیض الاسلام.

- 1- ابن اثیر، عزالدین علی ابی کرم، (1371ش)، الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران.
- 2- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، (1976م)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء التراث العربی بیروت.
- 3- ابن اعثم کوفی، (1372ش)، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تحقیق غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی تهران.
- 4- ابن بطریق، یحیی بن حسن، (1407ق)، العمده، تحقیق جامعه مدرسین، جامعه مدرسین، قم.
- 1- ابن الجوزی، ابوالفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد، (1412ق/1992م)، المنتظم فی تاریخ ملوک و الامم، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر و نعیم زرزور، طبع الاولی، دار الکتب العلمیه، بیروت.
- 2- ابن خلدون، عبدالرحمن، (1375ش)، تاریخ ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ هشتم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- 3- ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد، (1992م/1412ق)، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، طبع الاولی، دارالجیل، بیروت.
- 4- ابن الفقیه، ابوبکر احمد محمد اسحاق همدانی، (1349ش)، ترجمه مختصر

البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه ح مسعود، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

5- ابن قتیبه دینوری، (1380ش)، الامامه و الاسیاسه، ترجمه سید ناصر طباطبایی، انتشارات ققنوس، تهران.

6- ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم، (1992م)، المعارف، تحقیق ثروت عكاشه، طبعه الثانيه، الهيئه المصريه العالمه الكتاب، القايره.

7- ابن هشام، عبدالملك بن هشام الحميري المعافري، (بی تا)، السيره النبويه، تحقیق مصطفى السقا و ابراهيم الاياري و عبدالحفیظ شلبي، دار الفكر، بیروت.

8-،.....،.....)

1375ش)، السيره النبويه، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات کتابچی، تهران

9-،.....،.....

1361ش)، سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه، تحقیق اصغر مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران.

10- ابوسعید واعظ خرگوشی، (1361ش)، شرف النبی، تحقیق محمد روشن، بابک، تهران.

11- ابوالفتح محمد بن سید الناس، (1414ق/1993م)، عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر، تعلیق ابراهیم محمد رمضان، دار القلم، بیروت.

12- اربلی، علی بن عیسی، (1405ق)، كشف الغمه، طبعه الثاني، بیروت، دار الاضواء.

13- اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، (1375ش)، تاج التراجم فی تفسیر

القرآن للأعاجم، تحقیق نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

14- امین (معروف به بانو ایرانی)، (1371ش)، مخزن الثالی در فضیلت مولی الموالی حضرت علی بن اب طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، نشاط، اصفهان.

15- امینی، (1387ش)، الغدير، بنیاد بعثت.

16- آل الفقيه، محمد جواد، (بی تا)، ابوذرغفاری وجدان بیدار آدمیت، ترجمه هوشنگ اجاقی، نشر آفاق.

17- البخاری، ابو عبدالله الجعفی، (1407ق)، الجامع الصحیح المختصر، چاپ سوم، دار ابن کثیر، بیروت.

18- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، (1361ش)، دلایل النبوه و معرفه احوال الشریعه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

19- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، (1996م/1417ق)، جمل انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، طبع الاولی، دارالفکر، بیروت.

20- بلعمی، تاریخ نامه طبری، تحقیق محمد روشن، تهران، چ دوم، سروش، (1378ش)، چ 3، البرز، (1373ش).

21- پیشوایی، مهدی، (1389ش/1431ق) چاپ 22، ناشر مؤسسه امام صادق، (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قم.

22- ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، (1373ش)، الغارات، ترجمه عزیزالله عطاردی، انتشارات عطارد.

23- ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، (1422ق)، الكشف و البیان عن

- 24- جعفریان، رسول، (1378ش)، تاریخ سیاسی اسلام 2، نشر الهادی، قم.
- 25-،، (1384ش)، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ، انتشارات انصاریان قم.
- 26- جزری، عزالدین بن الاثیر ابوالحسن علی بن محمد، (1409ق/1989م)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، دارالفکر، بیروت.
- 27- حاکم نیشابوری، (1430م)، مستدرک الصحیحین، بیروت، دارالفکر.
- 28- حموی، شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله، (1995م)، معجم البلدان، طبعه الثانيه، دارصادر، بیروت.
- 29- حسینی دشتی، سید مصطفی، (1376ش)، معارف و معاریف، نوبت دوم، چاپ دانش، قم.
- 30- حلی، حسن بن یوسف، (1379ش)، نهج الحق و كشف الصدق، ترجمه علیرضا کهنسال، تاسوعا، تهران.
- 31- خیرالدین زرکلی، (1989م)، الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، طبعه الثامنه، دار العلم للملاعين، بیروت.
- 32- الدمشقی، محمد بن احمد، (1415ق)، جواهر المطالب فی مناقب الامام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، تحقیق محمدباقر محمودی، مجمع احیاء فرهنگ اسلامی، قم.
- 33- الدمشقی، ابن العماد شهاب الدین ابوالفلاح عبدالحی بن احمد العکری الحنبلی، (1406ق/1986م)، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، تحقیق

الارناؤوط، دار ابن كثير، بيروت.

34- دمشقى، ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير، (1407ق/1986م)، البدايه و النهايه، دار الفكر، بيروت.

35- ذهبى، شمس الدين محمد بن احمد، (1413ق/1993م)، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، دار الكتاب العربى، بيروت.

36- رازى، ابوعلی مسكويه، تجارب الامم، ج1 ترجمه ابوالقاسم امامى، (1369ش)، سروش، تهران، ج5 و6 على نقى منزوى، (1376ش)، توس، تهران.

37- رسولى محلاتى، سيد هاشم، (1377ش)، خلاصه تاريخ اسلام ج2 زندگاني حضرت اميرالمؤمنين و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبى (عليه السلام)، تلخيص محمد على چناراني، دفتر نشر فرهنگ اسلامى.

38- زرین کوب، عبدالحسين، (1362ش)، بامداد اسلام، چاپ پنجم، انتشارات امير كبير، تهران.

39- سيد محمد بن على اكبر، (معروف به سلطان الواعظين)، (1389ش)، شهبای پيشاور، نشر آديينه سبز، تهران.

40- سراج، منهاج، (1363ش)، طبقات ناصرى، تحقيق عبدالحى حبيبي، چاپ اول، دنياى كتاب، تهران.

41- سور آبادى، ابوبكر عتيق بن محمد، (1380ش)، تفسير سورآبادى، تحقيق على اكبر سعيدى سيرجانى، چاپ اول، فرهنگ نشر نو، تهران.

ص: 297

- 42- شهیدی، سید جعفر، (1358ش)، پس از پنجاه سال (پژوهشی تازه پیرامون قیام امام حسین (علیه السلام) سپهر، تهران.
- 43-.....،.....، (1378ش)، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- 44- شاذان قمی، شاذان بن جبریل، (1962م)، الفضائل لابن شاذان، المطبعة الحیدریه، نجف اشرف.
- 45- الصالحی الشامی، محمد بن یوسف، (1414ق/1993م)، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد، تحقیق عادل احمد عبدال موجود و علی محمد معوض، دار الکتب العلمیه، بیروت.
- 46- صدوق، محمد بن علی، (1405ق)، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، سازمان انتشارات اسلامی، قم.
- 47-.....،.....، الخصال، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم.
- 48- طوسی، شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن حسن، (1427ق/1385ش)، رجال طوسی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، النشر الاسلامی، التابعه لجماعه المدرسین بقم المقدسه.
- 49- طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، (1384ق)، الاحتجاج، تحقیق سید محمد باقر خراسان، دار النعمان، نجف.
- 50-.....،.....
- ، (1403ق)، الاحتجاج علی اهل اللجاج، محقق

- 51- طبری، محمد بن جریر، (1375ش)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر، تهران.
- 52-، (1415ق)، المسترشد فی امامه علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، محقق محمودی، کوشانپور، قم.
- 53- طباطبایی، سید محمد حسین، (1381ش)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- 54- عبدالزهر، مهدی، (1421ق)، الهجوم علی بیت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، بی جا.
- 55- علی بن موسی امام هشتم، صحیفه الامام الرضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، (1406ق)، محقق محمد مهدی، نجف کنگره امام رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، مشهد.
- 56- علامه حلی، حسن بن یوسف، (1379ش)، نهج البلاغه و کشف الصدق، ترجمه علیرضا کهنسال، تاسوعا، تهران.
- 57- علامه امینی، (1387ش)، الغدیر، بنیاد بعثت.
- 58- قمی، شیخ عباس، (1390ش)، منتهی الآمال، بدرقه جاویدان تهران.
- 59-، (1373ش)، منتهی الآمال، انتشارات هجرت.
- 60- قزوینی، ابی عبدالله محمد بن یزید ابن ماجه، (بی تا)، سنن، دار احیاء الکتب العربیه.
- 61-، سید محمد کاظم، (1392ش)، فاطمه الزهرا از ولادت تا شهادت، ترجمه دکتر حسین فریدونی، نشر آفاق، تهران.

- 62- قائمی، علی، (1375ش)، در مکتب امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، انتشارات امیری.
- 63- کلینی، ثقه الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، (1400ق)، اصول کافی، ترجمه محمد باقر بهبودی وعلی اکبر غفاری، المکتبه الاسلامیه، تهران.
- 64- کشی، محمد بن عمر، (1348ش)، رجال کشی، تلخیص محمد بن حسن طوسی، مصحح حسن مصطفوی، دانشگاه الهیات و معارف اسلامی، مرکز تحقیقات و مطالعات مشهد.
- 65- الکنهوی، سید حامد حسین، (1404ق)، عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، مطبعه سید الشهداء (عَلَيْهِ السَّلَامُ).
- 66- مفید، (1378ش)، الارشاد فی معرفه الحجج الله علی العباد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- 67-، عبدالله محمد بن محمد نعمان عکبری، الاختصاص، جامعه مدرسین، قم.
- 68- موسوی اصفهانی، سید محمد تقی، (1388ش)، مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ترجمه حائری قزوینی، انتشارات مسجد مقدس جمکران قم.
- 69- محرمی، غلامحسن، (1389ش)، تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.
- 70- معین، محمد، (1381ش)، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- 71- منقری، نصر بن مزاحم، (1370ش)، وقعه الصفین، ترجمه پرویز اتابکی، چاپ دوم، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران.

- 72- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، (1374ش)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- 73- مجلسی، محمد باقر، (1403ق)، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت.
- 74-،، (1403ق)، بحار الانوار، چاپ سوم، داراحیاء التراث العربی بیروت.
- 75- مقدسی، مطهر بن طاهر، (1374ش)، البدء و التاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، آگه، تهران.
- 76- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد، (1364ش)، تاریخ گزیده، تحقیق عبدالحسین نوایی، چاپ سوم، امیر کبیر، تهران.
- 77- مطهری، مرتضی، (1349ش)، جاذبه و دافعه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، مؤسسه اسلامی حسینیة ارشاد، تهران.
- 78- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، (1420ق/1999م)، امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال و الاموال و الحفده و المتاع، تحقیق محمد عبدالحمید النمیس، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- 79- میبدی، ابوالفضل رشید الدین، (1376ش)، کشف الاسرار و عده الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات امیر کبیر، تهران.
- 80-،، (1371ش)،، تحقیق علی اصغر حکمت، چاپ اول، انتشارات امیر کبیر، تهران.

81- نجفی، سید محمد باقر، (1364ش)، مدینه شناسی.

82- واقدی، محمد بن سعد کاتب، (1374ش)، طبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، انتشارات فرهنگ و اندیشه تهران.

83-.....، محمد بن عمر، (1369ش)، مغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

84- هلالی، سلیم بن قیس، (1375ش)، اسرار آل محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، نشر الهادی، قم.

85- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن ابی واضح، (1371ش)، تاریخ یعقوبی، ترجمه ابراهیم آیتی، چاپ ششم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

ص: 302

The Survey, and analysis of Imam Ali's Companions in Elucidation of Imam Ali's Seccession (Salman,
(Meghdad, Abuzar, and Ammar

By: Fatemeh Khosravi Dasht Pagerdi

Abstract

The survey, analysis of Imam Ali's companions role in elucidation of Hazrat-e-Ali (pbuh) (Salman, Meghdad, Abuzar, and Ammar). Saghifeh, and its events caused division, and fission, and separation between Moslem, and it coincided with the beginning of Imam Ali's oppressing history. People with dominant whim, and defective wisdom hasten toward world in which there was no place for justice, equality, brotherhood, and alliance. So the only way to achieve them was jahad, and struggle. At the moment that Satan was proud of his vanity, will, and resistance of few people made him weak, and the demonstrate the power of faith (Iman) to him. Few people who the prophet of God Hazrat-e- Mohammad brought about, and they demonstrated that they have learned the haven teachings very well. Salman, Meghdad, Abuzar, and Ammar persisted, and stayed, and invited others to the way of God. They persevered in staying in this way, and :became a guidance factor of mankind. An attempt has been made in this research on some issues

ص: 303

The influence of cultural, and belief factors in omitting the true, and real substitute of the prophet (pbuh) in
.Saghifeh

.ü The governing political condition on society from Saghifeh to later

.ü Non-divine approach of Caliphs in Saghifeh

ü Description of the Saghifeh events, and Quranic verses in relation to Imam Ali's substitution, and
administration as their thought bankroll.ü Their continuous efforts in Caliphs' period in order to express the
. (transcendental position of Imam Ali (pbuh

ü At last, citation of their verses from the prophet of God Hazrat-e-Mohammad (pbuh), and other innocent
. (Imams (pbuh

.ü Key words: Imam Ali (pbuh), Salman, Megdad, Abuzar, Ammar, succession

ص: 304

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

